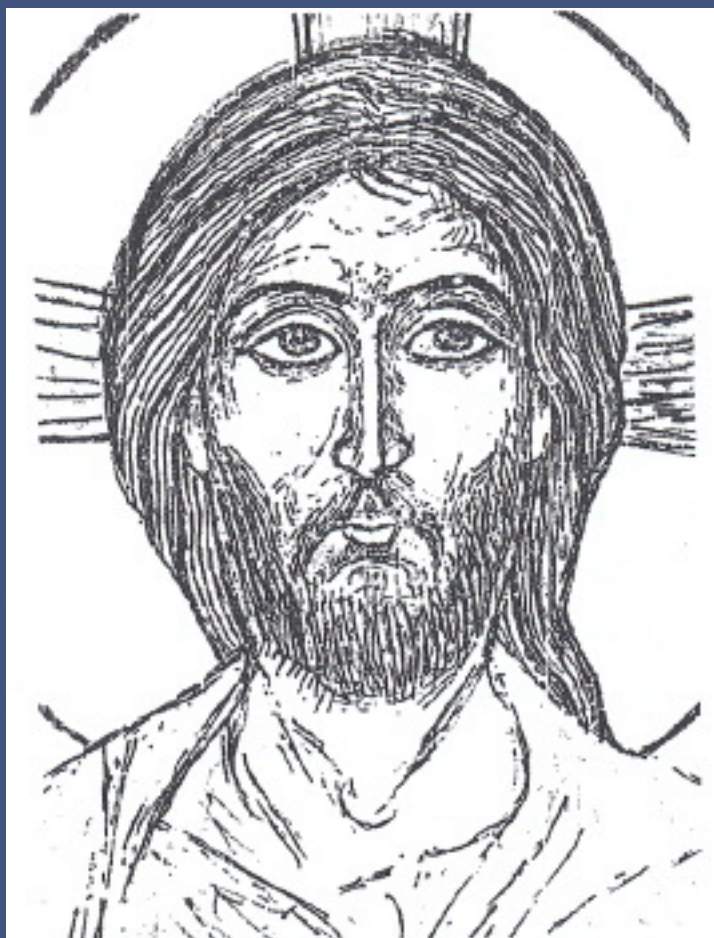


عیسی کیست؟

(اصول مسیحیت از دیدگاه انجیل)

سطح مقدماتی



عیسی کیست؟

(اصول مسیحیت از دیدگاه انجیل)

فهرست مندرجات

۵	مقدمه :
۷	چرا و چگونه به فکر تهیه این بحثها افتادیم
۹	مفهوم کتاب مقدس برای یک مؤمن مسیحی
	۱- آفرینش نشانهٔ محبت خداوند
۱۶	۲- شناخت خداوند توسط انبیاء
۱۹	۳- عمانوئیل، خدا با ماست
۲۴	۴- شناخت خداوند توسط عیسی مسیح
۳۰	۵- مسیح می گوید: کسی که به من ایمان آورد زندگی جاودان دارد
۳۶	۶- مسیح می گوید: محبتی بزرگتر از این نیست که کسی جان خود را فدای دوستان خود کند.
۴۲	۷- مسیح می گوید: من راه و حقیقت و حیات هستم
۴۷	۸- مسیح می گوید: من پیش پدر می روم تا منزلی برای شما آماده سازم.
۵۱	۹- مسیح می گوید: من نور جهان هستم
۵۵	۱۰- مسیح می گوید: من شبان نیکو هستم
۶۱	۱۱- مسیح به شاگردان می گوید: به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید بدهید
۶۸	۱۲- مسیح می گوید: توبه کنید زیرا پادشاهی خداوند نزدیک است
۷۸	۱۳- مسیح می گوید: من نان حیات هستم هر که این نان را بخورد هرگز نمی میرد.
۹۱	۱۴- مسیح می گوید: اگر دانهٔ گندم در خاک نمیرد هیچگاه ثمر نمی دهد.
۹۸	۱۵- مسیح می گوید: من قیامت و حیات هستم
۱۰۹	۱۶- مسیح به شمعون می گوید: «تو پطرس هستی»
۱۲۵	۱۷- مسیح می گوید: «همان طور که پدر مرا فرستاد من نیز شما را می فرستم»
۱۷۶	۱۸- مریم گفت: «باشد من کنیز خداوند هستم»
۱۸۶	۱۹- مسیح می گوید: «روح راستی شما را به تمام حقیقت رهبری خواهد کرد»

مقدمه

چرا و چگونه به فکر تهیه این «بحثها» افتادیم؟

قبل از هر چیز باید گفت که ما به خاطر شناخت عمیق تر شخص مسیح و انتقال این شناخت به دیگران، مخصوصاً به کودکان، به انجام این مباحثات نیاز داریم. محیطی که امروزه فرزندان ما در آن زندگی می کنند با آنچه که ما تجربه کرده ایم بسیار متفاوت است. این محیط برای فرزندان ما سؤالات و اشکالاتی به وجود می آورد که شاید خود به تنهایی قادر به رویارویی با آنها نباشند. اکنون به یکی از این موارد اشاره می کنیم. مادری تعریف می کرد که روزی پسرم نگران و مضطرب از مدرسه به خانه آمد. وقتی علت ناراحتی او را سؤال کردم گفت: «مادر، در مدرسه یکی از بچه ها به من گفت، شما کافر هستید چون می گوید عیسی مسیح پسر خداست.» از شنیدن این موضوع بی نهایت ناراحت شدم زیرا من به مسیح به عنوان پسر خدا ایمان دارم و با این ایمان بزرگ شده ام. در عین حال متوجه شدم که از دادن توضیح قانع کننده ای به پسر، عاجز می باشم. البته این یک نمونه از کم اطلاعی ما مسیحیان می باشد، ولی اغلب با سؤالات بی شمار دیگری مواجه می شویم که احتمالاً نمی توانیم پاسخ صحیحی به آنها بدهیم، سؤالاتی مانند: مامان، چرا ما تعمید می گیریم؟ چرا نان مقدس را می پذیریم؟ و از همه مهمتر این که: چرا می گوییم مسیح خداوند است؟ و سؤالات دیگری که راجع به مرگ و رستاخیز و سه گانه مقدس و غیره می باشد. آری این گونه بحثها، و برخوردها، و سؤالات فرزندان ما بود که ما را به کاوش و مطالعه عمیق تر انجیل وادار نمود. ما احساس کردیم که به منظور کسب آمادگی بیشتر جهت انجام این کار، لازم است جلساتی برای درک بهتر انجیل تشکیل دهیم. بنابراین در پژوهشگاه علوم دینی گرد هم آمده و با همکاری یک کشیش و یک راهبه، به بررسی انجیل پرداختیم. با گذشت زمان دریافتیم که انجیل می تواند پاسخگو و مشوق خوبی برای تلاش و جستجوی ما باشد و نگرانی ما را به آرامش مبدل سازد. بنابراین به این فکر افتادیم که بهتر است نتیجه مطالعات و بررسی خود را به رشته تحریر درآورده و هر یک از آنها را یک «بحث» بنامیم، و در اختیار علاقمندان قرار دهیم. امیدواریم به نحوی به مادران و مسؤولین تعلیمات دینی کودکان و جوانان کمک کرده باشیم، بخصوص به کسانی که در نقاطی زندگی می کنند که هیچ گونه دسترسی به کشیش جهت کسب آموزش دینی ندارند. سعی کردیم نتیجه بحث و بررسی خود را به نحوی ساده و گویا ارائه دهیم. البته می دانیم که این مباحثات نیز مانند سایر مباحثات و

نوشته‌ها نمی‌تواند خالی از نقاط ضعف باشد، اما امیدواریم شما با انتقادات و پیشنهادات خود ما را در این راه یاری دهید تا بتوانیم بحثهای آینده را که در دست تهیه است، بهتر ارائه دهیم.

والدین عزیز، بدانید که تلاش ما از روی ایمان به کلام مسیح صورت گرفته که می‌گوید: «جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند آنجا میان ایشان حاضرم» (انجیل متی ۱۸:۲۰)

شما نیز برای اینکه بتوانید از حضور شادی آفرین مسیح، در جمع خود مطمئن شوید، سعی کنید این مباحث را، که داده روح القدس می‌باشد، با ایمان مورد مطالعه قرار دهید. مجموعه‌ای که در دست دارید از موضوعات مختلفی تشکیل شده که سعی کردیم آنها را به وسیله کتاب مقدس به گونه‌ای روشن‌تر برای شما بیان کنیم. این مجموعه نه تنها برای والدین گرامی مثمرتر خواهد بود، بلکه برای جوانانی که مایلند درک بهتر و عمیق‌تری از ایمان خود داشته باشند، مفید می‌باشد.

قسمت اول این مجموعه از پانزده بحث تحت عنوان «عیسی مسیح کیست؟» تشکیل شده و قسمت دوم آن تحت عنوان «روح القدس و کلیسا» در دست تهیه می‌باشد. علاوه بر دو قسمت ذکر شده مجموعه دیگری نیز تحت عنوان «به همراه فرزندان خود به سوی مسیح برویم» موجود می‌باشد. این قسمت که راهنمای پانزده بحث فوق‌الذکر می‌باشد، برای کسانی تهیه شده که مایلند مسایل دینی را به فرزندان خود آموزش دهند. امیدواریم این مجموعه مورد استفاده شما قرار گیرد و راه را برای تقویت ایمان شما هموار سازد.

مفهوم کتاب مقدس برای يك مؤمن مسیحی

محتویات کتاب مقدس

کتاب مقدس از دو قسمت عمده تشکیل شده است:

قسمت اول: این قسمت عهد قدیم نام دارد که با سفر پیدایش (کتاب پیدایش) شروع می شود و در آن از وعده خداوند و نبوت های انبیا، در مورد آمدن مسیح خداوند، سخن رفته است.

قسمت دوم: این قسمت را عهد جدید می نامند که انجیل را نیز شامل می شود و در آن از تحقق یافتن وعده خدا و نبوت های انبیای عهد قدیم که با میلاد مسیح، زندگی و مرگ و رستاخیز او به ثبوت رسید، سخن رفته است (البته این عهد شامل قسمتهای دیگری مثل اعمال رسولان، مکاشفه یوحنا، نامه های پولس رسول و غیره نیز می باشد).

بنابراین به این نتیجه می رسیم که هم در عهد قدیم و هم در عهد جدید عیسی مسیح پایه و محور اصلی کتاب مقدس می باشد.

امروزه اکثر ما مسیحیان در منزل خود کتاب مقدس داریم و شاید هم سؤالات متعددی درباره این کتاب از قبیل: کتاب مقدس چگونه کتابی است و چه پیامی در آن نهفته است؟ برای ما پیش می آید. کتاب مقدس نقشه خداوند^۱ را جهت نجات بشر به ما نشان می دهد و در آن از رابطه محبت آمیزی صحبت می کند که خداوند از ابتدای خلقت با انسان داشت. این رابطه را خداوند به طرق گوناگون، به تدریج و به وسیله انبیا و پیامبران به انسان آشکار نمود و به آنها مأموریت داد که مردم را با محبت خداوند آشنا سازند و به سوی نقشه نجات راهنمایی کنند. پایه و اساس این نقشه نجات، عیسی مسیح است که با زندگی، مرگ، و رستاخیز خود نهایت محبت خدا را به بشر ثابت نمود.

چگونه کتاب مقدس را مطالعه کنیم؟

با خواندن بعضی قسمتهای کتاب مقدس ممکن است با این فکر که این کتاب تخیلی و یا افسانه است آن را کنار گذاشته و نخوانیم، بدون اینکه سعی کنیم بفهمیم چرا به این

۱ - نقشه خداوند جهت نجات بشر نقشه ای نیست که خداوند آن را طرح و به انسان تحمیل کرده باشد بلکه نقشه نجات به خاطر محبتی است که خداوند با ما انسانها دارد و می خواهد ما را نجات بخشد، اما ما در پذیرفتن آن کاملاً آزاد هستیم.

سبک و بیان نوشته شده است. در حالی که باید طرز تفکر و سبک نویسنده را در چندین هزار سال پیش در نظر گرفته و فراموش نکنیم که در آن زمان مردم چه نوع عقاید و روحیاتی داشتند و این که این کتاب تحت تأثیر فرهنگ و جامعه آن زمان نوشته شده، همچنان که ما نیز امروزه کم و بیش تحت تأثیر فرهنگ و جامعه ای که در آن زندگی می کنیم قرار داریم. نکته مهم دیگری که باید در نظر گرفت این است که کتاب مقدس را نباید تحت اللفظی بخوانیم، بلکه به عنوان یک ایماندار باید پیام خداوند را که در بطن هر جمله از این کتاب نهفته است، جستجو نماییم. از آنجایی که این کتاب نه فلسفی و نه علمی است نباید در آن به دنبال جواب سؤالهای علمی خود باشیم. این کتابی ایمانی است، که در آن پیام محبت خداوند، تحت الهام روح القدس، به بشر اعلام شده. پس ما نیز از روح القدس کمک بخواهیم، زیرا که فقط توسط روح القدس است که می توانیم پیام محبت این کتاب را دریابیم و با ایمان به معنای عمیق هر جمله این کتاب پی ببریم، زیرا که کتاب مقدس همچون معدنی است که هرچه بیشتر به اعماق آن برویم بهتر و بیشتر از خصلتهای گرانبهایش بهره مند می شویم. اکنون متنی از پولس رسول می خوانیم که در آن نقش روح القدس برای درک حقیقت کتاب مقدس کاملاً آشکار است:

در هر فرد روح خدا به نوعی خاص برای خیریت تمام مردم تجلی می کند، مثلاً روح القدس به یکی بیان حکمت عطا می کند و به دیگری بیان معرفت، به یکی ایمان می بخشد و به دیگری قدرت شفا دادن، به یکی قدرت اعجاز و به دیگری قدرت نبوت و به سومی عطیه تشخیص ارواح عطا می کند، به یکی قدرت تکلم به زبانها و به دیگری قدرت ترجمه زبانها را می بخشد. اما کلیه این عطایا کار یک روح واحد است و او آنها را برطبق اراده خود به هر کس عطا می فرماید.

(رساله اول به قرنتیان ۱۲: ۷-۱۱)

مبحث اول

آفرینش، نشانه محبت خداوند

* آفرینش، نشانه نقشه نجات خداوند
* زمین و آسمان جدید
* مسیح، نخست زاده خلقت جدید
* نقش روح القدس در خلقت جدید
* رستاخیز مسیح، پایه خلقت جدید
* تجلی خداوند در خلقت
* نیایش

به طوری که در مقدمه اشاره شد، محور و پایه نقشه نجات خداوند، عیسی مسیح است که با رستاخیزش این نقشه را به کمال رسانید. ما اکنون نقشه نجات خداوند را در کتاب مقدس از عهد قدیم، سفر پیدایش، مورد مطالعه قرار داده و در آن به جستجوی پیامی می پردازیم که درباره مسیح است. زیرا که در این کتاب، از شروع خلقت دنیا، تا آخرین وعده که می فرماید «به زودی می آیم»، از مسیح سخن رفته است.

آفرینش، نشانه نقشه نجات خداوند

چند سطری از سفر پیدایش را به زبان ساده می نویسم و در آن قدری تعمق می کنیم، تا با هم به پیام خداوند که در آن نهفته است، پی ببریم:

خداوند آسمان و زمین را آفرید. زمین خالی و تاریک بود و آب همه جا را گرفته بود. خداوند روشنایی را آفرید و تاریکی را از روشنایی جدا کرد. روشنایی را روز و تاریکی را شب نامید و شبانه روز را به وجود آورد و آن روز، روز اول بود و خداوند دید که خوب است.
بعد خداوند فلک را ساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای آن جدا

کرد و فلک را آسمان نامید و آن روز، روز دوم بود. و خدا آبهای زمین را یک جا جمع کرد و خشکی را به وجود آورد و آن را زمین و آبها را دریا نامید و دید که خوب است. سپس خداوند نباتات را رویانید، نباتاتی که تخم و میوه داشته باشند و آن روز، روز سوم بود. خداوند ستارگان و ماه و خورشید را آفرید که ستارگان و ماه در شب و خورشید در روز روشنائی دهند و دید که خوب است. آن روز، روز چهارم بود.

و خداوند دریاها را پراز جانوران و پرندگان را بالای زمین بر روی آسمان به پرواز درآورد و خداوند آنها را برکت داده گفت: بارور شوید و آبهای دریا را پر سازید و پرندگان در زمین کثیر شوند و آن روز، روز پنجم بود. و خداوند حیوانات را به اجناس آنها بساخت و همه حشرات زمین را به اجناس آنها و خداوند دید که نیکو است.

پس خداوند آدم را به صورت خود آفرید و ایشان را نرو و ماده آفرید. ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط نمائید. بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین هستند، حکومت کنید.

خدا به ایشان گفت: همه علفها و درختان میوه و همه پرندگان و حیوانات زمین را در اختیار شما گذاشتم. خدا هر چه را ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود و آن روز، روز ششم بود.

(سفر پیدایش ۱: ۱-۱۹)

طبیعت و تمام موجودات آفریده شده درباره نقشه نجات خداوند و محبت وی نسبت به بشر، گواهی می دهند. مردم در مقابل این همه زیبایی و بزرگی طبیعت از خود می پرسند: این همه قشنگی و زیبایی از کجا آمده و سرچشمه تمام این تواناییها، از کجاست؟ آفتاب و باران و دریاها و جلگه ها که همه برای خشنودی بشر خلق گردیده، وسیله ای شدند تا مردم از محبت خداوند آگاه شوند. انسان پی برد که خداوند توسط خلقت و زیبایی آن، خود را آشکار می نماید و مردم به کمک فیض خداوند توانستند این حقیقت را دریابند و از آن همه زیبایی لذت ببرند. برای درک بیشتر به مزمو ۱۹: ۱-۴ مراجعه نمائید:

آسمان جلال خدا را بیان می کند و فلک از عمل دستهایش خبر می دهد،

شبانه روز وجود خدا را اعلام می کند. بدون صدا یا حرفی پیغام او به تمام نقاط دنیا می رسد. خورشید در آسمان می باشد، آنجا که خدا برایش مقرر فرموده است.

در مزمور ۳۳ آیه ۶ می خوانیم:

محض سخن او آسمانها و تمام کهکشانها آفریده شدند.

بنابراین به این نتیجه می رسیم که مردم عهد قدیم آن قدر در طبیعت و آفرینش تعمق کردند که دریافتند همه مخلوقات توسط کلام خدای زنده، خلق شده اند. آنان همچنین به خداوندی ایمان آوردند که آفریننده و سرچشمه زندگی است. برای روشن تر شدن این مطلب و آگاه بودن از ایمان مردمان عهد قدیم، بهتر است که قطعه ای از مزمور دیگری را بخوانیم:

ای خداوند اعمال تو چه بسیار است، جمیع آنها را به حکمت کرده ای،
زمین از دولت تو پر است. (مزمور ۱۰۴: ۲۴)

زمین و آسمان جدید

همان طوری که خواندیم مردمان عهد قدیم محبت خداوند را در طبیعت یافتند و پی بردند که خداوند به قدری بشر را دوست دارد که این همه زیبایی را برای خرسندی وی آفریده. ولی بعدها که بشر در زندگی خود دچار گرفتاریها و مشکلات شد سعی کرد برای آن، دلیلی بیابد، زیرا که انسانها ایمان داشتند که خداوند نمی تواند سبب این گرفتاریها و بلاها باشد. از این رو، در طبیعت و زندگی خود تعمق کردند و به روزهای اول خلقت اندیشیدند که چطور خداوند انسان را در بهشت و بدون هیچ درد و رنجی آزاد گذاشته بود. آن وقت به این حقیقت تلخ پی بردند که سبب همه این بلاها گناه است، گناهی که بشر با شرارت و سربیزی از فرمان خداوند مرتکب شد و طبیعت و زندگی به این زیبایی را دچار تزلزل و نا پایداری ساخت. در سفر پیدایش می خوانیم:

خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصور از خیالهای
دل وی، دائماً محض شرارت است. و خداوند پیشیمان شد که انسان را بر
زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت. و خداوند گفت: انسان را که
آفریده ام از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا
را چون که متأسف شدم از ساختن ایشان. (سفر پیدایش ۶: ۵-۷)

ولی بعدها می بینیم خداوند با وجود این که از شرارت انسان رنجیده بود، به خاطر محبت خود نسبت به بشر نمی خواست زندگی را به کلی از بین ببرد، بلکه می خواست زندگی ادامه داشته و به سوی کمال مطلوب پیش برود. به همین دلیل نوح^۲ را که مردی صادق و عادل بود، با جفتی از هر پرند و حیوان انتخاب نمود تا خلقتی جدید در شرایط بهتر به وجود آید. اما با فرارسیدن زمان اشعیای نبی از خلقتی جدید سخن می رود که در این متن به آن اشاره می شود:

خداوند می گوید: چنان که آسمانهای جدید و زمین جدیدی که من آنها را خواهم ساخت در حضور من پایدار خواهد ماند، همچنان ذریت شما و اسم شما پایدار خواهد ماند. (اشعیای نبی ۶۶:۲۲)

مسیح نخست زاده خلقت جدید

چنان که دیدیم طبیعت و موجودات وسیله ای شدند که مردم عهد قدیم تا اندازه ای به جلال و بزرگی خداوند پی ببرند و به او ایمان بیاورند. خداوند رحمت و محبت خود را به بشر به حدی رسانید که فرزند یگانه خود را به عنوان نخست زاده تمام مخلوقات به میان ما فرستاد، تا ما را از هدف نهایی خلقت آگاه سازد و پایه خلقت جدید را بنا نهد، نخست زاده ای که از اول با خدا بود و با او زندگی می کرد و روزی توسط روح القدس جسم گرفت و به عنوان نخست زاده تمام مخلوقات در میان ما آمد. همان طوری که در نامه پولس رسول به کولسیان می خوانیم:

مسیح صورت و مظهر خدای نادیده است و از همه مخلوقات برتر است. او قبل از همه چیز وجود داشت و همه چیز به وسیله او به هم می پیوندد و مربوط می شود. (رساله به کولسیان ۱:۱۵ و ۱۷)

نقش روح القدس در خلقت جدید

همان طور که اشاره شد مسیح توسط روح القدس جسم گرفت و به میان ما آمد. زمانی که مسیح با تعمید، از روح القدس پرگشت مأموریت علنی خود را جهت به وجود آوردن خلقت جدید آغاز نمود. روح القدس تنها راهنمای او در تمام طول زندگی بود، به همین جهت مسیح بعد از رستاخیزش روح القدس را برای شاگردانش فرستاد تا آنان نیز به

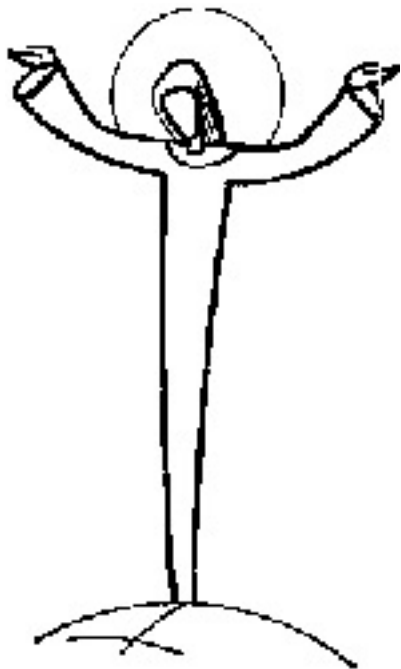
۲- برای آشنایی بیشتر با زندگی نوح به سفر پیدایش باب ۶ الی ۹ مراجعه کنید.

کمک او بتوانند خلقت جدیدی را که مسیح آغاز نمود، ادامه دهند و در پیش برد آن سهیم شوند. ما نیز امروزه با دریافت تعمید توسط روح القدس همان مأموریت را به عهده گرفته و زندگی جدیدی را یافته ایم تا بتوانیم در خلقت جدید شرکت کنیم. این حقیقت را مسیح در گفتگوی خود با نیکودیموس با صراحت بیان داشته است. نیکودیموس از وی پرسید: چطور می توان وارد ملکوت خداوند (یعنی وارد خلقت جدید) شد؟ عیسی پاسخ داد:

«یقین بدان تا شخص از نو تولد نیابد، نمی تواند پادشاهی خدا را ببیند».
(انجیل یوحنا ۳:۳)

هدف مسیح از تولد نو همان زندگی است که با تعمید دگرگون گشته، یعنی زندگی نو آغاز شده. پولس رسول در نامه خود به کولسیان به آنانی که زندگی جدید را با تعمید به عهده گرفته اند، می گوید:

دیگر دروغ نگوئید، زیرا با آن آدمی که در سابق بودید و عاداتش، قطع رابطه کرده و زندگی را به صورت انسان تازه ای شروع کرده اید، انسانی که پیوسته در شباهت خالق خود به شکل تازه ای در می آید تا رفته رفته به معرفت کامل خدا برسد.
(رساله به کولسیان ۳:۹-۱۰)



رستاخیز مسیح پایه خلقت جدید

مسیح با رستاخیز خود، اساس زندگی جدید را برای همه مخلوقات بنا نهاد و بهای بسیار گرانی برای اثبات محبت خود و به وجود آوردن خلقت جدید پرداخت، یعنی از زندگی خود گذشت و با مرگ بر روی صلیب را پذیرفت، و با رستاخیز خود پایه زندگی جدید را محکم کند و برای همه بشریت آتیه ای پر جلال، یعنی رستاخیز بعد از مرگ و اتحاد و زندگی با خدای پدر را پی ریزی نمود. حال که مسیح محبت و لطف خود را به

روح القدس، که با تعمید پذیرفته ایم، زندگی خود را دگرگون ساخته و راه مسیح را دنبال کنیم تا روزی با او رستخیز کرده و به زندگی جدید که همان اتحاد کامل با خداست، برسیم. پولس رسول در رساله به رومیان می گوید:

نه تنها تمام خلقت، بلکه ما نیز که روح خدا را به عنوان اولین نمونه عطایای خدا دریافت کرده ایم در درون خود می نالیم و در انتظار آن هستیم که خدا ما را فرزندان خود بگرداند و کل بدن ما را آزاد سازد.

(رساله به رومیان ۸: ۲۳)

البته این پیروزی نهایی فقط برای بشر نبوده، بلکه شامل حال تمام مخلوقات می باشد. چنان که پولس رسول می گوید:

تمامی خلقت با اشتیاق فراوان در انتظار ظهور فرزندان خدا به سر می برد... که روزی خود آفرینش از قید فساد آزاد گردد و در آزادی پرشکوه فرزندان خدا سهیم شود. (رساله به رومیان ۸: ۱۹ و ۲۱)

و با فرارسیدن آن روز مهم، رؤیای یوحنا به تحقق می پیوندد که آن را در کتاب مکاشفه می خوانیم:

آنگاه آسمانی تازه و زمینی تازه دیدم. زیرا آن آسمان و زمین نخستین ناپدید شدند و دیگر دریائی وجود نداشت. شهر مقدس یعنی اورشلیم تازه را دیدم که از آسمان از جانب خدا مانند عروسی که برای شوهرش آراسته و آماده شده باشد به زیر می آمد. از تخت صدای بلندی شنیدم که می گفت: اکنون خانه خدا در میان آدمیان است و او در بین آنان ساکن خواهد شد و آنان قوم او و او خدای آنان خواهد بود. او هراشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد. دیگر از مرگ و غم و گریه و درد ورنج خبری نخواهد بود، زیرا چیزهای کهنه در گذشته است... اکنون من همه چیز را از نو می سازم.

تجلی خداوند در خلقت

امروزه مردم بسیاری در راز آفرینش دچار شک و تردید هستند. دائم از خود می پرسند که مبدأ این خلقت چیست؟ این چه قدرت عظیمی است؟ با این حال یک ایماندار برای دریافت پاسخ باید سعی و جستجو کند و با دید ایمان به راز طبیعت و آفرینش بنگرد و در هر آنچه که در اطراف خود می بیند، حضور خداوند را دریابد. پولس رسول در نامه

خود به رومیان از آنهایی که با دیدن طبیعت به خدا ایمان نیاوردند، این گونه انتقاد می‌کند:

از زمان آفرینش دنیا صفات نادیدنی او یعنی قدرت ازلی و الوهیت او در چیزهایی که او آفریده است به روشنی مشاهده می‌شود و از این رو آنها ابداً عذری ندارند.
(رساله به رومیان ۱: ۲۰)

گرچه خلقت در زمانی خاص آغاز گشت ولی نباید فراموش کرد که خلقت فقط مربوط به گذشته نمی‌شود بلکه دائماً به سوی تکامل پیش می‌رود تا با رستاخیز به هدف نهایی، یعنی اتحاد و ملاقات با خدای خالق، برسد (رساله رومیان ۸: ۱۸-۲۵). خدا خالق است: این جمله نباید تصور غلطی برای ما پیش بیاورد که چون او خالق است، پس مخلوقاتش اسیر و بنده او هستند، خیر، بلکه خداوند مهربان انسان را آنقدر محبت نمود که او را به شباهت خود آفرید و از آزادی کامل برخوردار نمود و با او ارتباط پدر فرزندی برقرار نمود، نه ارتباط ارباب با برده. این ارتباط پدر و فرزندی را عیسی مسیح برای ما ثابت نمود وقتی که گفت: شما هم می‌توانید خدای خالق را پدر خطاب کنید. پس هرکسی که خود را مسیحی می‌نامد باید خود را با تعمید که آغاز زندگی جدیدی است، دگرگون ساخته با مسیح متحد شود. آن وقت است که به حیات و خلقت جدید مسیح وارد می‌شود، حیاتی که همواره به سوی تکامل پیش می‌رود. به طوری که در نامه دوم پولس به قرنتیان می‌خوانیم:

کسی که با مسیح متحد است حیاتی تازه دارد، هر آنچه کهنه بود در گذشت و اینک زندگی نو شروع شده است.
(رساله دوم به قرنتیان ۵: ۱۷)

* * *

نیایش

ای مخلوقاتی که بر روی زمین و در اعماق اقیانوسها هستید، او را ستایش کنید.

ای آتش و تگرگ و برف و باد و بوران، همه مطیع او شوید.
ای کوهها و تپه‌ها و درختان میوه‌دار، ای سرو آزاد، ای حیوانات وحشی و اهلی و ای همه خزندگان و پرندگان، ای جمیع پادشاهان و ملتها و سروران و قضات جهان، ای پیران و ای جوانان، ای دختران و پسران و ای بچه‌ها، همگی با هم خداوند را حمد کنید، زیرا تنها اوست که سزاوار حمد و ستایش می‌باشد. آمین.

شناخت خداوند توسط انبیا

* نیایش

از روزی که خداوند مهربان زمین و آسمان و انسان را آفرید از راههای گوناگون با آفریده خود در تماس بود و انسان را به نقشه نجات دعوت و راهنمایی می نمود و با او عهد بست تا ثابت کند که هیچ گاه وی را رها نکرده و فراموش نمی کند. برای درک بهتر این مطلب، به کتاب مقدس رجوع می کنیم و از سفر پیدایش (عهد قدیم) شروع می نماییم تا ببینیم خداوند چگونه همیشه برای شناساندن خود، گام اول را برمی دارد:

و خداوند به ابرام (که تقریباً ۱۸۰۰ سال قبل از مسیح زندگی می کرد) گفت: «از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود به سوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم و تو برکت خواهی یافت».

(سفر پیدایش ۱۲: ۱ و ۲)

در این چند سطر دعوت خداوند از ابرام به سرزمین موعود را به طور آشکار می بینیم، سپس خداوند با ابرام عهد می بندد و به او قول می دهد که از او امتی بزرگ به وجود خواهد آورد. ابرام ایمان می آورد و قول خداوند، زمانی که او پیرمردی نود و چند ساله بود و زنی نازا داشت، عملی می شود و سارای همسر وی، پسری به دنیا می آورد که او را اسحاق می نامد. در آن وقت خداوند به ابرام گفت: از این پس نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امتهای بسیار گردانیدم.

خداوند بار دیگر پیشقدم شده و خود را به موسی (که در حدود ۱۲۰۰ سال قبل از مسیح زندگی می کرد) می شناساند و به او مأموریت می دهد تا قوم اسرائیل را از زیر بار

ستم مصریان رهانیده و به سوی سرزمین موعود رهبری کند:
 و خداوند به موسی گفت: هرآینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم و
 استغاثه ایشان را شنیدم، زیرا غمهای ایشان را می دانم، و نزول کردم تا
 ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم و به سرزمین موعود راهنمایی کنم
 ... اینک تو موسی نرد فرعون برو و قوم مرا از مصر بیرون بیاور.
 (سفر خروج ۳: ۷-۱۰)

بعدها باز در کتاب مقدس می خوانیم که موسی فرمان خداوند را به جا آورده با تلاش
 زیاد توانست قوم خداوند را نجات بخشد (سفر خروج ۸: ۱۴). قوم اسرائیل بعد از نجات
 از اسارت فهمیدند که خداوند در زندگی آنها حضور دارد و هیچ گاه آنان را فراموش
 نکرده و نمی گذارد آنها اسیر بمانند، بلکه همیشه همراهشان می باشد. حتی زمانی که در
 صحرای سینا گرسنه و تشنه بودند به آنان «من» و آب داد تا از گرسنگی و تشنگی نمیرند.
 ظهور خداوند همچنان ادامه داشت تا زمانی که شخصی به نام اشعیای نبی (که حدود
 ۷۰۰ سال پیش از مسیح زندگی می کرد) خداوند را بیشتر به مردم شناساند. چنانکه در
 کتاب مقدس (عهد قدیم) می خوانیم که:

خداوند قادر در هیکل بر اشعیای نبی در رؤیا ظاهر می شود و به او
 مأموریت داده می گوید برو و به قوم اسرائیل بگو تا بیدار شود و به خود
 آید و برحسب کلام من زندگی کند. اشعیای نبی دعوت خداوند را قبول
 نمود و مأموریت خود را که راهنمایی قوم خداوند بود، آغاز کرد.
 (مراجعه کنید به اشعیای نبی ۶: ۱-۵)

از بررسی سرگذشت این سه شخص، یعنی ابراهیم و موسی و اشعیا چنین استنباط می
 شود که اولاً خداوند همیشه خود پیشقدم می شود و اشخاصی را برگزیده و با الهام به آنها
 مأموریت می دهد تا قوم را به سوی وی رهبری کنند. ثانیاً انبیا دعوت خداوند را با ایمان
 می پذیرند و به مأموریتی که از خداوند گرفته اند، می پردازند. زندگی این سه نبی نمونه
 کاملی از ایمان آنها به خداوند می باشد و باید سرمشقی برای زندگی امروز ما گردد، زیرا
 ما از نظر ایمان به خداوند است که می توانیم بگوئیم فرزندان ابراهیم هستیم و او پدر همه
 ما ایمانداران است و همان طور که ابراهیم دعوت خداوند را شنیده و مأموریت خود را
 انجام داد، ما نیز باید در زندگی خود با وجود تمام مشکلات، به پیمانی که بین ما و

خداوند به وسیله تعمید بسته شد، وفادار مانده مسؤولیت بزرگی را که خداوند با این پیمان به عهده ما گذاشته، به انجام رسانیم.

* * *

نیایش

ای خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، ایمان این پدران را به ما نیز بده تا بتوانیم راه آنان را ادامه دهیم. از تو سپاسگزاریم که همیشه با ما بودی و هستی. آمین.

* * *

مبحث سوم

عمانوئیل، خدا با ماست

* پیشگویی تولد مسیح در عهد قدیم
* تحقق یافتن کلام خداوند و نبوت‌های انبیا
* پیام میلاد مسیح
* اولین شاهدان مسیح
* مفهوم میلاد مسیح در زندگی ما
* نیایش

پیشگویی تولد مسیح در عهد قدیم

خدای مهربان و پرمحبت از ابتدای آفرینش (پیدایش) در زندگی مردم به طرق گوناگون کم و بیش جلوه کرد و انسان توانست تا حدودی با او آشنا شود، ولی می بینیم که همان انسان از کلام خداوند سرپیچی کرده و مرتکب گناه شد. چنان که در سفر پیدایش می خوانیم:

حوا از میوه درختی که خداوند قدغن کرده بود خورد و به آدم نیز داد، اما با وجود این که آنها از فرمان خداوند سرپیچی کردند خداوند آنان را ترک نکرد، بلکه وعده داد روزی خواهد آمد که نسل زنی، سرمار را که سمبل گناه و دشمن انسان می باشد، خواهد کوبید. (سفر پیدایش ۳: ۶)

در این باره در سفر پیدایش می خوانیم:

و دشمنی در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی می گذارم / و سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید. (سفر پیدایش ۳: ۱۵)

و بعدها می بینیم که خداوند انبیا را مأمور کرد تا قوم اسرائیل را برای فرارسیدن آن روز موعود آماده کنند و روشن ترین نبوت راجع به آمدن آن شخص موعود نبوت اشعای نبی می باشد:

... / اینک باکره حامله شده پسری خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند. (اشعای نبی ۷: ۱۴)

عمانوئیل یعنی خدا با ماست و درک این مطلب که خدا با ماست برای قوم اسرائیل بسیار مشکل بود، چون در عهد قدیم مردم از دیدگاه دیگری به خدا می نگریستند و او را چون یک ارباب و منبع قدرت عظیم می پنداشتند. آنان نمی توانستند تصور کنند که روزی همان خدای قادر به عنوان یک انسان در میان آنها آمده، جزء قوم آنها خواهد شد.

تحقق یافتن کلام خداوند و نبوت‌های انبیا

وعده خداوند و پیش بینی اشعیای نبی بعدها به تحقق پیوست و مولودی که مردم انتظار تولدش را می کشیدند چون یک انسان از مادر زاده شد، در انجیل لوقا می خوانیم:

و یوسف نیز از شهر ناصره جلیل به یهودیه آمد تا در شهر داود که بیت لحم نام داشت نام نویسی کند، زیرا او از خاندان داود بود. او مریم را که در عقد او و باردار بود همراه خود برد. هنگامی که در آنجا اقامت داشتند وقت تولد طفل فرا رسید و مریم اولین فرزند خود را که پسر بود به دنیا آورد. او را در قنذاق پیچیده و در آخور خوابانید، زیرا در مسافرخانه جایی برای آنان نبود. (انجیل لوقا ۲: ۴-۷)

پیام میلاد مسیح

چنانکه در انجیل لوقا می خوانیم که فرشته خداوند به چوپانان که در صحرا بودند گفت:



... نترسید، من برای شما مژده ای دارم: شادی بزرگی شامل حال تمامی این قوم خواهد شد. امروز در شهر داود نجات دهنده ای برای شما به دنیا آمده است که مسیح خداوند است، نشانی آن برای شما این است که نوزاد را در قنذاقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت (انجیل لوقا ۲: ۱۰-۱۲).

نکته مهم پیام فرشته خداوند این است که نجات دهنده ای به دنیا آمده تا همه بشریت را به سوی خدا راهنمایی کند. ولی چیزی که همه مردم را متعجب کرد، وضع و شرایط به

دنیا آمدن او بود. بدون شک پیامهای بسیار مهمی در این طرز تولد نهفته است که با تأمل و تعمق، انسان می تواند به معنای واقعی آن دست یافته به عمق خصایص مهمی که در آن است پی ببرد. خصوصیات ویژه تولد مسیح از این قرار است:

۱- تولد در فقر و نیاز

۲- تولد در تنهایی

۳- تولد در کمال تواضع و فروتنی

آری، تولد او در فقر و نیاز این حقیقت را روشن می کند که خوشبختی و سعادت انسان با پول و ثروت به دست نمی آید، بلکه سرچشمه خوشبختی، اتحاد با خدا و زندگی کردن با او می باشد. چنانکه مسیح در انجیل لوقا به شاگردان خود می گوید:

خوشا به حال شما ای مسکینان زیرا ملکوت خدا از آن شماست.

(انجیل لوقا ۶: ۲۰)

اما تولد مسیح در تنهایی و دور از آبادی، این پیام را می رساند که او فقط به خدا احتیاج دارد و خداوند است که می تواند تنهایی او را پر کند و همراه و مونس دائمی او باشد. به سبب همین امر است که مسیح می تواند از همه خوشیها و دلبستگی های دنیوی بگذرد چون تنها یار و همراه او خداست، و فقط به او دلبستگی دارد. در انجیل یوحنا مسیح می گوید:

او که مرا فرستاد با من است، پدر مرا تنها نگذاشته است، ...

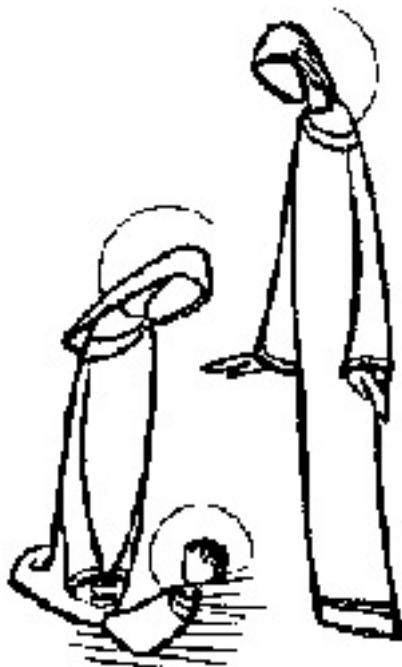
(انجیل یوحنا ۸: ۲۹)

با این حال تولد عیسی مسیح، در نهایت تواضع و فروتنی بدین مفهوم است که رفتار او در مقابل خواست خدا همیشه توأم با فروتنی و اطاعت بود. این رفتار مسیح کاملاً برعکس رفتار آدم اول است که با غرور و سرکشی و تکبر، از فرمان خداوند سرپیچی کرد و گناه او مرگ را به همراه آورد. ولی آدم دوم، یعنی عیسی مسیح با اطاعت از خدا و به جا آوردن اراده او بر مرگ پیروز گشت و سبب نجات بشریت از گناه و مرگ گردید. چنانکه در رساله پولس رسول به فیلیپیان می خوانیم:

مسیح از ازل دارای الوهیت بود (مقام خدایی داشت) ولی با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، بلکه خود را از تمام مزایای آن محروم نموده به صورت غلام درآمد و شبیه انسان شد. چون او به شکل انسان در میان ما ظاهر گشت، خود را پست تر ساخت و از روی اطاعت حاضر شد مرگ - حتی

مرگ بر روی صلیب - را بپذیرد. از این جهت خدا او را بسیار سرافراز نمود و نامی را که مافوق جمیع نامهاست به او عطا فرمود. تا این که همه موجودات در آسمان و روی زمین و زیر زمین با شنیدن نام عیسی به زانو در آیند و همه برای جلال خدای پدر، با زبان خود اعتراف کنند که عیسی مسیح، خداوند است. (رساله به فیلیپیان ۲: ۶-۱۱)

اولین شاهدان مسیح



در آن زمان چوپانان طبقه ای از مردم بودند که متهم به دزدی می شدند و همین امر سبب شده بود که از جامعه طرد گشته مورد تحقیر قرار گیرند و کسی برای آنها ارزشی قائل نبود. ولی چیزی که بسیار عجیب می باشد این است که خداوند برای اولین بار مژده تولد مسیح را توسط فرشته به چوپانان فقیر و تحقیر شده آن زمان داد. حال باید دید که هدف خداوند از این انتخاب چه بود؟

او می خواست به همه بفهماند که هیچ انسانی را از محبت خود محروم نمی کند و برای او همه انسانها چه غنی و چه فقیر، چه خوب و چه بد ارزش بسیار دارند. سپس مجوسیان بت پرست و ستاره شناس، با دیدن ستاره دنباله دار فهمیدند که پادشاه یهود که آنها در انتظار تولدش بودند به دنیا آمده است. مجوسیان به قصد یافتن طفل به راه افتادند و نوزاد را در بیت لحم یافتند. چنانکه در انجیل متی می خوانیم:

پرسیدند کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟ ما طلوع ستاره او را دیده و برای پرستش او آمده ایم.»

پس به آن خانه وارد شدند و کودک را با مادرش مریم دیده و او را پرستش کردند. (انجیل متی ۲: ۱ و ۱۱)

حال سعی کنیم بفهمیم که چرا خداوند بعد از چوپانان فقیر، مجوسیان بت پرست را برای پذیرفتن مژده تولد مسیح برگزید. با آمدن مجوسیان نزد مسیح این حقیقت آشکار می شود که مسیح برای نجات یک قوم و یک طبقه مخصوص نیامده، بلکه هدف آمدن او نجات تمام جهانیان است، همان طور که در انجیل یوحنا می خوانیم:

زیرا خدا پسر خود را به جهان فرستاد که جهانیان را محکوم نماید بلکه تا آنان را نجات بخشد. (انجیل یوحنا ۳: ۱۷)

مفهوم میلاد مسیح در زندگی ما

چنانکه فرشته خداوند پیام تولد مسیح را به چوپانان داد و گفت: «شادی کنید زیرا نجات دهنده ای برای شما متولد شده»، ما مسیحیان نیز امروز میلاد نجات دهنده خود، یعنی مسیح را جشن می گیریم و شادی می کنیم. همان طور که در انجیل می خوانیم، چوپانان با چه شادی و شوقی برای دیدن و پرستیدن مسیح به راه افتادند. هدف واقعی ما نیز از برپا نمودن این چنین جشن و شادی باید رسیدن به مسیح نجات دهنده باشد، مسیحی که امروز در قلب ما و در اجتماع ایمانداران جای دارد. ما نیز همانند چوپانان فقیر و تحقیر شده که به ملاقات مسیح رفتند و از محبتش برخوردار شدند باید قلبی فقیر داشته باشیم، قلبی که ما را به سوی مسیح بکشانند. بنابراین سعی کنیم قلب خود را از تمام نگرانیها و کمبودهای زندگی آزاد سازیم تا بتوانیم مسیح منجی را در آن جای دهیم و از حضور عمانوئیل در زندگی خود شادمان گردیم. اما نکته دیگر که شاید برای بعضی ها سوالی مهم باشد، این است که چرا بعد از چوپانان، مجوسیان که بت پرست بودند به ملاقات مسیح آمدند. همان طور که ذکر شد ملاقات مجوسیان به این دلیل بود که بدانیم هدف از آمدن مسیح نجات همه اقوام بشر بدون استثنا می باشد.

پس ما که امروز میلاد مسیح را با اشتیاق جشن می گیریم آن را فقط از آن خود ندانیم، بلکه با توجه به مسؤولیتی که به عنوان یک فرد مسیحی داریم، سعی کنیم مژده فرشته خداوند را به همه اطرافیان خود، با هر رنگ و ملیتی که باشند، برسانیم.

* * *

نیایش

ای مسیح، قلبی فقیر بما بده تا آخری باشد که تو در آن متولد شوی. آمین.

* * *

مبحث چهارم

شناخت خداوند توسط عیسی مسیح

* اتحاد مسیح با خدای پدر
* آشکار شدن هویت پدر و پسر به وسیله روح القدس
* چطور مسیح خدای پدر را به ما می شناساند؟
* فرزندان خدا
* نیایش

در بحث های قبل اشاره شد که خدا برای شناساندن خود به بشر، از راه های گوناگون با انسان تماس برقرار نمود، حتی پیش از آمدن انبیا بشر با دیدن شگفتی های طبیعت توانست تا اندازه ای به وجود خالق پی ببرد. بعدها مشاهده شد که خدا توسط ابراهیم، موسی، اشعیا و دیگر انبیا، خود را به بشر شناساند و به آنها مأموریت داد تا خدا را به بشر شناسانند و انسان را به سوی نقشه نجات راهنمایی کنند. ولی خداوند برای شناساندن خود به فرستادن انبیا اکتفا نکرد، بلکه روزی رسید که توسط پسرش با ما تماس برقرار نمود. در رساله عبرانیان می خوانیم:

خدا در ایام قدیم، در اوقات بسیار و به راههای مختلف به وسیله پیامبران با پدران ما تکلم فرمود، ولی در این روزهای آخر به وسیله پسر خود با ما سخن گفته است ...
(رساله به عبرانیان ۱: ۲ و ۱)

اتحاد مسیح با خدای پدر

همان طور که دیدیم تمام انبیا از طرف خداوند انتخاب می شدند. آنان پیام خداوند را در مکانهای مختلفی از او دریافت کرده به قوم خود می رساندند و برای ارشاد مردم همیشه به کلام خداوند اشاره می کردند. مسیح که همیشه برگزیده خدای پدر است برخلاف کلیه پیامبران، خود سرچشمه تمام تعلیمی بود که به مردم می داد، چنان که در انجیل متی می خوانیم:

«شنیده/ید که گفته شده: قتل نکن و هرکس مرتکب قتل شود محکوم خواهد شد. اما من به شما می‌گویم: هرکس نسبت به برادر خود عصبانی شود محکوم خواهد شد...» (انجیل متی ۵: ۲۱)

در این متن به وضوح می‌بینیم که مسیح از کسی فرمان نگرفت و از هیچ تعالیمی پیروی نکرد، او با شناخت و اتحاد و همبستگی کاملی که با خدا داشت مطمئن بود که هر آنچه خواست اوست خواست پدر نیز می‌باشد. در انجیل یوحنا مسیح می‌گوید:

«فرستنده من با من است، پدر مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه آنچه او را خشنود می‌سازد به جای می‌آورم.» (انجیل یوحنا ۸: ۲۹)

و باز هم در انجیل یوحنا می‌خوانیم که مسیح می‌گوید:

«... آن کسی که از آسمان می‌آید از همه بالاتر است و به آنچه دیده و شنیده است شهادت می‌دهد...» (انجیل یوحنا ۳: ۳۱ و ۳۲)

از این دو متن می‌فهمیم که مسیح چون خود از پیش پدر آمده و از خدا شناخت و آگاهی کاملی دارد، توانست خداوند را به بشر بهتر و کاملتر بشناساند.

آشکار شدن هویت پدر و پسر به وسیله روح القدس

معمولاً ایراد گرفته می‌شود که چرا می‌گوئید مسیح پسر خداست مگر خدا همسر داشته است؟ البته این سؤال پیش می‌آید، زیرا ما انسانها این را می‌دانیم که هر انسانی از ارتباط زوجی به وجود می‌آید و با همین تجربه که از زندگی داریم، فکر می‌کنیم که مسیح هم باید مثل ما به وجود آمده باشد. در حالی که نباید فراموش کنیم که تولد عیسی مسیح از خدا، تولدی جسمانی نیست که خدا احتیاج به همسر داشته باشد، بلکه تولدی روحانی است. البته زمانی رسید که مسیح برای تولد جسمانی خود، توسط روح القدس از زن جسم گرفت و مثل انسانها به دنیا آمد. او آن قدر با خدا احساس نزدیکی می‌کرد و آن قدر نسبت به او همبستگی و محبت داشت که خدا را پدر خطاب می‌نمود و خدای پدر نیز همان احساس نزدیکی و محبت و همبستگی را نسبت به عیسی مسیح داشت به طوری که او را فرزند خطاب می‌کرد. بدون شک هریک از ما تجربه‌ای از محبت پدر

خود و هر پدری نیز تجربه ای از محبت فرزند خود در زندگی دارد. بنابراین ما از این محبتی که بین افراد خانواده وجود دارد می توانیم به محبتی که بین پدر آسمانی و عیسی مسیح هست، پی ببریم. حال چند متن از انجیل می خوانیم که در آن مسیح، خدا را پدر می نامد و خدا نیز مسیح را، پسر خطاب می کند:

در آن لحظه روح القدس شادی عظیمی به عیسی بخشید و عیسی گفت: «ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می گویم که این چیزها را از خردمندان و دانیان پنهان نموده به کودکان آشکار ساختی، آری ای پدر، اراده تو چنین بود». (انجیل لوقا ۱۰: ۲۱)

مقصود از عبارت «این چیزها» در متن فوق اعلام ملکوت خداوند است که توسط عیسی مسیح انجام گرفت. باز هم در انجیل مرقس می خوانیم که :



در این هنگام عیسی از ناصره جلیل آمد و در رود اردن از یحیی تعمید گرفت. همین که عیسی از آب بیرون آمد دید که آسمان شکافته شد و روح القدس به صورت کبوتری به سوی او فرود آمد. و آوازی از آسمان شنیده شد که می گفت: «تو پسر عزیز من هستی، از تو خوشنودم». (انجیل مرقس ۱: ۹-۱۱)

همان طور که در متن اول خواندیم، زمانی که مسیح از روح القدس پر شد، گفت «ای پدر». همچنین در متن دوم

خواندیم زمانی که مسیح تعمید گرفت و روح القدس بر او نازل شد، خداوند گفت: «تو پسر حبیب من هستی». بنابراین در این دو متن تأثیر فعالیت روح القدس در رابطه بین پدر و پسر کاملاً مشهود و بارز است، یعنی خدا پدر روحانی مسیح و مسیح پسر روحانی خداست و این حقیقت ایمانی، توسط روح القدس برای ما آشکار می گردد.

چطور مسیح خدای پدر را به ما می‌شناساند؟

در انجیل یوحنا این طور آمده است:

در این ضمن شاگردان از عیسی خواهش کرده گفتند: ای استاد، چیزی بخور. اما او گفت: «من غذائی برای خوردن دارم که شما از آن بی‌خبرید»، پس شاگردان از یکدیگر پرسیدند: «آیا کسی برای او غذا آورده است؟» عیسی به ایشان گفت: «غذای من این است که اراده فرستنده خود را به جا آورم و کارهای او را انجام دهم».

(انجیل یوحنا ۴: ۳۱-۳۴)

همان طور که می‌بینیم، مسیح در اینجا می‌خواهد به شاگردان بفهماند که مهمترین هدف زندگی او به جا آوردن خواست خدای پدر است که فرستنده او می‌باشد و تمام اعمال و معجزاتی را که انجام می‌دهد به خاطر این است که خواست پدر را به جا آورد. به همین دلیل در انجیل یوحنا می‌خوانیم که عیسی می‌گوید:

«یقین بدانید که پسر نمی‌تواند از خود کاری انجام دهد، مگر آنچه را می‌بیند پدر انجام می‌دهد. هرچه پدر می‌کند، پسر هم می‌کند».

(انجیل یوحنا ۵: ۱۹)

مسیح در این متن می‌خواهد بگوید که کارهایش منعکس کننده فعالیت پدری است که در او ساکن می‌باشد و به همین دلیل عیسی در انجیل یوحنا در جواب فیلیپس که از وی می‌پرسد «پدر را به ما نشان بده»، می‌گوید:

«... هر که مرا دید پدر را دیده است... آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من؟ سخنانی که به شما می‌گویم، از خودم نیست، آن پدری که در من ساکن است، همه این کارها را انجام می‌دهد».

(انجیل یوحنا ۱۴: ۹-۱۰)

همان طوری که دیدیم، مسیح معمولاً خدا را پدر می‌نامد و حتی خیلی نزدیک تر از آن، در متن انجیل مرقس می‌خوانیم که مسیح می‌گوید:

«یا ابا: پدر، همه چیز برای تو ممکن است، این پیاله را از من دور ساز، اما نه به خواست من، بلکه به اراده تو».

(انجیل مرقس ۱۴: ۳۶)

کلمه «ابا» به ظاهر ساده است اما نشان دهنده صمیمیت و محبت بیش از حد عیسی به پدرش می باشد. هرگز کسی نتوانسته از این کلمه استفاده نماید و خداوند را چنین خطاب کند، ولی مسیح که فرزند یگانه خداوند می باشد با اطمینان کامل، در سخت ترین لحظه زندگی اش، که به مرگ منجر شد، خداوند را «ابا» خطاب می کند.

فرزندان خدا

وقتی که شاگردان از عیسی مسیح پرسیدند چگونه دعا کنیم، به آنها جواب داد «شما این طور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی» (انجیل متی ۹:۶).

شاگردان مسیح چون یهودی بودند همیشه فکر می کردند که خدا خیلی بالاتر از آن است که آنها بتوانند او را پدر خطاب کنند، اما مسیح به آنها گفت پدر من، پدر شما هم هستو می توانید به او بگوئید «ای پدر»، یعنی به وسیله مسیح، خدا به قدری به آنها نزدیک شده بود که می شد با محبت او را پدر نامید. در رساله پولس به غلاطیان می خوانیم:

خدا برای اثبات این که شما فرزندان او هستید روح پسر خود را به قلبهای ما فرستاده است و این روح فریاد زده می گوید: «پدر، ای پدر».
(رساله به غلاطیان ۴:۶)

بنابراین توسط متن فوق به این حقیقت پی می بریم که ما هم به وسیله روح القدس که در تعمیم پذیرفته ایم می توانیم خدا را پدر خطاب کنیم. پس، از اسارت گناه آزاد شده ایم و برای پیشبرد این آزادی لازم است به روح القدس امکان دهیم که در زندگی ما فعالیت کند و راهنمای ما باشد. اگر ما توسط روح القدس مثل عیسی مسیح فرزندان خدا گشته ایم، باید تلاش کنیم تا مانند او در تمام دوران زندگیمان، چه در رنج و چه در شادی، این را ثابت کنیم که با مسیح فرزندان برگزیده خدا هستیم. با این روح است که در پیشگاه خدا فریاد می کشیم «ابا»، «ای پدر...». در رساله پولس به رومیان آمده است:

همه کسانی که از روح خدا هدایت می شوند فرزندان خدا هستند. زیرا آن روحی که خدا به شما داده است شما را برده نمی سازد و موجب ترس نمی شود بلکه شما را فرزندان خدا می گرداند و ما به کمک این روح در پیشگاه خدا ندا می کنیم: «ابا، ای پدر». روح خدا (روح القدس) با روح ما با هم شهادت می دهند که ما فرزندان خدا هستیم.
(رساله به رومیان ۸: ۱۴-۱۶).

نیایش

ای پدر ما که در آسمانی،
تقدیس شود نام تو.
بیاید فرمانروائی تو،
روان باد خواست تورو روی زمین
چنان که در آسمان است
آن نان روزانه ما را امروز به ما ده،
ببخشای گناهان ما را، چنان که ما نیز می بخشیم مدیونان خود را
و ما را در وسوسه میاور. آمین .

* * *

مسیح می گوید: «کسی که به من ایمان آورد زندگی جاودان دارد»

* زندگی از دیدگاه مسیح
* تلاش برای زندگی جاویدان
* راه وارد شدن به زندگی جاویدان
* قیام مسیح، پایه اصلی زندگی جاویدان
* نیایش

زندگی با تولد آغاز می شود، تولدی زیبا و باشکوه، سرشار از رازهای نهان، مملو از عظمت و شگفتیها. این عظمت و زیبایی طبیعت در وجودی چون مادر شکوفا می گردد که بارور شده، نوزادی کوچک و زیبا به دنیا می آورد و او با تولد خود، مادر و پدر و اطرافیان را شاد می سازد. در لحظه تولد گریه سر می دهد که این خود نشان زندگی است. این نوزاد کوچک با مراقبت های مادر بزرگ و بزرگتر می شود و مراحل زندگی چون راه رفتن، خندیدن و حرف زدن را طی می کند و نیز مراحل دیگر زندگی مثل مدرسه رفتن، درس خواندن، دوست پیدا کردن و شرکت نمودن در اجتماعات گوناگون و غیره را پشت سر می گذارد. تا این که متکی به خود شده در پی هدف زندگی اش پیش می رود و چون خود را تنها احساس می کند به دنبال مونس و شریک می گردد. سرانجام با ازدواج با فردی که دوست دارد به تکامل رسیده به کمک همدیگر با خوشیها و ناملایمات زندگی روبه رو می شوند و بیش از زندگی لذت می برند.

بی شک زندگی برای هرکس شیرین و دوست داشتنی است و هیچ یک از ما حاضر نیستیم آن را به آسانی از دست بدهیم و از نعمتهای فراوان آن بی بهره بمانیم. برای زنده ماندن تلاش می کنیم و می خواهیم زندگی را به دلخواه خود بسازیم. با کوچکترین کسالت فوراً به دکتر و دوا متوسل می شویم، نمی خواهیم یک روز از عمرمان را بیکار مانده، یا

بیهوده تلف کنیم و به دنبال کار می رویم تا گرسنه نمانیم. آیا همه اینها نشانه علاقه و عشق ما به زندگی نمی باشد؟ کسانی هستند که دردی علاج ناپذیر دارند و روزی چند بار مرگ خود را از خدا می خواهند تا از رنج کشیدن راحت شوند. اما حتی این اشخاص نیز به زندگی امیدوارند و فکر می کنند شاید روزی دواى دردشان پیدا شود. البته این عشق و علاقه به زندگی نه تنها در انسان، بلکه در سایر موجودات نیز مشاهده می شود. فصل بهار را بنگرید، گویی طبیعت دوباره و از نو زندگی جدیدی را شروع می کند، درختان از خواب طولانی زمستان بیدار می شوند و شکوفه می دهند، پرستوها و پرنده ها با خوشحالی به لانه هایشان باز می گردند و یک زندگی سرشار از لطف و سرور را از نو آغاز می کنند. این زیبایی طبیعت همه مردم را به سوی خود جذب می کند. به همین مناسبت ما در ایران نوروز یعنی اول بهار را جشن می گیریم و به دشت و صحرا روی می آوریم و از آن همه سرسبزی و خرمی طبیعت لذت می بریم. تمام اینها نشان دهنده این واقعیت است که بشر و تمام طبیعت برای زندگی کردن به وجود آمده اند و عشق به زندگی در همه موجودات به چشم می خورد.



زندگی از دیدگاه مسیح

زندگی نه فقط برای ما خوب و شیرین است، بلکه برای عیسی مسیح نیز مهم و پرازش بود، زیرا خود او یکی از ما و سرشار از زندگی بود و به وضع زندگی مردم اهمیت می داد به همین دلیل همیشه سعی داشت درد و رنج دیگران را به شادی مبدل سازد. به طور مثال در انجیل یوحنا نقل شده که:

عیسی و مادرش را به جشن عروسی دعوت کرده بودند و وقتی شراب تمام شد عیسی مسیح آب را به شراب تبدیل کرد تا جشن عروسی با شادی تمام شود. (انجیل یوحنا ۲: ۱-۱۲)

همچنین در انجیل متی می‌خوانیم:

عده‌ای سه روز به دنبال مسیح روان بودند و بعد از مدتی غذایشان تمام شد، ولی عیسی مسیح به شاگردانش گفت: «دل من برای این مردم می‌سوزد. الان سه روز است که آنها با من هستند و دیگر چیزی برای خوردن ندارند. من نمی‌خواهم آنها را گرسنه روانه کنم، چون ممکن است در راه ضعف کنند. شاگردان در جواب گفتند که فقط چند عدد نان و ماهی کوچک داریم که کفاف این همه جمعیت را نمی‌دهد. ولی عیسی مسیح با معجزه، نانها و ماهیها را برکت داد و بین مردم تقسیم نمود و همه خوردند و سیر شدند» (انجیل متی ۱۵: ۳۲-۳۹).

همان‌طور که مشاهده شد عیسی مسیح می‌گوید: «دل من برای این مردم می‌سوزد» می‌بینیم که عیسی پر از احساس بود و زندگی مردم چقدر برایش اهمیت داشت و در مقابل ناراحتی مردم نمی‌توانست بی تفاوت بماند. او که در برابر چیزهای کوچک بی تفاوت نبود بدیهی است که در مقابل بزرگترین و دردناکترین رویداد زندگی یعنی مرگ نیز نمی‌توانست بی تفاوت باشد. چنان که در انجیل لوقا می‌خوانیم:

چون به دروازه شهر نزدیک شد، مرده‌ای را که یگانه پسر مادری بیوه بود برای تدفین می‌بردند و انبوه کثیری از مردم شهر همراه وی بودند. چون خداوند او را دید دلش براو به رحم آمد و به او گفت: «گریه مکن» سپس جلو رفته، تابوت را لمس نمود و حاملان آن ایستادند. آن‌گاه گفت: «مرد جوان به تو می‌گویم برخیز» مرده نشست و شروع به صحبت نمود. (انجیل لوقا ۷: ۱۲-۱۵)

در این متن مشاهده می‌کنیم که عیسی نتوانست غم آن زن را ببیند و کاری انجام ندهد. پس پسرش را دوباره زنده کرد تا آن بیوه زن شاد و خوشحال شود. همان‌طوری که گفتیم زیبایی طبیعت برای ما اهمیت دارد و برای عیسی مسیح نیز ارزش بسیار داشت و از زیبایی آن در شگفت بود و مسرور می‌گشت. در انجیل متی به متنی برمی‌خوریم که عیسی در آن می‌گوید:

«به پرندگان نگاه کنید: آنها نه می‌کارند، نه درو می‌کنند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند...» (انجیل متی ۶: ۲۶)

و همچنین در همین باب می خوانیم که باز مسیح می گوید:

«به سوسن های صحرا نگاه کنید و ببینید چگونه نمو می کنند ...».

(انجیل متی ۲۸:۶)

با خواندن مطالب فوق متوجه می شویم که علاقه و توجه مسیح به طبیعت چقدر زیاد است.

تلاش برای زندگی جاویدان

عشق و علاقه به زنده ماندن و زندگی کردن را در متون بالا مشاهده کردیم. این علاقه به زندگی از قدیم الایام هم بوده است. اگر به تاریخ مراجعه کنیم خواهیم دید وقتی یکی از پادشاهان مصر قدیم می مرد، غذا و لباس در مقبره اش می گذاشتند، زیرا معتقد بودند که او زنده خواهد شد. امروزه ما نیز وقتی عزیزی را از دست می دهیم تحمل این واقعه یعنی مرگ، برای ما بسیار دشوار می باشد، زیرا برای هر انسانی مرگ ناگوارترین اتفاق زندگی است. در مقابل مرگ ما ناتوان و بی تابیم و چه گریه و زاری ها که نمی کنیم. به سروصورت خود می زنیم و از همه انتظار دلداری و دلسوزی داریم. اینها همه نشان دهنده میل و اشتیاق به زنده ماندن است. البته این میل ما به زندگی خواست خداست، زیرا خداوند بشر را برای زندگی جاودان آفریده است.

راه وارد شدن به زندگی جاویدان

عیسی مسیح برای زندگی این جهان ارزش قائل بود لیکن تنها با این زندگی زودگذر قانع نمی شد، زیرا او می خواست انسان را به حیات جاودانی برساند. در انجیل یوحنا می خوانیم که عیسی می گوید:

«زیرا خواست پدر من این است که هرکس پسر را می بیند و به او ایمان می آورد، صاحب حیات جاودان گردد و من او را در روز بازپسین زنده خواهم کرد».

(انجیل یوحنا ۴۰:۶)

یکی از شرایط زندگی جاودان جستجو کردن و ایمان آوردن به پسر یعنی عیسی مسیح است. همیشه باید در جستجوی مسیح باشیم و روش زندگی امروز ما حتی الامکان باید نشان دهنده ایمان ما به او باشد. در انجیل یوحنا می خوانیم که عیسی می گوید:

«من آن نان زنده هستم که از آسمان آمده است. هر که این نان را بخورد تا
ابد زنده خواهد ماند و نانی که من خواهم داد بدن خودم می باشد که آن
را به خاطر حیات جهانیان می دهم»
(انجیل یوحنا ۶: ۵۱)

منظور از نان در این متن همان نان مقدسی است که عیسی مسیح در شام آخر به
شاگردانش داد و ما، امروزه از راه پذیرفتن آن، ایمان داریم که با اراده قوی در راه زندگی
جاویدان که توسط تعمید شروع کرده ایم با گامهای مستحکم، پیش خواهیم رفت. در
انجیل یوحنا می خوانیم:

پس از این سخنان عیسی به سوی آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، آن
ساعت رسیده است. پسر خود را جلال ده تا پسرت نیز تو را جلال دهد،
زیرا تو اختیار بشر را به دست او سپرده ای تا به همه کسانی که تو به او
بخشیده ای حیات جاویدان بدهد. این است حیات جاویدان که آنها تو را
خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستاده تو است بشناسند».
(انجیل یوحنا ۱۷: ۱-۳)

درست نیست که بگوییم خدا را می شناسیم و به او ایمان داریم، چون مراسمی مثل
تعمید و گرفتن نان مقدس و غیره را انجام می دهیم. البته همه اینها وسیله ای برای شناخت
خدا می باشند و انجام آنها ضروری است، ولی به تنهایی کافی نیستند. در واقع اعمال و
رفتار یک فرد مسیحی باید نشان دهد که به وسیله عیسی مسیح به خدا پیوسته و با او
زندگی می کند.

قیام مسیح، پایه اصلی زندگی جاویدان

کسی که به مسیح ایمان دارد، می داند که مرگ پایان و انتهای زندگی نیست، زیرا که
این امر به وسیله مرگ به ما ثابت شده است. چنان که در نامه اول پولس به قرنتیان
می خوانیم:

آنچه را که به من رسیده بود یعنی مهمترین حقایق انجیل را به شما سپردم
و آن این است که مطابق پیشگویی های تورات و نوشته های انبیا، مسیح
برای گناهان ما مرد و مدفون شد و نیز بر طبق کتاب مقدس در روز سوم
زنده گشت و بعد خود را به پطرس و پس از آن به دوازده حواری ظاهر
ساخت.
(رساله اول به قرنتیان ۱۵: ۳-۵)



ما با اتکا به این حقیقت که مسیح خداوند مثل همه ما انسان بود و مرد، ولی بعد رستاخیز کرد، می دانیم که اگر در زندگی با میل و ایمان انجیل را دنبال کنیم مرگ برای ما نیز مثل مسیح، آخر و انتهای زندگی نخواهد بود بلکه راه پیوستن به خدا و آغاز زندگی جاویدان با اوست. چنان که باز هم در نامه اول پولس به قرنتیان می خوانیم:

اگر قیامت مردگان وجود نداشته باشد پس مسیح هم زنده نشده است! و اگر مسیح زنده نشده باشد، هم بشارت ما پوچ است و هم ایمان شما! اما در حقیقت مسیح پس از مرگ زنده شد و اولین کسی است که از میان مردگان برخاسته است. (رساله اول به قرنتیان ۱۵: ۱۳-۱۴ و ۲۰)

برای این که بیشتر به این حقیقت پی ببریم، به نامه پولس به رومیان مراجعه می کنیم:

زیرا اگر ما در مرگی مانند مرگ او با او یکی شدیم به همان طریق در قیامتی مثل قیامت او نیز با او یکی خواهیم بود. (رساله به رومیان ۵: ۶)

مسیح جانش را فدای محبت دوستان کرد و مرگش نهایت این محبت بود. اگر ما امروز در محبت و مرگ با مسیح شریک شویم، یقیناً در رستاخیز او نیز شریک خواهیم بود.

* * *

نیایش

ای عیسی مسیح، خداوند ما، تو که پایه و اساس زندگی جاویدان هستی، ما را یاری کن، تا بر مرگ پیروز شویم و با تو وارد زندگی جاویدان گردیم. آمین.

* * *

مسیح می گوید:
«محبتی بزرگتر از این نیست
که کسی جان خود را فدای دوستان خود کند»

* چطور می توان در زندگی محبت کرد؟
* پایه و اساس محبت در زندگی خانوادگی ما
* چگونه محبت به اوج خود می رسد؟
* نیایش

این حقیقتی است که هر پدر و مادری برای تربیت فرزندان و بهبود زندگی آنان، کوشش بسیار می کنند. حال می خواهیم بدانیم چه عاملی پدر و مادر را وادار به تلاش برای نگهداری از خانواده خود می کند. این عامل را فقط می توان محبت نامید. نوزاد از بدو تولد احتیاج دارد که در بغل گرفته شود و از پدر و مادر خود محبت ببیند و این نیاز عاطفی حتی مقدم بر نیاز او به شیر خوردن است. بچه هر چه بیشتر محبت ببیند، بهتر یاد می گیرد که دیگران را دوست داشته باشد و محبت را بین دوستان خود نیز منعکس کند. البته در هر خانواده ای مشکلاتی وجود دارد و اختلافاتی پیش می آید. متأسفانه گاهی بعضی از پدر و مادرها به محض روبه روشن شدن با مشکلی در زندگی بدون تأمل و تفکر زندگی مشترکشان را به بن بست طلاق می کشانند، غافل از این که جدایی و طلاق نه تنها همیشه نمی تواند گره گشای مشکل آنها باشد و بلکه حتی گاه مشکلی نیز بر مشکلاتشان می افزاید. با این کار یک یا چند فرزند بی گناه را بی سرپرست و با آینده ای نامعلوم در اجتماع رها می کنند و در این میان بیشترین صدمه متوجه همین فرزندان است که فدای ارضای خودخواهی و ندانم کاری های پدر و مادر می شوند. اما آیا ما به جای فرار از مشکلات بهتر نیست که عاقلانه در جستجوی راههای تفاهم و کنار آمدن با هم برآییم و مشکلاتمان را به کمک هم آسانتر و بهتر حل کنیم؟ بیاییم یک زندگی آرام و پرمحبت را

پی‌ریزی نماییم و فرزندانمان را در چنین محیطی پرورش دهیم و به همدیگر ثابت کنیم که وقتی عشق و محبت باشد از هیچ چیز هراسی نیست، زیرا در خانه‌ای که محبت و فداکاری هست مشکلات آسانتر حل می‌شوند.

برای روشن شدن این موضوع مثال زنده‌ای از زندگی مردی را برای شما شرح می‌دهم که گرچه عاشق همسر و فرزندان‌ش بود، اما علاقه مبرمی به مشروب داشت، و تمام درآمد خود را صرف میخوارگی می‌کرد، ولی همین شخص به دلیل این که وجودش از محبت زن و فرزندان‌ش پربود، به خود آمد و توانست با اراده‌ای باورنکردنی زندگی خود و خانواده‌اش را که در حال از هم پاشیدن بود، نجات بخشد. او الکل را به کلی کنار گذاشت و زندگی جدید و پرمحبتی را با خانواده‌اش شروع کرد ... این است محبت واقعی. اما متأسفانه کسانی هم هستند که محبت را با پول می‌سنجند. می‌گویید چطور؟ دختری را می‌شناسم که خودش کار می‌کند و ماهانه درآمدی دارد، ولی او از میان خواستگاران خود کسی را برگزید که پول زیادتری داشت نه محبت بیشتر! غافل از این که خیلی چیزها را می‌توان با پول خرید اما محبت را نه. حالا مثال دیگری می‌آورم از شوهری که به گمان خود زنش را خیلی دوست داشت و همین «دوست داشتن زیادی» باعث شد که همسرش را از آن آزادی که یک انسان باید داشته باشد محروم کند. مسلماً نتیجه این کار نمی‌تواند چیزی جز کمبود اطمینان و ایجاد ناراحتی باشد. آیا این محبت واقعی است؟ به عقیده شما این محبت است یا حسادت و خودخواهی آن مرد که خود را مالک زن می‌داند و او را مثل اثاثیه منزل دوست دارد نه مثل یک همسر و شریک زندگی. آنچه از تمام این مطالب فهمیدیم این است که محبت واقعی را با پول نمی‌توان خرید چنان که خانواده‌های بسیاری هم دیده می‌شوند که از لحاظ مالی بی‌نیاز هستند، ولی به علت کمبود محبت خوشبخت نمی‌باشند و بالعکس خانواده‌های کم‌درآمدی هم هستند که محبت واقعی دارند و کاملاً راضی و خوشحال زندگی را می‌گذرانند. پس محبت و خوشبختی واقعی فقط با فداکاری و از خودگذشتگی به دست می‌آید.

چطور می‌توان در زندگی محبت کرد؟

در رساله اول یوحنا می‌خوانیم:

اگر کسی بگوید: «من خدا را دوست دارم» در حالی که از برادر خود نفرت دارد، دروغ‌گوست، زیرا اگر او برادری را که دیده است دوست ندارد، محال است خدائی را که ندیده است دوست بدارد.

(رساله اول یوحنا ۴: ۲۰)

از گفته های یوحنا این طور می فهمیم که محبت به خدا از محبت به همنوع جدا نمی باشد، یعنی محبت به خدا این نیست که فقط قوانین کلیسا را به جا آوریم، مثل شرکت کردن در پرستش روزهای یکشنبه و یا گرفتن نان مقدس و یا نخوردن گوشت در روز جمعه و غیره ... البته برای اعلام محبتمان به خداوند، انجام این کارها لازم است، مخصوصاً شرکت در نماز روز یکشنبه. ولی به جا آوردن این احکام کافی نمی باشد، زیرا اگر ما نسبت به برادر و همسایه خود محبت نداشته باشیم، تنها انجام دادن قوانین کلیسا کاری بیهوده و ظاهری خواهد شد. برای روشن شدن این مطلب چند مثال زنده از محبت کردن در زندگی روزانه را ذکر می کنیم:

زنی غریب و بی کس را می شناسیم که در جنوب شهر تهران زندگی فقیرانه ای را با چند بچه قد و نیم قد می گذراند و شوهرش نیز در جای دیگری، دور از شهر کار می کند. این زن منتظر به دنیا آمدن بچه دیگری بود و چون کسی را نداشت که از او و بچه هایش مراقبت نماید، رنج می برد. اما در موقع رفتن به بیمارستان زن همسایه که هیچ گونه نسبتی با او نداشت او را دلداری داده با او به بیمارستان رفت. این زن حتی در غیاب وی از بچه هایش نیز نگهداری می کرد. البته این کار برای زن همسایه آسان نبود، ولی محبت و انسانیت، او را به این کار واداشت.

حالا از فداکاری زن دیگری برایتان تعریف می کنیم:

این زن، شوهر خود را از دست داده بود و با کار سخت و طاقت فرسای رختشویی با دختر مریضش و هشت نوه اش که بی سرپرست بودند زندگی می کرد. با وجود این از پیرزنی هم نگهداری می کرد که نابینا بود. ناگفته نماند که آن پیرزن نابینا، پسری داشت با شغل و درآمد خوب، ولی از مادر خود نگهداری نمی کرد و حتی زمانی که مادرش در بستر مرگ بود، به دیدن او نیامد. حالا از خود سؤال کنیم محبت در زندگی کدام یک از این دو انسان وجود داشت: در زندگی پسریا در زندگی پیرزن رختشوی؟ در این دو مثال محبت حقیقی را دیدیم که آن دو زن به همسایگان محتاج خود کردند و این محبت نه تنها برای همسایه ها بود، بلکه شامل محبت آنان نسبت به خداوند نیز هست، چنان که در انجیل متی می خوانیم:

وقتی پسرانسان با جلال خود همراه با همه فرشتگان می آید بر تخت
پادشاهی خود خواهد نشست و تمام ملل روی زمین در حضور او جمع
می شوند. آن گاه او مانند شبانی که گوسفندان را از بزها جدا می کند

آدمیان را به دو گروه تقسیم خواهد کرد. گوسفندان را در دست راست خود و بزها را در دست چپ خود قرار خواهد داد. آن گاه پادشاه به آنانی که در سمت راست او هستند خواهد گفت:

«ای کسانی که از جانب پدر من برکت یافته اید، بیائید و وارث سلطنتی شوید که از ابتدای آفرینش عالم برای شما آماده شده است. چون وقتی گرسنه بودم به من خوراک دادید، وقتی تشنه بودم به من آب دادید، هنگامی که غریب بودم به خانه خود بردید، وقتی عریان بودم مرا پوشانیدید، وقتی بیمار بودم به عیادت من آمدید و وقتی که در زندان بودم از من دیدن کردید» آن گاه نیکان پاسخ خواهند داد: «ای خداوند، چه وقت تو را گرسنه دیدیم که به تو خوراک داده باشیم و یا کی تو را تشنه دیدیم که به تو آب داده باشیم؟ کی غریب بودی که تو را به خانه بردیم یا برهنه بودی که تو را پوشانیدیم؟ کی تو را بیمار یا محبوس دیدیم که به دیدن آمدیم؟» پادشاه در جواب خواهد گفت: «بدانید آنچه به یکی از کوچکترین برادران من کردید، به من کرده اید».

(انجیل متی ۲۵: ۳۱-۴۰)

پایه و اساس محبت در زندگی خانوادگی ما

در نامه پولس رسول به افسسیان می خوانیم:

بنابراین، من در برابر پدری زانو می زنم که هر خانواده در آسمان و زمین نام خود را از او گرفته است. (رساله به افسسیان ۳: ۱۴-۱۵)

پس می توانیم بگوئیم که پایه و اساس محبتی که ما در خانواده داریم از خداست که توسط عیسی مسیح نهایت محبت توأم با فداکاری و از خودگذشتگی را به ما نشان داد. چنان که در نامه پولس رسول به فیلیپیان می خوانیم:

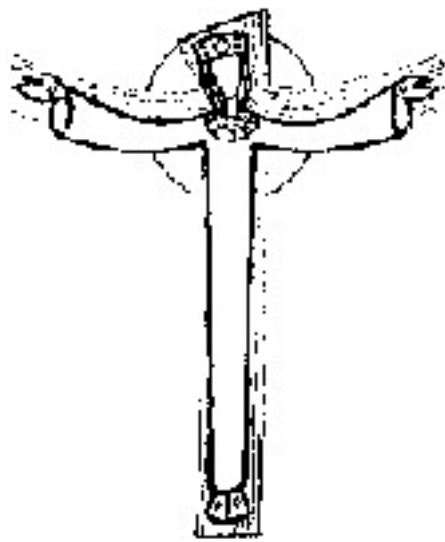
اگرچه او از ازل دارای الوهیت بود ولی این را غنیمت نشمرده که برابری با خدا را به هر قیمتی حفظ کند، بلکه خود را از تمام مزایای آن محروم نموده به صورت یک غلام درآمد و شبیه انسان شد. چون او به شکل انسان در میان ما ظاهر گشت، خود را پست تر ساخت و از روی اطاعت حاضر شد مرگ - حتی مرگ بر روی صلیب - را بپذیرد. (رساله به فیلیپیان ۲: ۶-۸)

از متن فوق درمی یابیم که محبت کردن برای خدا نیز بسیار مشکل بود، با این حال این فداکاری را کرد و پسرش را میان ما فرستاد و او نیز از مقام خود گذشت و مثل ما انسان شد و با دشواریها و مشکلات زیاد توانست محبت و از خودگذشتگی را میان ما گسترش دهد. باوجودی که محرک اصلی زندگی مسیح فقط محبت بود، عده زیادی او را نپذیرفتند و با دشمنی و کینه تیزی او را آزار و اذیت نمودند، اما در مقابل، عیسی مسیح نسبت به آنها فقط محبت و بخشش را روا می داشت. ما هم امروزه در زندگی با مشکلات زیادی روبه رو هستیم ولی طرز تفکر و اعمال ما در زندگی باید مانند طرز تفکر و اعمال عیسی مسیح باشد، چون در انجیل لوقا به ما می گوید:

«اما به شما که سخن مرا می شنوید می گویم: به دشمنان خود محبت نمائید، به آنانی که از شما متنفرند نیکی کنید. برای آنانی که به شما دشنام می دهند دعای خیر کنید...» (انجیل لوقا ۶: ۲۷-۲۸)

بنابراین عیسی مسیح هرآنچه را که از ما به عنوان ایمانداران می خواهد در زندگی انجام دهیم، خودش عملاً انجام داده و از ما می خواهد که مانند او باشیم و از او پیروی کنیم، یعنی این که عیسی مسیح را سرمشق زندگی خود قرار دهیم.

چگونه محبت به اوج خود می رسد؟



با مطالعه و تعمق کردن در انجیل درمی یابیم که چطور مسیح با دشمنان خود رفتار می نمود و در هر شرایطی آنان را می بخشید تا جایی که وقتی دید با مرگش می تواند نهایت محبت را نشان دهد، مرگ را پذیرفت. او به خاطر نجات بشریت روی صلیب مصلوب شد و جان خود را فدای دیگران کرد، زیرا محبت مسیح دائمی است و محدودیتی ندارد. خود مسیح در انجیل یوحنا در این باره می گوید:

«کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد».
(انجیل یوحنا ۱۵:۱۳)

این همان کاری است که مسیح انجام داد و دیدیم که در آخرین لحظه زندگی اش هم برای دشمنان خود طلب بخشش کرد و بدین ترتیب مأموریت خود را به انجام رساند. بنابراین برای ما ایمانداران محبت نباید محدودیت داشته باشد، یعنی فقط مختص خانواده باشد و نباید بگوئیم که چون چند بار به دیگران محبت و بخشش کرده ایم دیگر کافی است و محبت را به یک مدت زمانی محدود کنیم، بلکه همه زندگی ما باید محبت و بخشش باشد و همان طور که از گفتگوی مسیح با پطرس برمی آید هیچ محدودیتی جهت بخشش، وجود ندارد. پطرس از عیسی پرسید:

خداوندا، چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد باید او را آمرزید؟ آیا تا هفت مرتبه؟ عیسی بدو گفت: «تو را نمی گویم تا هفت مرتبه بلکه تا هفتاد هفت مرتبه».
(انجیل متی ۱۸:۲۱-۲۲)

* * *

نیایش

خداوندا، ما را یاری ده تا بتوانیم کسانی را هم که ما را دوست ندارند، دوست بداریم. خداوندا، کمک کن تا بتوانیم بر بدی ها غلبه کنیم و دشمن خود را دوست بداریم. آمین

* * *

مسیح می گوید: «من راه و راستی و حیات هستم»

* در راه ایمان، قبل از مسیح
* در راه ایمان، بعد از مسیح
* نیایش

بدیهی است که هر یک از ما در زندگی خود هدفی دارد که برای رسیدن به آن، راهی را انتخاب کرده و در آن راه از هیچ تلاشی فروگذار نمی کند. بنابراین راه وسیله ای است تا ما را به هدف برساند و رسیدن به هدف نیز کار ساده ای نمی تواند باشد. زیرا که ممکن است انسان در طول راه با مشکلات و موانعی پیش بینی نشده، برخورد نماید. به طور مثال: در زمستان وقتی که برف می بارد با ترافیک سنگینی برخورد می کنیم و راه بندانهای زیادی ایجاد می شود که پیشروی را غیرممکن می سازد، مگر این که مأمورین راهنمایی تلاشی جهت باز نمودن راه بنمایند و یا وقتی تصمیم گرفته ایم برای تفریح و آرامش خاطر به سفر برویم و مجبوریم از راههای پرپیچ و خم کوهستانی عبور نماییم، هر آن امکان لغزش و سقوط به دره وجود دارد و در بین راه خرابی ماشین و تصادفات زیادی نیز می بینیم که رانندگان با جدیت، خرابی ها را برطرف می کنند تا در تاریکی شب در بیابان سرگردان نمانند.

دوستی تعریف می کرد که برای گذراندن تعطیلات به یک کشور اروپائی مسافرت نموده بود. در آنجا برای تفریح به اتفاق دوستان به جنگلی که کنار دریا قرار داشت، رفتند. در بین راه از دوستانش عقب می افتد و در حالی که نه پوشاک و نه غذائی با خود داشت راه را گم می کند. مدت سه شبانه روز تشنه و گرسنه در جنگلی که حیوانات وحشی نیز زندگی می کردند، سرگردان شد و دیگر امیدی به پیدا کردن راه نداشت تا این که یک شب نوری از جانب دریا به طرف ساحل تابید و توجهش به یک کشتی جلب شد.

به طرف آن رفت و نجات پیدا کرد و به آغوش خانواده اش بازگشت. نکته مهمی که در این متن باید به آن توجه داشت، اهمیت راه است، زیرا اگر راه نباشد رسیدن به هدف غیرممکن است. بنابراین با این که با مشکلات زیادی برخورد می کنیم و امکان گمراه شدن نیز هست ولی نباید امید خود را از دست بدهیم، بلکه باید با صبر و حوصله و اراده قوی موانع را از پیش پای خود برداشته، راه را برای عبور و رسیدن به مقصد هموار سازیم. در این صورت به هدف خواهیم رسید و با شادی و خوشی تمام خستگی و ناملایمات راه را فراموش خواهیم کرد.

در راه ایمان، قبل از مسیح

آیا هدف ما تنها هموار کردن راه این زندگی است؟ در جواب باید گفت: خیر، هدف نهائی ما ایمانداران، رسیدن به اتحاد کامل با خداست، زیرا خواست خدا همین است. در انجیل یوحنا می خوانیم:

پس از این سخنان عیسی به سوی آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، ساعت رسیده است، پسر خود را جلال ده تا پسرت نیز تو را جلال دهد همچنان که او را بر هر بشری قدرت داده ای تا هر چه بدو داده ای به آنها حیات جاودانی بخشد و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند». (انجیل یوحنا ۱۷: ۱-۳)

حالا که به وسیله انجیل هدف ما در زندگی مشخص شده است، باید ببینیم که چگونه خداوند از شروع آفرینش، راه رسیدن به این هدف را به بشر نشان داد و او را هدایت کرد. در کتاب مقدس در سفر پیدایش می خوانیم:

خداوند به ابرام گفت «از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود به سوی زمینی که به تو نشان می دهم بیرون شو» (سفر پیدایش ۱۲: ۱)

و نیز در سفر خروج می خوانیم:

خداوند به موسی گفت «چرا نزد من فریاد می کنی بنی اسرائیل را بگو که کوچ کنند». (سفر خروج ۱۴: ۱۵)

باز هم در سفر خروج می خوانیم:

پس موسی اسرائیل را از بحر قلزم کوچانید و به صحرای شور آمدند و سه روز در صحرا می‌رفتند و آب نیافتند. پس به ماره رسیدند و از آب ماره نتوانستند نوشید زیرا که تلخ بود، از این سبب آن را ماره نامیدند. (سفر خروج ۱۵: ۲۲-۲۳).

و در آیه ۲۷ همین باب می‌خوانیم:

پس به ایلیل آمدند و در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود و در آنجا نزد آب خیمه زدند. (سفر خروج ۱۵: ۲۷)

در این چند سطری که از کتاب مقدس خواندیم، دیدیم که خداوند ابراهیم را دعوت می‌کند و از او می‌خواهد که خانه پدری را رها کرده به طرف سرزمین موعود برود و نیز دیدیم موسی موقعی که قومش را کوچ می‌داد با چه مشکلات و ناملایماتی در بین راه مواجه شد ولی خداوند او را به رفتن تشویق کرد تا جائی که به زمینی حاصلخیز و پرآب رسیدند. اما این راه زمانی مشخص تر شد که خداوند توسط موسی شریعت (ده فرمان، سفر خروج باب ۲۰) را به آنها داد. به کار بردن شریعت، برای قوم اسرائیل، به منزله راهی بود که به خدا برسند. در مزمور ۱۲۸ می‌خوانیم:

خوشا به حال هر که از خداوند می‌ترسد و بر طریقه‌های اوسالک می‌باشد.
(مزمور ۱۲۸: ۱)

در راه ایمان، بعد از مسیح

در عهد قدیم شریعت راهی بود که مردم را به طرف خدا می‌برد ولی این راه با آمدن عیسی مسیح مشخص تر شد چون مسیح می‌گوید:

«گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم، نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا کامل گردانم». (انجیل متی ۵: ۱۷)

ولی آیا می‌دانیم که چطور مسیح شریعت را به کمال رسانید؟ آری، با روش زندگی خود عملاً به ما نشان داد که خود او «راه» می‌باشد. البته چنان که گفته شد، تورات را به صورت حکم به قوم اسرائیل داد که مختص همان قوم و همان زمان بود و هدف وی این بود که مردم را برای آمدن مسیح آماده سازد. ولی راهی که مسیح آورد راهی است دائمی و برای تمام افراد بشر می‌باشد. او می‌گوید:

«من راه و راستی و حیات هستم...» (انجیل یوحنا ۱۴:۶)

و او می تواند با قاطعیت این را بگوید، زیرا که با خدای پدر اتحاد کامل دارد، چنان که اعلام می کند:

«... هر که مرا دید، پدر را دیده است... من در پدر هستم و پدر در من...» (انجیل یوحنا ۱۴:۹ و ۱۰)

چون فاصله ای بین پدر و پسر نیست پس مسیح خودش راه و حقیقت زندگی است و هدف نهائی تمام ایمانداران می باشد. البته شناختن هدف از لحاظ فکری کافی نیست، بلکه پیمودن راهی که مسیح رفت مهم است و بدیهی است پیمودن این راه کار ساده ای نیست و شرایط مشکلی در بردارد. اگر تاریخ زندگی مسیحیان قدیم را ورق بزنیم می بینیم که زندگی همه آنها توأم با رنج و مشقت بود، زیرا از دست بی ایمانان که دشمن آنها بودند سختی های بسیاری کشیدند. چنان که در اعمال رسولان می خوانیم:

سائول^۳ از تهدید و کشتن پیروان خداوند به هیچ نحوی دست بردار نبود. او پیش کاهن اعظم رفت و تقاضای معرفی نامه هائی برای کنیسه های دمشق کرد تا چنانچه مرد یا زنی را از اهل طریقت^۴ پیدا کند آنها را دستگیر کرده به اورشلیم آورد. (اعمال رسولان ۹: ۱ و ۲)

باز هم در اعمال رسولان می خوانیم:

سائول جزو کسانی بود که با قتل استیفان موافقت کرده بودند. در همان روز جفای سختی به کلیسای اورشلیم شروع شد و همه ایمانداران به جز رسولان به نواحی یهودیه و سامره پراکنده شدند. گروهی از نیکوکاران جسد استیفان را به خاک سپردند و سوگواری بزرگی برای او ترتیب دادند. سائول سعی می کرد بنیاد کلیسا را براندازد. او خانه به خانه می گشت و زنان و مردان را بیرون می کشید و به زندان می انداخت. (اعمال رسولان ۸: ۱-۳)

پس همان طور که در این دو متن دیدیم راه مسیحیان اولیه راهی ساده و سهل العبور نبود و آنها با مشکلات و سختی های بسیاری روبه رو بودند. ولی تمام مشقتها را با ایمان

۳- همان پولس است.

۴- اهل طریقت یا پیروان راه، عنوان کسانی بود که به دنبال مسیح می رفتند.

قوی قبول می کردند چون می دانستند راهی را که طی می کنند همان راهی است که مسیح خودش طی کرده است و این برای آنها در درجه اول اهمیت قرار داشت. در انجیل یوحنا مسیح می گوید:

«به خاطر آرید کلامی را که به شما گفتم غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند شما را نیز زحمت خواهند داد و اگر کلام مرا نگاه داشتند کلام شما را هم نگاه خواهند داشت.» (انجیل یوحنا ۱۵: ۲۰)

بنابراین مسیحی بودن، یعنی طی کردن راه مسیح و ما که اکنون خود را مسیحی می دانیم نباید زندگی خود را از زندگی مسیحیان قدیم جدا پنداریم، زیرا پیروان همان راه هستیم و مانند مسیحیان قدیم باید در برابر مشکلات استقامت کنیم و در سختی ها شاهد راه مسیح باشیم، زیرا امروز هم انجیل ما را دعوت می کند تا به دنبال راه مسیح برویم. در حال حاضر ما هم مشکلاتی در حد زمان و مکان خود داریم و در مقابله با این مشکلات است که زندگی مان باید نشان دهنده تأثیر وجود مسیح باشد، مسیح در انجیل متی می گوید:

«هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد لایق من نباشد و هر که پسر و دختر را از من زیاده دوست دارد لایق من نباشد و هر که صلیب خود را برنداشته از عقب من نیاید لایق من نباشد. هر که جان خود را دریابد آن را هلاک سازد و هر که جان خود را به خاطر من هلاک کرد آن را خواهد دریافت.» (انجیل متی ۱۰: ۳۷-۳۹)

* * *

نیایش

ای عیسی مسیح که گفتی: «دری که به حیات منتهی می شود تنگ و راهش دشوار است»، ما را یاری ده تا بتوانیم از این راه سخت عبور نمائیم. آمین

* * *

مسیح می گوید: «من پیش پدر می روم تا منزلی برای شما آماده سازم»

✱ کلیسا خانه ایمانداران

✱ پایه و اساس کلیسا

✱ کلیسا، راهنمای ما به سوی خانه خداست

✱ نیایش

همه ما می دانیم منزل مکانی است که هر شخص در آن بیشتر از هر جای دیگری احساس آرامش و اطمینان می کند. اشتیاق به داشتن خانه از روزگاران قدیم در بشر بوده و هست و دوست دارد بعد از یک روز کار و خستگی، جایی برای استراحت و آرامش داشته باشد. به طور مثال اگر متوجه شده باشید در پایان روز که تمام کارها متوقف می شوند، مردم همه سعی می کنند با عجله و با هر وسیله ای که شده خود را به خانه برسانند. در آنجا همه خانواده دور هم جمع می شوند و از کارهای روزانه خود با هم صحبت می کنند و خوشحال هستند و از بودن با یکدیگر لذت می برند.

آنچه مسلم است گاهی هر خانواده به مناسبتی در خانه خود جشنی ترتیب می دهد، از دوستان و آشنایان خود دعوت می کند و سعی دارد تا آنجا که می تواند از آنها پذیرائی کند تا خاطره خوشی از این جشن داشته باشند. منزل گذشته از این که محل تجمع افراد خانواده است، جای امنیت و اطمینان نیز می باشد. مثلاً اگر روزی از خانه خود بیرون رفته ناگهان گرفتار باد و طوفان شویم، وحشت زده می خواهیم هرچه زودتر به خانه خود، که حکم پناهگاه برای ما دارد، بازگردیم و در آنجاست که احساس امنیت می کنیم. اما متأسفانه گاهی اوقات در خانه ای محبت و صمیمیت از بین می رود، اهل خانه از کاشانه خود گریزان می شوند و زندگی برایشان مشکل می گردد، مثل زندگی دختری که پدرش

الکلی است و او را به قصد کشت کتک می‌زند. چنین دختری چون در ابتدای جوانی در خانه خود محبت و آرامش نمی‌بیند، از زندگی سیر شده از خانه خود بیزار می‌گردد و به دنبال آشیانه‌ای می‌گردد که آرامش از دست رفته‌اش را در آنجا بیابد.

کلیسا^۵ خانه ایمانداران

همان‌گونه که دیدیم از ابتدای خلقت تا کنون بشر برای یافتن امنیت و اطمینان به خانه خود پناه می‌برد و در آنجاست که آرامش خاطر می‌یابد. آنچه درباره خانه گفته شد یک امر عمومی است، ولی آیا ما ایمانداران می‌توانیم بگوئیم که به جز منزل خود منزل دیگری هم داریم؟ آری، از نظر ایمانداران خانه دیگری هم هست و آن کلیساست. از شروع مسیحیت تا کنون کسانی که به مسیح ایمان می‌آورند همه دور هم جمع می‌شوند تا با شرکت در عبادت و با همکاری یکدیگر بهتر مسیح را بشناسند و آن جماعت را که برای عبادت دور هم جمع می‌شوند، کلیسا می‌نامند. چنان‌که در کتاب مقدس، در اعمال رسولان می‌خوانیم:

تمام ایمانداران با هم متحد و در همه چیز شریک بودند (اعمال رسولان ۲: ۴۴).
و باز در همین باب در آیه ۴۶ می‌خوانیم:
آنان هر روز در معبد بزرگ دور هم جمع می‌شدند و در خانه‌های خود نان را پاره می‌کردند و با دلخوشی و صمیمیت با هم غذا می‌خوردند.
آنانی که به مسیح ایمان می‌آوردند زندگیشان عوض می‌شد و به قدری شهادت آنان قوی بود که دیگران نیز به سوی آنها جذب می‌شدند و به جمع آنها می‌پیوستند.

پایه و اساس کلیسا

هر یک از ما به خواست و میل خود خانه‌ای درست می‌کند، ولی کلیسا به خواست عیسی مسیح به وجود آمد. همچنان‌که در انجیل متی می‌خوانیم:

عیسی پرسید: «شما مرا که می‌دانید؟» شمعون پطرس جواب داد: «تو مسیح، پسر خدای زنده هستی». آنگاه عیسی گفت: «خوشا به حال تو ای شمعون پسر یونا، زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمان است. و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس^۶ و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا

۵ - کلیسا به معنای اجتماع ایمانداران است نه ساختمان.

۶ - کلمه پطرس در زبان یونانی به معنی سنگ است.

نخو/هند یافت». (انجیل متی ۱۶: ۱۵-۱۸)

پطرس و دیگر شاگردان بعد از پذیرفتن روح القدس، ایمان خود را به مسیح در تمام دوره زندگی نشان دادند و با جرأت به رستاخیز مسیح شهادت دادند. زمانی که پطرس و یوحنا به نام عیسی مسیح افلیجی را شفا دادند، ملایان و مشایخ یهود آنها را گرفتند و محاکمه کردند و از آنان پرسیدند شما با چه قدرتی و به نام چه کسی این شهادت را می‌دهید. پطرس که پر از روح القدس بود جواب داد: به نام عیسی مسیح ناصری که شما او را روی صلیب کشتید و خداوند او را زنده گردانید، یعنی همان سنگی که شما بنایان آن را خوار شمردید، ولی سنگ اصلی بنا شد. همه ما ایمانداران باید مثل پطرس و دیگر شاگردان با روش زندگی خود، به مسیح رستاخیز کرده شهادت دهیم و سنگهای دیگر «بنا» شویم، تا بنای ایمان را کامل و مستحکم سازیم. در کتاب مقدس در رساله اول پطرس می‌خوانیم:

پس به سوی او، یعنی آن سنگ زنده (مسیح) که مردم رد کردند، اما در نظر خدا برگزیده و گرانبهاست بیائید. و شما نیز مانند سنگهای زنده‌ای هستید که خانه‌ای روحانی از شما بنا می‌شود....
(رساله اول پطرس ۲: ۴-۵)

کلیسا راهنمای ما به سوی خانه خداست

برای این که بهتر به هدف و مأموریت کلیسا پی ببریم به نامه دوم پولس رسول به قرنتیان مراجعه می‌کنیم:

پس ما هیچ وقت مأیوس نمی‌شویم زیرا می‌دانیم که اقامت در این بدن به معنی دوری از حضور خداوند است (راهنمای ما در زندگی ایمان ماست، نه آنچه می‌بینیم) پس مأیوس نمی‌شویم، چون ترجیح می‌دهیم که این خانه زمینی را ترک کرده و با خداوند در خانه آسمانی زندگی نماییم.
(رساله دوم به قرنتیان ۵: ۶-۸)

از این گفته پولس رسول می‌فهمیم که کلیسا خانه ایمانداران می‌باشد ولی آخرین منزلگاه نیست، بلکه کلیسا راه گشای ما به سوی خانه ابدی است و باید اشتیاق رسیدن به خانه خدا را در ما بیشتر و عمیق‌تر سازد تا بتوانیم به هدف نهائی، که اتحاد و زندگی با

خداست برسیم. چنان که در انجیل یوحنا می خوانیم:

«در خانه پدر من منزهای بسیاری هست. اگر چنین نبود، به شما می گفتم. من می روم تا مکانی برای شما آماده سازم پس از این که رفتم و مکانی برای شما آماده ساختم، دوباره می آیم و شما را پیش خود می برم تا جایی که من هستم شما نیز باشید.» (انجیل یوحنا ۱۴:۲-۳)

* * *

نیایش

خداوندا، کیست که به خانه تو که در کوه مقدس است، فرود آید؟ و در آنجا پناه یابد؟ آن که در زندگی پاک و بی ریا باشد، عدالت را بجا آورد. (مزمور ۱۵)

مسیح می گوید: «من نور جهان هستم»

* نور ایمان

* مسیح می گوید: «شما نور جهان هستید»

* نیایش

سحرگاه است و همه جا خاموش، همه در خواب خوش فرو رفته اند، آفتاب کم کم از پشت کوهها سر بیرون آورده و بر تاریکی شب چیره می گردد و با نور خود تمام دنیا را روشن می کند. سپس جنب و جوش و فعالیت آغاز می گردد. هرکس با عجله سعی دارد از روشنایی روز استفاده کرده و به کارهای خود برسد و حتی شب نیز نمی خواهد در تاریکی بماند لذا از نور چراغ استفاده می کند. در زمانهای قدیم که مردم در جنگلها و غارها زندگی می کردند و هنوز نشانی از صنعت ماشین نبود، آتش به پا کرده و دور آن جمع می شدند تا از نور آن استفاده کنند. بعدها چراغهای گوناگون، و بالأخره برق اختراع شد. هیچ کس نمی تواند منکر این حقیقت شود که نور در زندگی ما چه نقش مهمی دارد. به طور مثال آیا برایتان پیش آمده که در تاریکی شب در جاده یا بیابانی سرگردان باشید؟ و اگر در همان وقت از دور جرقه نوری توجه شما را جلب کند بی اختیار به طرف آن کشیده می شوید، زیرا مطمئن هستید هرجا که نوری باشد زندگی هم هست و اگر یک شب برق همه شهر خاموش گردد و شهر در تاریکی محض فرو رود به انسان چه حالی دست می دهد؟ بدون شک ترس و وحشت همه را فرا می گیرد و چه بسا اتفاقات وحشتناکی که ممکن است رخ دهد و آیا هیچ به فکر آنانی که از نعمت بینایی بی بهره اند بوده اید؟ آنها در آرزوی دیدن زیبایی صبح هستند ...

با در نظر گرفتن تمام تفصیل فوق است که انسان به اهمیت نور پی می برد و می داند

که امنیت و اطمینان در روشنایی روز خیلی بیشتر از شب است. و سرانجام نور، شادی آفرین و اطمینان بخش است و وسیله رسیدن به هدف می باشد.

نور ایمان

انسان به خوبی می داند که نور در زندگی اهمیت بسیار دارد و او را به سوی هدف روزانه زندگی پیش می برد. برای ما ایمانداران، این نور طبیعی می تواند نشانه نور حقیقی باشد، نوری که ما را به طرف زندگی جاویدان و اتحاد با خدا راهنمایی می کند. این نور، نور خداوند ما عیسی مسیح است. همان طور که در انجیل یوحنا می خوانیم:

عیسی باز به مردم گفت: «من نور جهان هستم، کسی که از من پیروی کند در سرگردان نخواهد شد بلکه نور حیات را خواهد داشت».

(انجیل یوحنا ۸: ۱۲)

در عهد قدیم خدا با قوم اسرائیل، به وسیله پیامبران در تماس بود و به آنها مأموریت می داد تا قوم خود را از سرگردانی نجات دهند، زیرا که پیامبران مشعلدارانی بودند که راه آمدن مسیح را روشن و مردم را به آن راه هدایت می کردند. آنان از خود نوری نداشتند و این نور را از خدا می گرفتند. اما خدا به این اکتفا نکرد و پسر یگانه اش را که نور کامل و حقیقی است برای ما فرستاد به طوری که عیسی مسیح می گوید: «من نور جهان هستم». چرا مسیح نور جهان است؟ زیرا که در نور و حقیقت با خدای پدر اتحاد کامل دارد و زندگی نشان دهنده نور حیات است و همچنین می خواهد که عملاً این نور را به دیگران هم بدهد و شعله ایمان را در دل آنها روشن کند. چنان که در انجیل یوحنا می خوانیم زمانی که مسیح کور مادرزادی را شفا داد از آن مرد کور پرسید:

«آیا به پسر انسان^۷ ایمان داری؟» و آن مرد پاسخ داد: ای آقا، کیست تا به او ایمان آورم؟ عیسی به او گفت: «تو او را دیده ای و او همان کسی است که اکنون با تو سخن می گوید» و او گفت: خداوند، ایمان دارم. و در مقابل عیسی سجده کرد. (انجیل یوحنا ۹: ۳۵-۳۸)

در این جا هدف مسیح تنها این نبود که با باز نمودن چشمان این مرد جهان را به او نشان دهد، بلکه می خواست با این عمل چشمان دلش را بگشاید تا نور ایمان را در قلب

۷- پسر انسان لقبی است برای مسیح که از عهد قدیم در کتاب دانیال نبی ذکر شده است (کتاب دانیال نبی ۱۳: ۷).

او منور سازد. سرگذشت آن مرد نابینا نمونه‌ای برای همه ماست. ما نیز در زندگی خود مشکلاتی داریم که باعث ناامیدی و دلسردی ما می‌شود و ممکن است گاهی اوقات از خود بپرسیم که مفهوم این زندگی چیست؟ ولی اگر مثل آن مرد کور که در تاریکی به سر می‌برد در وجودمان نور ایمان به مسیح باشد، با آمادگی بیشتر می‌توانیم با مشکلات روزمره روبه‌رو شده و به مفهوم زندگی خود پی ببریم، زیرا که مسیح نور خود را، همیشه و بی‌دریغ به همه ما می‌دهد. پس این ما هستیم که باید از این نور استفاده کنیم تا در تاریکی و بلاتکلیفی نمانیم. چنان که خود عیسی در انجیل یوحنا می‌گوید:

«من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آورد در ظلمت نماند.»

(انجیل یوحنا ۱۲: ۴۶)

مسیح می‌گوید: «شما نور جهان هستید»

در انجیل یوحنا خواندیم که مسیح می‌گوید: «من نور جهان هستم» ولی در انجیل متی خطاب به ما می‌گوید: «شما نور جهان هستید». عیسی با این جمله شادی عظیمی به ما بخشید ولی در ضمن مسؤولیت بزرگی نیز به ما سپرد، تا مأموریت او را ادامه دهیم. حال باید ببینیم که چطور می‌توانیم نور جهان باشیم. مسیح، به وسیله زندگی روزانه خود که منعکس کننده محبتش نسبت به دیگران بود، توانست نوری برای مردم باشد. ما هم باید سعی کنیم از روش زندگی مسیح پیروی کنیم تا بتوانیم نور جهان باشیم.

برای روشن شدن این مطلب مثالی از زندگی یک شخص مسیحی می‌زنیم. این شخص شغل مهمی در اداره‌ای دارد. به همین جهت عده‌ای می‌خواهند از او سوء استفاده کنند و انتظار دارند که طبق دلخواه آنها رفتار نماید ولی چون این شخص تن به انجام کار خلاف نمی‌دهد، بی‌شک دشمنانی پیدا می‌کند که از او شکایاتی به مقامات بالاتر می‌برند. با این حال او تغییر عقیده نمی‌دهد و با وجود این که امکان دارد کار و موقعیت خود را از دست بدهد و زندگی‌اش مختل گردد، باز هم به شاکی جواب رد می‌دهد و می‌گوید: «من نمی‌توانم کار خلاف انجام دهم». سرانجام وقتی که مقامات مسؤول به کار او رسیدگی کردند، دیدند که واقعاً این شخص مقصر نبود، بلکه شاکی مقصر اصلی می‌باشد. شاکی در برابر چنین شهادتی از کرده خود پشیمان شده، از آن مرد عذر خواهی نمود. همان‌گونه که دیدیم، آن شخص مسیحی به خاطر نور مسیح که در وجودش بود نخواست کار خلافی انجام دهد و نه تنها او بلکه هر یک از ما که به مسیح ایمان داریم باید با طرز زندگی خود

این ایمان را نشان دهیم و با نور حقیقت جهان را روشن کنیم و با کار نیک خود به نوری که مسیح به ما داده در مقابل همه شهادت دهیم. چنان که عیسی در انجیل متی می گوید:

« بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند. » (انجیل متی ۵: ۱۶).

* * *

نیایش

ای عیسی مسیح، با نور خود راه ما را روشن کن تا از تاریکی و سرگردانی

مسیح می گوید: «من شبان نیکو هستم»

* خداوند نگهبان ماست
* عیسی مسیح، شبان نیکو
* آیا امروز صدای شبان نیکو را تشخیص می دهیم؟
* نیایش

تابستان بود و ما هم مثل اکثر مردم برای فرار از گرمای طاقت فرسای شهر چند روزی به دهی رفتیم. در ده حیواناتی چون گاو و گوسفند و مرغ و خروس زیاد دیده می شود، ولی چیزی که بیشتر توجه ما را جلب کرد گله گوسفندان بود. بعد از طلوع آفتاب صدای بع بع گوسفندان در فضای ده می پیچید و چوپان گله را جمع می کرد تا برای چریدن به کوه و دشت برود و زحمت زیادی می کشید تا جای مناسبی که پر آب و علف باشد، پیدا کند. حتی گاه مجبور می شود را به دنبال علف و چشمه آب گله اش را به بلندترین نقطه کوه برود و دائم هشیار و مواظب است که مبادا یکی از بره ها گم و سرگردان شود و یا گرگی آن را بریاید. اگر بره ای گم شود، شبان بیچاره غمگین و افسرده، همچون مادری که فرزند خود را گم کرده باشد به دنبال آن، دشت و بیابان را می گردد و نمی خواهد از آن همه گوسفندی که دارد حتی یک بره کوچولو گم و سرگردان شود. وقتی آن را بیابد، در آغوشش گرفته و به جمع گوسفندان دیگر باز می گرداند. جالب توجه است که گوسفندان نیز صدای شبان خود را می شناسند و به صدای او عادت دارند و از دیگران می ترسند و به دنبالشان نمی روند. چوپان، شب هنگام تمام گوسفندان را جمع کرده به ده می برد. همه اینها علاقه چوپان را به گله نشان می دهد و باعث می شود که گوسفندان از سرگردانی و

خطر در امان باشند. گاهی اوقات نیز زندگی چوپان وفادار به خاطر حفظ گله اش به خطر می افتد و حتی امکان دارد در مقابله با دشمن، جان خود را از دست بدهد.

خداوند نگهبان ماست

همان طور که گوسفندان محتاج چوپان هستند تا گم و سرگردان نشوند، خداوند هم برای نجات بشر از سرگردانی، چوپانانی برگزید. تاریخ عهد قدیم نشان می دهد که چطور خداوند مواظب آفریده های خود هست و همانند یک چوپان راستین آنها را توسط پیامبرانی مثل موسی، اشعیا و دیگران حمایت کند.

در کتاب مقدس می خوانیم که خداوند موسی را به عنوان چوپان گله انتخاب نمود تا قوم اسرائیل را از اسارت مصر برهاند و در تمامی راه صحرای سینا حامی و نگهبان آنها باشد (سفر خروج ۱۲: ۳۰-۳۷). زمانی که قوم اسرائیل از شدت گرسنگی نزد موسی شکایت کرد، خداوند صدای آنها را شنید و به آنها «من» داد تا بخورند و سیر شوند. در سفر خروج می خوانیم:

چون بنی اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که این «من» است، زیرا که ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت این آن نان است که خداوند به شما می دهد تا بخورید. (سفر خروج ۱۶: ۱۵)

در کتاب اشعیا ی نبی می خوانیم:

او (خدا) مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود بره ها را جمع کرده به آغوش خویش خواهد گرفت و شیردهندگان را به ملایمت رهبری خواهد کرد. (اشعیا ی نبی ۴۰: ۱۱)

نکته مهمی که از این دو مطلب درک می کنیم رابطه نزدیک خدا با بشر است و این رابطه نزدیک و پرمحبت، زمانی که قوم اسرائیل در خطر گرسنگی و سرگردانی در صحرای سینا بودند، به وضوح نمایان گشت. با وجود این قوم اسرائیل گاهی اوقات سرپیچی کرده به پیمانی که خداوند با آنها بسته بود، وفادار نماندند و برای خود خدائی مصنوعی از طلا ساخته آن را پرستش کردند، ولی خداوند مانند یک شبان وفادار، آنان را رها نکرد.

می دانیم که اصولاً گمراهی و سرگردانی گله از خود آنان سرچشمه می گیرد، ولی گاهی

اوقات نیز این سرگردانی و گمراهی از شبان گله ناشی می شود، اگر برای گله خود شبانی دلسوز نباشد. چنان که حزقیال نبی می گوید:



خداوند یهوه چنین می فرماید: «وای،
می چرانند آیا نمی باید شبانان گله را بچ

پس خداوند مهربان هنگامی که چوپانان
بدی را دید که مأموریت خود را خوب انجام
نمی دهند، نتوانست بی تفاوت بماند و
ناراحتی گله اش را که در سرگردانی بود،
نادیده بگیرد. برای همین بود که گفت:

من خودم گله ام را جمع خواهم کرد و
هیچ گاه آن را بی سرپرست نخواهم گذاشت.
(حزقیال نبی ۱۱:۳۴)

عیسی مسیح، شبان نیکو

خداوند به عهد خود وفا کرد و پسر یگانه خود، عیسی مسیح را به عنوان چوپان حقیقی
فرستاد تا گوسفندان را از پراکندگی و گمراهی برهاند، چوپانی که به تمام معنی شبان بود
و در تمام زندگی اش این واقعیت را ثابت کرد. در انجیل مرقس می خوانیم:

وقتی عیسی به خشکی رسید، جمعیت زیادی را دید و دلش برای آنها
سوخت چون مثل گوسفندان بی شبان بودند. پس به تعلیم آنان پرداخت و
مطالب زیادی بیان کرد. (انجیل مرقس ۶:۳۴)

زمانی که در بیابان گرسنه بودند پنج نان و دو ماهی را برکت داده تمام آن جمعیت را
سیر کرد. این رفتار نشان دهنده آن است که عیسی مسیح در مقابل احتیاج مردم بی تفاوت
نبود، بلکه برای آنها کاری انجام می داد تا نیاز مردم را برطرف کند. عیسی در انجیل لوقا
می گوید:

«کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن
نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گم شده نرود تا آن را بیابد؟

پس چون آن را یافت به شادی بردوش خود می‌گذارد و به خانه آمده
دوستان و همسایگان را می‌طلبد و بدیشان می‌گوید با من شادی کنید زیرا
گوسفند گمشده خود را یافته‌ام». (انجیل لوقا ۱۵: ۴-۶)

با خواندن این متن پی می‌بریم که عیسی، علاوه بر این که به فکر تمام گوسفندان گله
بود به دنبال آنهایی نیز بود که از گله جدا و گم شده بودند. در انجیل یوحنا عیسی می‌گوید:

«مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند باید آنها را نیز بیاورم و
آنوار مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد».

(انجیل یوحنا ۱۰: ۱۶)

پس متوجه می‌شویم که عیسی مسیح فقط به فکر گله خود و گمشده‌های آن نیست،
بلکه به فکر گوسفندانی هم هست که چون هنوز صدایش را نشنیده‌اند از آن او نیستند و
از آنجائی که عیسی شبان تمام مردم جهان است، باید صدایش در تمام عالم شنیده شود تا
همگی به دنبال او بروند. مطالبی که خواندیم رفتار یک شبان خوب نسبت به گله‌اش
می‌باشد. مثلاً موقعی که عیسی می‌گوید من نود و نه تای دیگر را می‌گذارم و به دنبال
یک گمشده می‌گردم، معلوم می‌شود که هر یک از ما برای مسیح ارزش زیادی داریم و او
تک تک ما را عمیقاً دوست دارد و هیچ‌گاه ما را فراموش نمی‌کند و هر یک از ما را به
اسم می‌شناسد (شناختن اسم یعنی شناختن شخص). همان اتحاد و همبستگی که خود با
پدر دارد با ما نیز برقرار کرده و از ما می‌خواهد که همان محبت عمیق را با برادران خود
داشته باشیم. و یا مثلاً زمانی که مسیح به آن جمعیت گرسنه نان داد، هدفش فقط این نبود
که آنها بخورند و سیر شوند، همان‌گونه که موسی به قوم اسرائیل «من» داد، بلکه مسیح
به این وسیله می‌خواست اشتیاق آنها را برای یافتن نانی که زندگی جاودان می‌بخشد، در
قلبه‌های ایشان بیدار کند. نانی که شبان نیکو به همه مردم داد، نانی بود که هر کس آن را
بخورد تا ابد زندگی خواهد داشت. در انجیل یوحنا مسیح می‌گوید:

برای خوراک فانی تلاش نکنید بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودان
باقی می‌ماند یعنی خوراکی که پسرانسان به شما خواهد داد، زیرا که پدر
او را تأیید کرده است. (انجیل یوحنا ۶: ۲۷)

باز در همین باب می‌خوانیم که عیسی در پاسخ مردمی که مقصود وی را از نان درک
نکرده بودند، گفت:

من آن نان زنده هستم که از آسمان آمده است. هر که این نان را بخورد تا
ابد زنده خواهد ماند و نانی که من خواهم داد بدن خودم می باشد که آن را
به خاطر حیات جهانیان می دهم. (انجیل یوحنا ۶: ۵۱)

و سرانجام عیسی مسیح گفته خود را عملاً به همه نشان داد، یعنی نانی که به ما داد بدن او
بود که بر روی صلیب به خاطر نجات همه ما قربانی کرد و به همین دلیل توانست بگوید:
«من شبان نیکو هستم...» (انجیل یوحنا ۱۰: ۱۴)

آیا امروز صدای شبان نیکو را تشخیص می دهیم؟

بعد از خواندن این مطالب، سؤالات بی شماری برای همه ما پیش می آید و ذهن ما را
بیدار می کند و از خود می پرسیم: آیا ما جزو گله مسیح هستیم و صدای او را به درستی
می شناسیم، تا وقتی ما را صدا می زند به دنبالش برویم؟ اگر جزو گله او هستیم پس چرا
سرگردانیم؟ ما باید مثل یک گوسفند رام و مطیع، آرام و مطمئن به دنبال شبان خود، یعنی
عیسی مسیح گام برداریم. البته امروزه هم هستند کسانی که در لباس شبان مردم را به
گمراهی می کشانند و علاوه بر آنها، عوامل گوناگون و فریبنده دیگری نیز در زندگی
هست که ما را از هدف خود دور می کند مثلاً وسوسه پول و مقام و صداهای دیگر که از هر
نقطه جهان به گوش می رسد و ما به طرف آن کشیده می شویم و دیگر فکر نمی کنیم که
مأموریت ما و هدف ما در زندگی چیست. بنابراین نباید تصور کنیم که چون در اقلیت
هستیم مسیح ما را فراموش کرده، زیرا همان گونه که یک گوسفند گمشده را جستجو
می کند، امروز هم به دنبال ما می باشد و ما را صدا کرده، تنهایمان نمی گذارد. ما که
شبانی چون مسیح داریم باید آن قدر ایمانمان قوی باشد که به دنبال صداهای دیگری که
گیرا اما فریبنده می باشند، نرویم، زیرا که خود مسیح در انجیل متی می گوید:

از انبیای دروغین بر حذر باشید که در لباس میش نزد شما می آیند ولی در
باطن گرگان درنده اند. (انجیل متی ۷: ۱۵)

و باز در رساله دوم پطرس می خوانیم:

... شما هم در میان خود معلمین دروغین خواهید داشت. آنها مخفیانه
تعالیم غلط و زیان بخش به میان شما خواهند آورد
(رساله دوم پطرس ۲: ۱)

با خواندن این آیه ها پی می بریم که مسیح همیشه مواظب ماست و ما را هشدار می دهد تا صدای او را از صداهای گمراه کننده تشخیص دهیم. وقتی که صدای مسیح را به درستی شناختیم وظیفه داریم گوسفند مسیح و در ضمن یک شبان خوب باشیم تا نه تنها خودمان به دنبال صدای مسیح برویم، بلکه سعی کنیم با محبت، برادران خود را که هنوز صدای وی را نشیده اند به دنبال خود وارد گله کنیم، زیرا که مسیح این وظیفه را به عهده یک یک ما می گذارد. همان طوری که در رساله عبرانیان می خوانیم:

برای پیشی جستن در محبت و اعمال نیکو یکدیگر را تشویق کنیم.
(رساله به عبرانیان ۱۰: ۲۴)

* * *

نیایش

خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. در مرتعهای سبز
مرامی خواباند نزد آبهای راحت مرا رهبری می کند. آمین.

مسیح به شاگردان می گوید: «به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید بدهید»

* تعمید برحسب کتاب مقدس

* تعمید عیسی

* تعمید در روح القدس

* تعمید گرفتن، تولدی تازه

* نیایش

برای ما مسیحیان تعمید کلمه ای آشناست. معمولاً مسیحیان مدتی که از تولد فرزندشان می گذرد، اولین کاری که برای او انجام می دهند تعمید دادن وی توسط کشیش در کلیسا می باشد. به همین مناسبت جشنی ترتیب داده و شخصی را به عنوان پدرخوانده یا مادرخوانده برای او انتخاب می نمائیم و از فامیل و دوست و آشنا دعوت می کنیم تا در شادی ما شریک شوند. بعد از تعمید آسوده خاطر می شویم و فکر می کنیم که اولین وظیفه دینی خود را نسبت به فرزندمان انجام داده ایم.

عقاید مردم درباره تعمید متفاوت است. عده ای عقیده دارند که بچه تا تعمید نگرفته باشد هنوز گناه اصلیش (گناهی که آدم و حوا با سرپیچی از فرمان خدا مرتکب شدند) پاک نشده و می ترسند بچه بدون تعمید، در گناه بمیرد. عده زیادی فرزندان خود را تعمید می دهند چون سنتی است که نسل اندر نسل از پدران به فرزندان رسیده است و چون خودشان تعمید گرفته اند، باید فرزندان را نیز تعمید دهند. عده ای هم معتقدند

که اگر بچه، ناراحتی و بیماری داشته باشد با تعمید گرفتن آرام گرفته و شفا خواهد یافت. آنچه در بالا خواندیم عقایدی است که برای تعمید دادن بچه‌ها وجود دارد ولی آیا باید فقط به همین دلیل اکتفا کنیم؟ آیا عمیقاً به راز تعمید پی برده ایم و می‌دانیم چرا تعمید می‌گیریم؟ برای درک بهتر معنی تعمید، به کتاب مقدس مراجعه می‌کنیم:

تعمید برحسب کتاب مقدس

در عهد قدیم خداوند بعد از برگزیدن قوم خود، برای این که آن را از سایر اقوام متمایز سازد، با آنها عهد بست که تمام افراد ذکور خود را ختنه کنند. در سفر پیدایش به این موضوع اشاره شده است:

این است عهد من که نگاه خواهید داشت در میان من و شما و ذریت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود. (سفر پیدایش ۱۷: ۱۰)

ختنه علامتی جسمانی بود که قوم اسرائیل را از دیگران متمایز می‌کرد و با این کار، جزو قوم برگزیده خدا می‌شدند. چنان که مرسوم بود عیسی مسیح نیز در روز هشتم تولد خود مختون شد، یعنی مانند تمام یهودیان به قوم برگزیده خدا پیوست، چون از خانواده داود بود.

اما با آمدن یحیی تعمید دهنده علامت پیوستن به قوم خدا معنی عمیق تری به خود گرفت. چنان که می‌دانید یحیی تعمید دهنده آخرین پیامبری بود که راه آمدن عیسی مسیح را هموار ساخت و برای این کار یهودیان را به توبه دعوت نموده، با آب که مظهر پاکی است تعمید می‌داد. در این باره در انجیل متی می‌خوانیم:

در آن زمان یحیی تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و تعلیم داده می‌گفت: «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است... مردم از اورشلیم و تمام یهودیه و نواحی رود اردن پیش او می‌آمدند و به گناهان خود اعتراف می‌کردند و در رود اردن از او تعمید می‌گرفتند. (انجیل متی ۳: ۱ و ۲ و ۵ و ۶)

تعمید عیسی

در این هنگام عیسی از ناصره جلیل آمد و در رود اردن از یحیی تعمید

گرفت. همین که از آب بیرون آمد دید که آسمان شکافته شد و روح القدس به صورت کبوتری به سوی او فرود آمد. و آوازی از آسمان شنیده شد که می گفت: «تو پسر عزیز من هستی، از تو خوشنودم».

(انجیل مرقس ۱: ۹-۱۱)

ممکن است برای همه ما این سؤال پیش بیاید که: آیا مسیح هم احتیاجی به توبه و تعمید داشت؟ مسلماً خیر، ولی چون مسیح می خواست از شروع مأموریت علنی خود، که با تعمید شروع می شد، نشان دهد که برای نجات گناهکاران آمده است. به همین دلیل خود را در ردیف آنان قرار داد و به اتفاق مردم گناهکار برای توبه و تعمید پیش یحیی رفت. در انجیل لوقا معنی این رفتار مسیح برای ما آشکار می شود:

فریسیان و ملایان آنها از شاگردان عیسی ایراد گرفتند و گفتند: چرا شما با باجگیران و گناهکاران می خورید و می آشامید؟ عیسی در جواب ایشان گفت: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان. من نیامده ام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم». (انجیل لوقا ۵: ۳۰-۳۲)

تعمید مسیح حقیقت دیگری را آشکار می کند و آن این است که وقتی مسیح تعمید گرفت، از طرف پدر به عنوان پسر شناخته شد و از روح القدس برگشت، بنابراین تعمید نشانی شد برای پیوستن به قوم خدا و کسی که تعمید می گیرد با خداوند عهد می بندد. عیسی مسیح با گرفتن تعمید مأموریت خود را آشکارا برعهده گرفت. او از لحظه تعمید مسؤولیت بزرگی را قبول کرد و روز به روز بیشتر به عمق مسؤولیت خود پی می برد. مأموریت و پیمانی را که با تعمید شروع کرده بود تا روز مرگ ادامه داد و با قربانی کردن خود روی صلیب این پیمان به اوج خود رسید. عیسی مسیح در انجیل مرقس به این مطلب اشاره می نماید:

یعقوب و یوحنا - پسران زبدي - پیش عیسی آمده گفتند: ای استاد، ما می خواهیم که آنچه از تو درخواست می کنیم برای ما انجام دهی. به ایشان گفت: «چه می خواهید برایتان بکنم؟» آنها جواب دادند: به ما اجازه بده تا در جلال تو یکی در دست راست و دیگری در دست چپ تو بنشینیم. عیسی به ایشان فرمود: «نمی فهمید چه می خواهید. آیا می توانید آن پیاله ای که من می نوشم بنوشید و تعمیدی را که من می پذیرم، بپذیرید؟»

(انجیل مرقس ۱۰: ۳۵-۳۸)

در اینجا منظور مسیح از تعمید این نیست که آن دو شاگرد رفته در رود اردن تعمید بگیرند، بلکه منظورش این است که در زندگی و مرگش شریک بوده با وی متحد باشند.

تعمید در روح القدس



یحیی تعمید دهنده در انجیل مرقس می گو

من شما را با آب تعمید می دهم،
روح القدس تعمید خواهد داد.

این امر در روز پنطیکاست یعنی پنجاه روز بعد از رستاخیز مسیح به وقوع پیوست. هنگامی که شاگردان مسیح دور هم جمع شده بودند روح القدس بر آنها نازل شد و از آن لحظه شاگردان مسیح مأموریت خود را برعهده گرفتند، زیرا که این مأموریت را عیسی مسیح به آنها داده بود. چنان که در انجیل متی می خوانیم عیسی به شاگردانش می گوید:

«پس رفته و همه ملتها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید».

(انجیل متی ۲۸: ۱۹)

نکته مهمی که در متن بالا می بینیم این است که برعکس ختنه و یا تعمیدی که یحیی با آب می داد و مختص قوم یهود بود، تعمید مسیح که با آب و روح القدس می باشد برای تمام ملل است و همه ملتها دعوت شده اند تا جزو قوم برگزیده خداوند باشند. مسیح به شاگردانش می گوید اول مردم را تعلیم داده و آماده کنید و بعد از این که ایمان آوردند تعمیدشان دهید، زیرا کسی که با ایمان به مسیح تعمید می گیرد با عیسی مسیح متحد شده و مسؤولیتی را که با تعمید برعهده گرفته بیشتر احساس می نماید. او شخصاً با پدر و پسر و روح القدس همبستگی و اتحاد پیدا می کند و عضو کلیسا (جماعت ایمانداران)

می شود. پس راز تعمید، علناً پیمان بین آن شخص و خدا را نشان می دهد. حال باید دید که ما ایمانداران تا چه حد به راز تعمید پی برده ایم: آیا می دانیم که با تعمید گرفتن چه مسؤولیت بزرگی را برعهده می گیریم؟ اگر نمی دانیم، باید جستجو نمائیم، چنان که در اعمال رسولان به این مطلب برمی خوریم:

... یک خواجه حبشی که مقام مهمی نیز داشت مشغول خواندن کتاب مقدس بود ولی چیزی از آن درک نمی کرد. از فیلیپس که یکی از پیروان مسیح بود معنی آن کلمات را پرسید و فیلیپس به او مژده مسیح را رسانید. آن مرد حبشی ایمان آورد و گفت: نگاه کن، در اینجا آب هست چه چیزی مانع تعمید گرفتن من است؟ فیلیپس گفت: اگر با تمام دل ایمان آوری هیچ مانعی وجود ندارد. مرد حبشی پاسخ داد: «من ایمان دارم که عیسی مسیح، پسر خداست». مرد حبشی دستور داد کالسکه را متوقف سازند. او و فیلیپس داخل آب رفتند و فیلیپس او را تعمید داد. (اعمال رسولان ۸: ۲۷-۳۸)

تعمید گرفتن، تولدی تازه (انجیل یوحنا ۳: ۳)

ما ایمانداران باید بدانیم مسؤولیتی که به وسیله تعمید به شاگردان مسیح محول گردید، تنها برای آنان نبود، بلکه ما نیز با پذیرفتن تعمید، این مسؤولیت را به عهده گرفته و با خداوند پیمان بسته تولدی جدید می یابیم. البته برای تعمید آداب و رسوم خاصی داریم که هر یک از آنها معنی بخصوصی دارد ولی چون بعضی از ما آنها را نمی دانیم، برایمان بی معنی است. حال در اینجا اعمال کشیش را در مراسم تعمید تشریح می کنیم:

۱- وقتی بچه را به کلیسا می بریم رسم است که کشیش بچه را برهنه کرده به پیشانی و سینه او روغن می مالد، زیرا روغن نشانه برگزیده شدن است. سپس اسم بچه را می خواند و او را به نام پدر و پسر و روح القدس در آب فروبرده تعمید می دهد. در اینجا است که بچه روح القدس را می پذیرد و با مسیح شخصاً متحد شده، پیمان می بندد و جزو جماعت ایمانداران (کلیسا) می شود. از آنجائی که آب یکی از نشانه های روح القدس می باشد، فرو بردن بچه در آب به این مفهوم است که طفل توسط روح القدس در مسیح غرق می شود تا با او از گناه آزاد گردد و وقتی او را از آب بیرون می آورد مانند

مسیح رستاخیز کرده و با او زندگی تازه‌ای را شروع می‌کند. در نامه پولس به رومیان در این باره می‌خوانیم:

آیا نمی‌دانید که وقتی ما در اتحاد با مسیح تعمید یافتیم، در اتحاد با مرگ او تعمید یافتیم؟ پس با تعمید خود با او مدفون شدیم و در مرگش شریک گشتیم تا همان‌طور که مسیح به وسیله قدرت پرشکوه پدر پس از مرگ زنده شد، ما نیز در زندگی تازه‌ای به سر ببریم (رساله به رومیان ۶: ۳-۵).

۲- راز میرون (روغن مقدس): برای این که بچه بتواند به زندگی جدیدی که بعد از تعمید شروع می‌شود ادامه دهد و در این راه استوار و پایدار بماند، احتیاج به قدرت و نیرو دارد که یکی از داده‌های روح القدس است. این قدرت و نیرو با راز میرون به بچه داده می‌شود، چون روغن در کتاب مقدس نشانه قدرت و نیرو می‌باشد. برای همین است که کشیش بعد از تعمید به بچه روغن می‌مالد (این روغن، روغن مخصوصی است که اسقف در روز پنجشنبه «فصح» آن را تقدیس می‌کند). پس از اتمام این مراسم به این نتیجه می‌رسیم که بچه دو راز دریافت می‌کند. یکی راز تعمید و دیگری راز میرون.

۳- لباس سفیدی که به بچه می‌پوشانیم به این معناست که بچه‌ای که در موقع تعمید در مسیح غرق شده و با او رستاخیز کرده، زندگی جدیدی را شروع کرده است.

۴- نواری که کشیش به دور بازو یا دور گردن بچه می‌بندد، نشان بستن پیمان بین او و مسیح است.

چنان که خواندیم این مراسم در یک روز انجام می‌گیرد و همان‌طور که بچه یک بار به دنیا می‌آید یک بار نیز تعمید و میرون می‌گیرد. اما در واقع مأموریت ما با تعمید دادن بچه تازه آغاز می‌گردد و باید به مرور زمان ایمان او را پرورش داده تدریجاً او را با مفهوم عمیق تعمید آشنا سازیم. رسم بیشتر ما مسیحیان این است که برای تعمید فرزند خود شخصی را به عنوان پدرخوانده و یا مادرخوانده انتخاب می‌نمائیم که هنگام تعمید، بچه را در بغل گرفته و به سؤالات کشیش جواب می‌دهد. ولی این شخص باید به خاطر داشته باشد که با پایان مراسم تعمید، کار او تمام نشده است، بلکه او نیز مانند پدر و مادر طفل، مسؤول پرورش ایمان بچه است و در تمام مراحل زندگی طفل باید به مأموریت خود ادامه دهد. البته این مسؤولیت زمانی سنگین تر و عمیق تر می‌شود که بچه از داشتن پدر و مادر محروم باشد.

برای این که مسؤولیت خود را بهتر درک کنیم باید قبل از تعمید طفل، به کلیسا رفته و از مسؤولین کلیسا بخواهیم که ما را از عمق معنی راز تعمید آگاه سازند تا واقعاً بدانیم که تعمید کار ساده‌ای نیست، بلکه مسؤولیت بزرگی است که به عهده می‌گیریم، زیرا اگر خود ما چیزی از اصل تعمید ندانیم، چطور می‌توانیم آن را به فرزندان خود بفهمانیم؟ همان طور که قبلاً دیدیم، فرد مسیحی باید مثل آن مرد حبشی جستجو نماید تا معنی تعمید را درک کند و از لحظه‌ای که آگاهی پیدا کرد، مسؤولیت و مأموریت زندگی نو را که با تعمید پذیرفته است به عهده گرفته راهی را که مسیح طی کرد پیماید. چنان که در انجیل یوحنا می‌خوانیم:



شخصی از فریسیان به نام نیکودیموس که از بزرگان قوم یهود بود، یک شب نزد عیسی آمد و به او گفت: ای استاد، ما می‌دانیم تو معلمی هستی که از طرف خدا آمده‌ای زیرا هیچ کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌کنی انجام دهد مگر آن که خدا با او باشد و عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود ملکوت خدا را نمی‌تواند دید».

(انجیل یوحنا ۳: ۲-۴)

* * *

نیایش

ای مسیح خداوند، ما را یاری ده تا بتوانیم در تعمیدی که گرفتیم، با تو متحد گشته و در مرگ و رستاخیز تو شریک باشیم. آمین.

* * *

یحیی می گوید: «توبه کنید زیرا پادشاهی خداوند نزدیک است»

※ توبه و اعتراف

※ چه زمانی محبت خداوند به اوج خود رسید؟

※ رفتار مسیح در برابر گناهکاران

※ نمونه ای از توبه

※ رفتار پسر بزرگ

※ اعتراف و توبه از دیدگاه انجیل

※ نیایش

توبه و اعتراف

بعضی از مسیحیان، قبل از گرفتن نان مقدس معمولاً نزد کشیش رفته به گناهان خود اعتراف می کنند و عقیده دارند که با این کار، خود را از گناهی که مرتکب شده اند پاک کرده و آماده پذیرفتن نان مقدس می باشند. گاهی اوقات ما به خاطر ترسی که از جهنم داریم و یا برای این که وجدان و روحمان آسایش داشته باشد، اعتراف و توبه می کنیم. اغلب، گناه را در بدگویی پشت سر دیگران، حسادت، عصبانیت، ناسزاگویی، و دروغ گفتن، و یا رعایت نکردن قوانین کلیسا مثل خوردن گوشت در روزهای پرهیز و نرفتن به کلیسا در روزهای یکشنبه، می دانیم. معمولاً اینها گناهانی هستند که ما در مواقع اعتراف به آنها اشاره می کنیم. پس به این نتیجه می رسیم که توبه و اعتراف را به خاطر آرامش وجودمان انجام می دهیم و معنی گناه برای ما بیشتر جنبه اخلاقی و قانونی دارد. البته همه این عقاید به جای خود خوب و صحیح است ولی کامل نیست، به دلیل اینکه به عمق معنی توبه و گناه پی نبرده ایم. حال به کتاب مقدس مراجعه کنیم تا گناه را از دید ایمان بشناسیم. بیایید به زمانهای

خیلی دور یعنی به عهد قدیم (سفر پیدایش) برگردیم تا اولین گناهی را که بشر مرتکب شد، به یاد آوریم.

خداوند آدم و حوا را آفرید. آنها پاک و دور از گناه با خدا زندگی می کردند. خداوند به آنها امر کرده بود که از میوه همه درختان باغ بخورند به جز یکی از آنها، ولی مار که در اینجا مظهر شیطان است، آنها را اغفال و وسوسه کرد و بر ضد دستور خداوند به آنها گفت: از میوه این درخت بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و مثل خدا نیک و بد را تشخیص خواهید داد. چون میوه آن درخت زیبا و هوس انگیز بود، حوا از آن خورد و به آدم نیز داد و هر دو پیمانی را که خدا با آنها بسته بود، شکستند. آنگاه چشمانشان باز شد و خود را پوشانند، زیرا به ضعف خود پی بردند. وقتی صدای خداوند را شنیدند با ترس و وحشت خود را از او پنهان کردند چون گناه را شناخته بودند. دیگر آن صفا و پاکی قبلی را نداشتند تا با خدا روبه رو شوند، زیرا گناه، آنها را از خدا دور کرده بود. بعد از آن، مشقات زندگی شان شروع شد. (سفر پیدایش ۳: ۱-۸)



کتاب عهد قدیم را ورق می زنیم و در جای دیگر در زمان موسی، باز لطف خداوند را نسبت به قوم اسرائیل مشاهده می کنیم که توسط موسی آنها را از زیر ستم مصریان رهانید. اما این قوم گناه بزرگی مرتکب شد، یعنی خدای حقیقی را که همیشه همراهشان بود فراموش کرده برای خود خدایی به صورت گوساله از طلا ساختند و حتی منکر وجود خداوند حقیقی در میان خود شدند و گفتند:

این خدایی که ما با دست خودمان آن را ساخته ایم، همان خدایی است که ما را از مصر نجات داد. (سفر خروج ۳۲: ۴-۵)

در حالی که اولین دستور خداوند در ده فرمان این بود:

«تو را خدا/یان دیگر غیر از من نباشد». (سفر خروج ۲۰:۴)

این دو نمونه که ذکر گردید، بیانگر گناهی بود که بشر مستقیماً در مقابل خدا مرتکب شد، یعنی این که به عهد خدا اطمینان نکرده محبت او را رد نمود. سرانجام این خودخواهی بشر باعث دگرگونی و دشواری زندگی انسان شد.

حال به کتاب دوم سموئیل مراجعه کنیم تا به گناه بزرگ داود پادشاه اسرائیل پی ببریم. گناه داود این بود که زن اوریای حثی را تصاحب کرد و شوهرش را که یکی از سربازانش بود به جنگ فرستاد تا کشته شود. ناتان نبی، فرستاده خدا نزد داود رفته و او را از گناهی که کرده بود آگاه ساخت. داود با ندامت و شرمساری به گناه خود اقرار نمود: آری نسبت به خداوند گناه کرده ام. سپس توبه نموده به سوی خداوند بازگشت و زندگی‌اش را به کلی عوض کرد. آنگاه مزموری نوشت که در آن از پشیمانی خود و توبه و طلب بخشایش از خداوند سخن گفته بود. داود پی برد گناهی که در حق سرباز خود کرده بود در واقع گناهی بر ضد خدا بود. از آنجایی که خدا بشر را به شکل خود ساخته و او را دوست دارد و برایش ارزش زیادی قائل است، انسان که مورد محبت خداست، باید مورد محبت همه باشد. حالا چند سطری از مزمور ۵۱ داود را می‌خوانیم تا ببینیم داود با چه ایمانی به گناه خود پی برده آن را اعتراف کرد:

ای خدای مهربان بر من رحم فرما. بر من ترحم کن و گناهانم را محو ساز،
من به گناه خود اعتراف می‌کنم و گناهانم همیشه در نظر من است. به تو و
تنها به تو گناه ورزیده و در نظر تو این بدی را کرده‌ام. (مزمور ۵۱: ۱-۴)

چه زمانی محبت خداوند به اوج خود رسید؟

پیش از آن که خدا شریعت را به مردم بدهد، مفهوم گناه کاملاً مشخص نبود، ولی بعد از دادن ده فرمان که نشان محبتش به قوم اسرائیل بود، گناه را مشخص تر کرد. بدین ترتیب هرکاری که برخلاف ده فرمان بود گناه محسوب می‌شد و بعدها انبیا نیز مأموریت داشتند مردم را از گناه آگاه سازند. اما زمانی محبت خداوند به اوج رسید که پسر یگانه خود عیسی مسیح را به میان ما فرستاد. چنان که در انجیل یوحنا می‌خوانیم:

زیرا خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که
به او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد، زیرا خدا پسر

خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد. آن که به او ایمان آورد محکوم نمی‌گردد اما هر که به او ایمان نیاورد در محکومیت باقی می‌ماند، زیرا به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است. (انجیل یوحنا ۳: ۱۶-۱۸)

پس در عهد جدید یعنی در زندگی امروز ما، مسیح مشخص کننده گناه است، زیرا خود مسیح کلام خدا می‌باشد و هر کاری که برخلاف کلام خدا باشد گناه محسوب می‌گردد. با آمدن مسیح که خود نور بود، تاریکی از بین رفت و حقیقت روشن شد. عیسی در انجیل یوحنا می‌گوید:

« اگر من نمی‌آمدم و با آنها سخن نمی‌گفتم آنها تقصیری نمی‌داشتند، ولی اکنون دیگر برای گناه خود عذری ندارند. » (انجیل یوحنا ۱۵: ۲۲)

رفتار مسیح در برابر گناهکاران

عیسی مسیح در انجیل مرقس می‌گوید:

«... من نیامده‌ام تا عادلان را بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم.» (انجیل مرقس ۲: ۱۷)

در تأیید این گفتار، متونی چند از کتاب مقدس را می‌خوانیم تا ببینیم که چطور مسیح گفته خود را عملاً انجام داد:

فریسیان زنی را در حین عمل زنا گرفته بودند. او را پیش عیسی آوردند و گفتند: در شریعت کسی که مرتکب زنا گردد باید سنگسار شود، اما تو در این باره چه می‌گویی؟ عیسی پاسخ داد: «آن کسی که در میان شما بی‌گناه است سنگ اول را به او بزند»، اما همه از آنجا رفتند به جز آن زن. سپس عیسی از او پرسید: «کسی تو را محکوم نکرد؟» زن گفت: هیچ کس. عیسی پاسخ داد: «من هم تو را محکوم نمی‌کنم، برو و دیگر گناه مکن.» (انجیل یوحنا ۸: ۳-۱۱)

در اینجا می‌بینیم که آن زن، از نظر فریسیان طبق قانون شریعت محکوم به مرگ شده بود ولی برخلاف تصور آنها عیسی مسیح او را بخشید. البته این بدان معنا نیست که کار

او گناه محسوب نمی شد، بلکه محبت مسیح آن قدر زیاد است که گناه هر گناهکاری را که با پشیمانی به سوی وی می آید نادیده می گیرد و اورا می بخشد، زیرا گناه نمی تواند ارزش انسان را که به صورت خداوند آفریده شده است، از بین ببرد. خداوند این فرصت را به هر انسانی می دهد تا هر لحظه ای که از کرده خود پشیمان شده و توبه کند، بخشوده شود.

باز متن دیگری از انجیل لوقا را می خوانیم:

عیسی برای صرف غذا به خانه یک فریسی دعوت شده بود و زنی به نام مریم مجدلیه که کار خلاف اخلاق می کرد، این را شنید و به آنجا رفت. پشت سر عیسی و کنار پاهای او قرار گرفته، گریه می کرد. با اشکش پاهای عیسی را می شست و با موهای بلندش خشک کرده روغن معطر به پاهایش می مالید. آن مرد فریسی پیش خود گفت: اگر او پیامبر بود، اجازه نمی داد این زن به او نزدیک شود، ولی عیسی مسیح وقتی دید آن زن بدکاره پشیمان است و گریه می کند و پاهای او را می بوسد به آن زن فرمود: «ایمان تو، تو را نجات داده است، به سلامت روانه شو».

(انجیل لوقا ۷: ۳۶-۴۸)

در این متن اشتیاق دیدن مسیح و بوسیدن پاهای او، نشانه اعتراف و پشیمانی آن زن بود و بنابراین به حرف دیگران هیچ اهمیتی نمی داد و مسیح نیز وقتی گریه و اعمال آن زن را دید، با وجود این که زن هیچ حرفی نزد، او را بخشید. این کار او باعث تعجب فریسیان شد ولی عیسی مسیح به آنها گفت: کاری که این زن قلباً و با ایمان انجام داد باعث بخشودگی اش گردید. به همین دلیل به آن زن گفت: «برو، ایمانت تو را نجات داد».

حال متن دیگری از انجیل لوقا را می خوانیم:

مردی باجگیر و ثروتمند به نام زکی مشتاق دیدن مسیح بود. اما چون قدش کوتاه بود و مردم دور مسیح جمع شده بودند، بالای درختی رفت. در این هنگام عیسی مسیح به او اشاره کرد و گفت: زکی پایین بیا، امروز در خانه تو مهمان هستم. زکی به سرعت و با خوشحالی پایین آمد و به مسیح گفت: همین حالا نصف ثروتم را به فقرا می بخشم و مال هرکس را که به نا حق گرفته ام، چهار برابر می پردازم. عیسی به او فرمود: «امروز نجات در این خانه پیدا شد، زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است. زیرا که پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد».



در این متن می بینیم که در میان آن همه جمعیت زکی باجگیر که تلاش می کرد مسیح را ببیند، مورد توجه او قرار گرفت و عیسی به وی گفت: امروز در خانه تو مهمانم. فریسیان از این که دیدند مسیح پیش باجگیران و گناهکاران می رود، تعجب کردند. زکی با خوشحالی از درخت پایین آمد و وقتی که مسیح به او نزدیک شد، خود را گناهکار شناخت. او اعتراف و توبه کرد و تعهد نمود که مال مردمی را که به ناحق تصاحب کرده بود، چهار برابر پس دهد. آنگاه عیسی مسیح گفت: «امروز نجات در این خانه پیدا شد».

اگر این سه متن را از نقطه نظر اعتراف بررسی کنیم، می بینیم که اعتراف و توبه برای آن سه نفر یک فرمول و رسم مخصوصی نداشت چون هر یک به نحوی اعتراف کردند: یکی با سکوت و دیگری با رفتار و حرکاتش و سومی با گفتارش، ولی نقطه مشترک آنها ایمانشان به مسیح بود که نشان می داد آنها قلباً پشیمان شده و اعتراف و توبه کردند. رفتار مسیح در برابر گناه آنها برای همه عجیب و باور نکردنی بود، زیرا فریسیان انتظار داشتند که عیسی مسیح خطاکاران را محکوم نماید. اما او نه فقط آنها را محکوم و مجازات نکرد بلکه با محبت آنها را بخشید و خواست که دیگر گناه نکنند. با این کار عملاً این گفته خود را به همه ثابت کرد که برای خطاکاران آمده است و همین امر موجب شد که دگرگونی عظیمی در زندگی گناهکاران پدید آید و با توبه زندگی جدیدی را شروع کنند.

نمونه ای از توبه

لوقا به زیبایی توانسته است نحوه توبه را در مثل پسر گمشده تشریح کند:

مردی بود که دو پسر داشت. پسر کوچکتر به پدر گفت: پدر، سهم مرا از دارایی خودت به من بده. پس پدر دارایی خود را بین آن دو تقسیم کرد. چند روز بعد پسر کوچک تمام سهم خود را به پول نقد تبدیل کرد و رهسپار سرزمین دوردستی شد و در آنجا دارایی خود را در عیاشی بر باد داد. وقتی تمام آن را خرج کرد قحطی سختی در آن سرزمین رخ داد و او سخت دچار تنگدستی شد. پس رفت و نوکریکی از ملاکین آن محل شد. آن شخص او را به مزرعه خود فرستاد تا خوکهایش را بچراند. او آرزو داشت شکم خود را با نواله‌هایی که خوکها می‌خورند پر کند ولی هیچ‌کس چیزی به او نمی‌داد. (انجیل لوقا ۱۵: ۱۱-۱۶)

تفسیر متن فوق:

در این متن می‌بینیم که پسر قدر محبت پدر را ندانست و پدر را از محبت کردن نسبت به خود محروم ساخت. این گناه او بود. پدر وقتی پی برد که پسرش محبت او را نادیده گرفته و رد کرده بسیار رنجید، ولی چون واقعاً پسرش را دوست داشت طبق میل او رفتار کرد و او را آزاد گذاشت تا برود و سرانجام پسر رفت. با این کار خود، به فلاکت رسید و به قدری در پستی افتاد که حاضر بود خوک را که به عقیده یهودیان حیوان ناپاکی است، بچراند و حتی غذای خوکها را بخورد. این نتیجه دوری از محبت پدر بود. حال مثل پسر گمشده را دنبال می‌کنیم:

سرانجام به خود آمد و گفت: بسیاری از مزدوران پدر من نان کافی و حتی اضافی دارند و من در اینجا نزدیک است از گرسنگی تلف شوم. من برمی‌خیزم و پیش پدر خود می‌روم و به او می‌گویم: پدر، من نسبت به خدا و نسبت به تو گناه کرده‌ام. دیگر لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. با من هم مثل یکی از نوکران خود رفتار کن. پس برخاست و رهسپار خانه پدر شد... (انجیل لوقا ۱۵: ۱۷-۲۱)

تفسیر متن فوق:

پسر از تجربه تلخی که از تنهایی به دست آورد، به خود آمد و فهمید که زندگی، بدون محبت پدر پوچ و بی‌معنی است. زندگی‌اش را با آن موقعی که با پدر بود مقایسه کرد و

از زندگی نکبت بار خود به ستوه آمد. به یاد محبت پدرش افتاد و قلباً پشیمان شد و این به خود آمدن و پشیمانی قدم اول توبه او بود. سپس تصمیم گرفت که پیش پدر برگردد و نزد او اعتراف کند که: ای پدر گرچه شایسته نیستم پسر تو باشم، ولی مثل یک نوکر مرا قبول کن و این قدم دوم برای توبه بود. کار توبه پسر زمانی به مرحله نهایی رسید که قدم سوم را برداشت، یعنی تصمیمش را عملی کرد و به سوی پدر بازگشت و عملاً نشان داد که توبه اش واقعی و از ته قلب بود. دنبال مثل پسر گمشده را ادامه می دهیم:

پس برخاست و رهسپار خانه پدر شد. هنوز تا خانه فاصله زیادی داشت که پدرش او را دید و دلش به حال او سوخت و به طرف او دوید، دست به گردنش انداخت و به گرمی او را بوسید. پسر گفت: پدر، من نسبت به خدا و نسبت به تو گناه کرده ام. دیگر لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. اما پدر به نوکران خود گفت: زود بروید. بهترین قبا را بیاورید و به او بیوشانید. انگشتی به انگشتش و کفش به پاهایش کنید. گوساله پرواری را بیاورید و سر ببرید تا مجلس جشنی برپا کنیم، چون این پسر من مرده بود زنده شده و گم شده بود پیدا شده است...

(انجیل لوقا ۱۵: ۲۰-۲۴)

تفسیر متن فوق:

پدر که همیشه چشم به راه پسر گمشده خود بود، وقتی از دور او را دید که شرمنده و خجل به خانه برمی گردد، دلش به حال او سوخت. به سویش دوید و او را بغل کرده بوسید، یعنی در واقع او را بخشید. به او مهلت نداد که به گناه خود اعتراف کند، دیگر برای پدر هیچ چیز جز برگشتن پسرش که او را مرده به حساب آورده بود اهمیت نداشت. پسر هم با این که می دید از طرف پدر بخشیده شده ولی چون قلباً از کرده خود پشیمان گشته بود، نتوانست ساکت بماند. پس پیش پدر به گناه خود اعتراف کرد. نکته مهم این است که پسر می گوید: پدر، من نسبت به خدا و نسبت به تو گناه کرده ام. زیرا او پی برد که وقتی محبت پدرش را رد کرد، در حقیقت محبت خدا را رد کرده است و وقتی گفت: دیگر لایق نیستم پسر تو باشم، از آن جهت بود که می دانست گناه، انسان را تو خالی و پست می کند. ولی پدر که نمی خواست شرمندگی و پستی را تا این حد ببیند حرف او را قطع کرد و دستور داد عالی ترین و زیباترین قبا را به او بیوشانند و انگشتی به انگشتش کنند. رفتار پدر گویای این حقیقت بود که: تو هنوز هم همان پسر آزاد و مختار من هستی

... پدر مجلس جشنی ترتیب داد و بهترین گوساله را سربريدند. به اتفاق خوردند و نوشيدند و شادی کردند.

رفتار پسر بزرگ (انجيل لوقا ۱۵: ۲۵-۳۲)

پسر بزرگ از اینکه می دید پدر برای برگشتن برادر گناهکارش چه جشنی ترتیب داده، ناراحت شد و گفت: پدر، او که گناهکار بود تو برایش این کارها را کردی اما برای من که تمام عمرم به تو خدمت کردم و از تو اطاعت نمودم، چه کرده ای؟ پدر گفت: پسر من تو همیشه با من هستی و هرچه من دارم مال توست. چطور می شود این روز را جشن بگیریم و شادی نکنیم؟ این پسر من و برادر توست که در گناه مرده بود و زنده شد، گم شده بود و پیدا شده است. رفتار پسر بزرگتر درست همان عکس العملی بود که فریسیان در برابر گناهکاران داشتند. آنان از رفتار عیسی مسیح در تعجب بودند که چطور خطای گناهکاران را نادیده می گرفت و آنان را می بخشید. در انجيل لوقا، عیسی در جواب آنان می گوید:

«...تندرستان/احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان. من نیامده ام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم. (انجيل لوقا ۵: ۳۱-۳۲)

اعتراف و توبه از دیدگاه انجيل

مثلی که از انجيل لوقا خواندیم روشنگر اعتراف و توبه ای است که از ته قلب بوده از ایمان سرچشمه گیرد. امروز این مثل به ما کمک می کند تا اعتراف و توبه را از صورت فرمولی و قانونی سابق بیرون آورده آن را به صورت اعترافی واقعی درآوریم. عده کثیری به بهانه این که روش اعتراف (یعنی طرز دعا کردن و طرز اعتراف کردن)، را نمی دانند، گمان می کنند که نمی توانند توبه و اعتراف کنند. در صورتی که در مثل پسر گمشده دیدیم که اصل مهم اعتراف، در خود فرو رفتن است یعنی این که امروزه ما با ایمان، زندگی خود را از روی انجيل بسنجیم تا به کمک روح القدس گناه خود را بشناسیم و ببینیم که آیا محبت خداوند در دلهایمان هست و آیا به برادران خود مثل عیسی مسیح، حتی به دشمنان خود، محبت نموده ایم؟ زیرا اگر محبت نکرده باشیم گناهکاریم و حتی همین گناه باید سببی باشد تا ما را به خدا نزدیکتر سازد. وقتی در گناه زندگی می کنیم ضعیف و تنها هستیم. پس برای نجات، احتیاج داریم مثل آن پسر گمشده، با ایمان تصمیم گرفته و با التماس و فروتنی به سوی خدای پدر بازگردیم، همان پدری که همیشه چشم به

راه و منتظر ماست و به همین دلیل می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که بخشیده می‌شویم. ما برای تأیید این بازگشت و دریافت بخشودگی خدا، نزد کشیش به گناهان خود اعتراف کرده آشکارا شهادت می‌دهیم که خدای پدر، با قدرتی که به کلیسا داده، همیشه ما را می‌بخشد. این بخشش همانند بخششی است که آن پسر گمشده دریافت کرد: هر چند پدرش به او مهلت نمی‌داد به گناه خود اعتراف کند، ولی از آنجایی که پسر قلباً و عمیقاً از کرده خود پشیمان شده و به سوی پدر برگشته بود، لازم می‌دانست که اعتراف کند و این کار را بدون هیچ خجالتی انجام داد. لیکن اگر ما امروز قلباً و با ایمان پیش خدای خود اعتراف و توبه نکنیم، نزد کشیش رفتن معنایی ندارد و باعث عوض شدن و نجات زندگی ما نخواهد شد، بلکه تنها یک رسم توخالی و ظاهری خواهد بود.

نکته مهم دیگر توبه این است که گرچه اعتراف و توبه فقط چند دقیقه طول می‌کشد، ولی بعد از بیرون آمدن از کلیسا نباید فراموش کنیم که با این توبه مأموریتی به ما داده می‌شود تا در تمام مراحل زندگی جدیدی که با توبه شروع کرده‌ایم، آن را ادامه دهیم. اما ما ضعیف هستیم و امکان لغزش بازهم وجود دارد. پس نباید مأیوس و ناامید شویم چون خدای بخشنده و مهربان، منتظر ماست و هرآن، که ما از کرده خود پشیمان شویم، ما را با آغوش باز می‌پذیرد، زیرا هیچ چیز حتی گناه هم نمی‌تواند از ارزش ما نزد خدا بکاهد. گناه در برابر فیض و محبت خدا چون قطره‌ای در مقابل یک اقیانوس بی‌کران، ناچیز است. همان‌طور که پولس در رساله خود به رومیان می‌گوید:

...جائی که گناه زیاده گشت فیض بی‌نهایت افزون گردید.

(رساله به رومیان ۵: ۲۰)

* * *

نیایش

ای پدر، ما را کمک کن تا در توبه خود، استوار بمانیم. آمین

* * *

مبحث سیزدهم

مسیح می گوید: «من نان حیات هستم هر که این نان را بخورد هرگز نمی میرد»

* قربانی مقدس در عهد قدیم
* راز قربانی مقدس - عهد جدید
* رابطه بین قربانی مقدس و روح القدس
* رابطه بین قربانی مقدس و جماعت ایمانداران
* راز قربانی مقدس «دانه» رستاخیز است
* نیایش
* تفسیر و نماز راز قربانی مقدس
قسمت اول: خواندن کلام خداوند
قسمت دوم: نماز اعلام ایمان، تقدیس نان و شراب و نیایش طلب نزول روح القدس
قسمت سوم: آئین تقسیم و ترسیم نان مقدس، آماده شدن برای دریافت
* نان مقدس، دعای سپاسگزاری

ما مسیحیان، معمولاً روزهای یکشنبه به کلیسا می رویم و در هنگام برگزاری نماز، هر یک از ما که خود را قبلاً آماده کرده باشد می تواند در این راز شرکت کرده و نان مقدس را که جسم مسیح می باشد از دست کشیش بگیرد و بخورد. ما عقیده داریم که خداوند از گناهان ما می گذرد و از او می خواهیم تا به وسیله نان مقدس، بیشتر بتوانیم در راه ایمان خود به مسیح پیش برویم. عده زیادی هم عقیده دارند که حتماً باید در روز پنجشنبه مقدس (شام آخر) و یا عید گذر (عید پاک) که روز یکشنبه است و در سال یک بار برگزار می شود، نان مقدس را بگیرند. ولی چرا باید فقط برای این دو روز اهمیت زیادی قائل باشیم؟ شاید به این علت باشد که عیسی مسیح در پنجشنبه، (شام آخر) دستگیر و به خاطر گناهان ما کشته شد و ما احساس مسؤولیت می کنیم و برای همین است که نان مقدس را در این شب می گیریم.

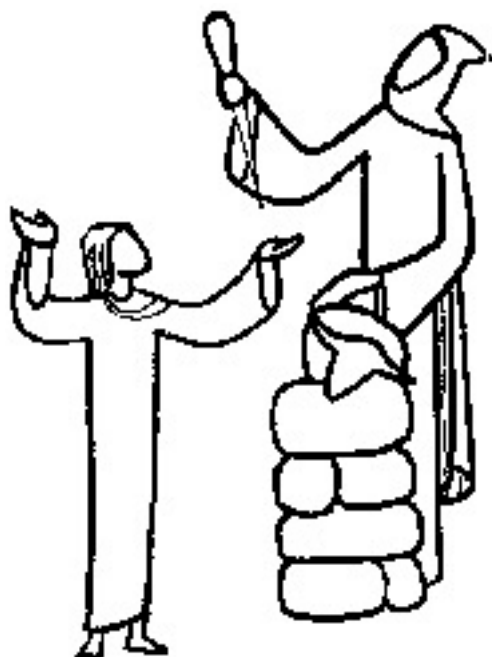
برحسب رسم کلیسا نیز لازم است اشخاصی که می خواهند ازدواج کنند قبلاً به کلیسا رفته و نان مقدس را بگیرند و بعداً خود را برای انجام مراسم عقد آماده کنند متأسفانه در این موارد هدف از گرفتن نان مقدس برای بعضی ها این است که بتوانند ازدواج نمایند. گاهی اوقات شنیده می شود کسانی که مریض هستند، همینکه احساس می کنند مرگشان نزدیک است، می خواهند قربانی مقدس را بگیرند تا در موقع مرگ از گناه آزاد باشند. ولی آیا مسیح بدن خود را فقط برای لحظه آخر زندگی به ما داد، یا برای تمام طول زندگی؟ کسانی هم هستند که بعد از گذشت چند روزی از مرگ عزیزشان همگی به کلیسا رفته و قربانی مقدس را می گیرند تا به وسیله نان مقدس بتوانند غم خود را فراموش کرده و تحمل بیشتری داشته باشند. ولی آیا مسیح فقط برای اتفاقات ناگوار آمده است؟ آیا باید تنها در مواقع ناراحتی به یاد مسیح باشیم؟

علاوه بر تمام این مواردی که ذکر شد، در سال مراسم دیگری نیز هست که خیلی اهمیت دارد و آن روزی است که بچه ها برای اولین بار قربانی مقدس را طی مراسم خاصی در کلیسا دریافت می کنند. برای انجام دادن این کار یک دوره یک ماهه از طرف کلیسا تعیین می شود، تا بچه ها را آماده گرفتن نان مقدس سازند، ولی ما والدین، چرا برای بچه های خود این کار را می کنیم؟ شاید این کار به صورت یک سنت درآمده و فکر می کنیم بعد از تعمید بدین وسیله دومین وظیفه دینی خود را نسبت به بچه هایمان انجام داده ایم. حالا از تمام مطالبی که گفته شد این طور نتیجه می گیریم که هر یک از ما به علتی خاص و در مواقع معینی قربانی مقدس دریافت می کنیم و بعضی اوقات هم برای رفع احتیاجات خود. همه این ها به جای خود محفوظ، ولی آیا به عمق مفهوم قربانی مقدس پی برده ایم؟ آیا می دانیم برای چه، این نان مقدس را می پذیریم؟ آیا مسیح فقط برای چنین مواقعی برای ما فرستاده شد؟

قربانی مقدس در عهد قدیم

قوم اسرائیل زمانی به وجود خدا در زندگی خود پی بردند که خدا آنان را توسط موسی - بعد از آن همه شکنجه و عذابی که از دست مصریان کشیده بودند - رهائی داده و به صحرای سینا رسانید. قوم اسرائیل پی برد که خدا هیچ گاه آنها را ترک نمی کند، بلکه همیشه به فکر قوم خود بوده، حامی ایشان می باشد.

خدا برای این که حضور خود را به نحوی عمیق تر به قوم اسرائیل نشان دهد با آنها عهد بست و ده فرمان را به آنان داد. برای تأیید این عهد و پیمان، از قوم خود خواست که



گاو و گوسفندان را قربانی کنند تا همیشه به یاد آن روزی باشند که خداوند آنها را از دست مصریان نجات داد و از دریای سرخ گذراند و آن روز، عید فصح نامیده شد (فصح به زبان فارسی به معنی گذر می باشد). قوم اسرائیل سخنان خداوند را به جا آورده، گاو و گوسفندانی را برای او ذبح کردند. موسی نصف خون^۸ قربانی را گرفته بر قربانگاه پاشید و کتاب عهد (ده فرمان) را برای قوم خواند و همه افراد قوم گفتند: اطاعت می کنیم. بعد موسی نصف دیگر خون را گرفته بر قوم پاشید و گفت: این خون آن عهدی است که خداوند با شما بسته است (سفر خروج ۲۴: ۱-۱۱).

خدا قوم خود را قدم به قدم پیش می برد، تا مردم بیشتر حضور او را در زندگی شان احساس کنند. ولی عهدی که با آنها بسته بود به آن صورت باقی نماند، بلکه همان طور که می بینیم در زمان ارمیای نبی به صورت دیگری ظاهر شد. در کتاب ارمیای نبی می خوانیم:

خداوند می گوید / اینک ایامی می آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه ای خواهم بست ... این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست، شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. (کتاب ارمیای نبی ۳۱: ۳۱ و ۳۳)

در اینجا می بینیم که خداوند عهد دیگری با قوم خود می بندد. این عهد برخلاف ده فرمانی که بر لوحه ای سنگی نوشته بود و با خون قربانی تأیید می شد، عهدی ظاهری

۸- خون در کتاب مقدس رمز زندگی است.

نبوده بلکه در باطن و بر قلبها نوشته خواهد شد. سرانجام اشعیای نبی راجع به شخصی نبوت می کند که به جای گوسفند قربانی می شود و با خون خود عهد جدید را تأیید می کند. این مطلب را در اشعیای نبی می خوانیم:

لکن او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم و حال آن که به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید و تأدیب سلامتی ما بروی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم. جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هریکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بروی نهاد... و مثل بره ای که برای ذبح می برند... همچنان دهان خود را نگشود... جان خود را به مرگ ریخت... و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود. (اشعیای نبی ۵۳: ۴-۱۲)

حال ببینیم آن بره پیش بینی شده کیست.

راز قربانی مقدس، عهد جدید

در انجیل یوحنا می خوانیم:

روز بعد، وقتی یحیی عیسی را دید که به طرف او می آید، گفت: «این است آن بره خدا که گناه جهان را برمی دارد». (انجیل یوحنا ۱: ۲۹)

پیش بینی اشعیای نبی ۷۰۰ سال بعد از او به تحقق پیوست و همان طور که دیدیم آن بره، عیسی مسیح بود که به عنوان کسی که گناهان ما را می بخشد، بین ما آمد و با آمدنش عهد جدیدی را که ارمیای نبی به آن اشاره کرده بود، بست و خود را قربانی کرد تا خونسش تأیید کننده همان عهد و پیمان جدید باشد. یهودیان طبق رسوم گذشتگان، روز عید فصح را جشن می گرفتند. عیسی مسیح نیز مانند هر اسرائیلی در روزی که مشغول برگزاری عید فصح بود، به یاد پیمان قدیم افتاد، اما با برقرار نمودن راز قربانی مقدس به پیمان جدیدی نیز اشاره کرد. چنان که در انجیل لوقا می خوانیم:

اما چون روز عید فطیر که در آن می بایست فصح را ذبح کنند رسید. عیسی بطرس و یوحنا را فرستاده گفت: «بروید و فصح را به جهت ما آماده کنید تا بخوریم». (انجیل لوقا ۲۲: ۷-۸)



شام هنوز تمام نشده بود که عیسی نان را برداشت و پس از شکرگزاری آن را پاره کرده به شاگردان داد و گفت: «بگیرید و بخورید، این است بدن من». آن‌گاه پیاله را برداشت و پس از شکرگزاری آن را به شاگردان داد و گفت: «همه شما از این بنوشید زیرا این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود».
(انجیل متی ۲۶:۲۶-۲۸)

عیسی مسیح در اینجا به پیمان جدیدی اشاره می‌کند که با مرگ و رستاخیزش بسته شد. این کار را درست در روز عید فصح انجام می‌دهد، یعنی در روزی از سال که یهودیان به یادبود نجات خود از ظلم و ستم مصریان و عبور از دریای سرخ، گوسفندی را قربانی می‌کردند تا به این وسیله به خاطر داشته باشند که خداوند همیشه همراه و نزدیک ایشان است. عیسی مسیح نیز هدفش این بود که ما را از گناه نجات دهد، یعنی ما را به خدا نزدیک کرده، با وی متحد سازد. این قربانی زمانی به کمال رسید که عیسی حتی زندگی‌اش را نیز بر روی صلیب از دست داد و با ریختن خون او، این عهد جدید تأیید شد. این عهد برخلاف عهد قدیم که مختص به قوم اسرائیل بود، برای همه مردم جهان می‌باشد. در انجیل لوقا می‌خوانیم که عیسی مسیح می‌گوید:

«... این بدن من است که برای شما داده می‌شود. این را به یاد من انجام دهید».
(انجیل لوقا ۲۲:۱۹)

چرا عیسی مسیح از تمام ایمانداران خواست که قربانی مقدس را همیشه به یاد بود او انجام دهند؟ چون عیسی مسیح در یک زمان محدود و در یک سرزمین معین زندگی می‌کرد و مأموریتش هم با مرگ بر روی صلیب انجام گرفت، ولی او می‌خواست که مأموریتش در جهان همگانی باشد. به همین دلیل از ایمانداران خواست که این راز قربانی مقدس را به یادبود مرگ و رستاخیز وی انجام داده و مأموریت او را ادامه دهند. خون مسیح برای «بسیاری» ریخته شد و به وسیله خون اوست که ایمانداران با خدا اتحاد

پیدا می کنند. حال ببینیم ایمانداران اولیه به چه صورت این کار را انجام می دادند؟
در اعمال رسولان می خوانیم:

آنان (یعنی مسیحیان اولیه)، همیشه وقت خود را با شنیدن تعالیم رسولان و
با مشارکت برادرانه و پاره کردن نان و در دعا می گذرانیدند.
(اعمال رسولان ۲: ۴۲)

پاره کردن نان، در کتاب مقدس، برگزاری نماز قربانی مقدس می باشد. در هنگام
برگزاری نماز و پاره کردن نان بود که مسیحیان ایمان داشتند مسیح در میان آنهاست و
همین به آنها قوت و نیرو می داد، تا بتوانند با مشکلات روبه رو شده و مأموریتی را که در
پخش کلام مسیح داشتند، انجام داده و شهادت بدهند. راز قربانی مقدس که به یادبود
مرگ و رستاخیز مسیح است، از همان موقع تا به امروز ادامه دارد و پایه و اساس زندگی
کلیسا (جماعت ایمانداران) می باشد.

رابطه بین قربانی مقدس و روح القدس

در انجیل یوحنا می خوانیم که مسیح به شاگردانش می گوید:

«و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لکن طاقت تحمل آن را
ندارید. ولیکن چون / او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی
هدایت خواهد کرد...».
(انجیل یوحنا ۱۶: ۱۲-۱۳)

شاگردان مسیح بعد از مرگ و رستاخیز وی خود را تنها احساس کرده و در شک و
تردید به سر می بردند و با این که مسیح بعد از رستاخیزش بین آنها ظاهر شد، ولی
شاگردان نمی توانستند با اطمینان کامل معنی مرگ و رستاخیز او را درک کنند. چنان که
در انجیل لوقا می خوانیم:

عیسی مسیح بعد از مرگ و رستاخیزش در میان شاگردان ظاهر شد و به
آنها که وحشت کرده بودند گفت: «چرا مضطرب شده اید و برای چه در
دلهای شما شک و تردید وجود دارد؟»
(انجیل لوقا ۲۴: ۳۶-۳۸)

شاگردان نه تنها رستاخیز مسیح را باور نکرده بودند بلکه قبل از آن هم در موقع
برگزاری شام آخر، هنوز نتوانسته بودند به عمق حرفها و کارهای مسیح، مثل پاره کردن

نان و تقدیس شراب، پی ببرند در حالی که مسیح در شام آخر به مرگ و رستاخیز خود اشاره کرده بود. اما چون شاگردان هنوز در شک بودند خود را تنها می پنداشتند و دور از انتظار، پشت درهای بسته، دور هم جمع می شدند و با ترس و لرز دعا می کردند. تا این که پنجاه روز بعد از رستاخیز مسیح، یعنی درروز پنتیکاست، روح القدس بر آنها فرود آمد و با قدرتی که از وی دریافت کردند، تمام شک و تردید و ترس آنها از بین رفت و توانستند با شهادت به عیسی مسیح شهادت دهند. چنان که در اعمال رسولان می خوانیم:

در برابر چشم آنان زبانه های منقسم شده مثل زبانه های آتش بدیشان ظاهر گشته بر هر یکی از ایشان قرار گرفت و همه از روح پرگشته به زبانهای مختلف به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید به سخن گفتن شروع کردند. (اعمال رسولان ۲: ۳ و ۴)

زمانی که شاگردان از روح القدس پر بودند، تازه متوجه حرفهای مسیح در شام آخر شدند و دریافتند که مسیح در آن شب به مرگ و رستاخیز خود اشاره می کرد و به یاد همان شام، نان را بین خود پاره می کردند و می خوردند و یقین داشتند که مسیح در میان آنها حضور دارد و آنها را تنها نمی گذارد. بنابراین از این مطلب این طور نتیجه می گیریم که شاگردان با کمک روح القدس به معنی راز قربانی مقدس که در شام آخر انجام گرفت، پی بردند.

رابطه بین قربانی مقدس و جماعت ایمانداران

در عهد قدیم قوم اسرائیل برای سپاس و اعلام رضایت خود از پذیرفتن کلام خداوند، با هم متحد شده قربانی ای را که شامل گاو و یا گوسفندی بود ذبح می کردند. این مراسم را با انجام نیایش برگزار می نمودند و یقین داشتند که خدا در میان ایشان حضور دارد و آنها هم به وسیله قربانی، قوم خدا می باشند. اکنون هم راز قربانی مقدس، یعنی جسم و خون مسیح، پایه و اساس اتحاد بین ما و خدا است. در رساله پولس به کولسیان می خوانیم:

به وسیله مسیح جدائی بین خدا و تمام موجودات به اتحاد تبدیل شده و به وسیله ریختن خون مسیح بر روی صلیب، صلح و دوستی بین خدا و هر آنچه در آسمان و زمین است برقرار گردید. شما زمانی از خدا دور بودید و با اعمال و افکار شریرانه خود با او دشمنی داشتید، اما اکنون او (خدا) به وسیله مرگ جسمانی مسیح شما را با خود متحد ساخته است تا شما را پاک، بی عیب و بی آلائش به حضور خود بیاورد. (رساله به کولسیان ۱: ۲۰-۲۲)

هدف از قربانی مقدس این است که یک قوم مقدس باشیم تا به وسیله خون مسیح به خدا نزدیک و با او متحد گردیم. بازهم در رساله اول پولس به قرنتیان می‌خوانیم:

چنان که بدن یکی است و اعضای متعدد دارد و تمامی اعضای بدن اگرچه بسیارند یک تن می‌باشند، همچنین نیز مسیح می‌باشد.
(رساله اول به قرنتیان ۱۲:۱۲)

هر عضوی به جای خود مهم است و اگر نباشد، شکل و هماهنگی بدن به هم می‌خورد و هیچ عضوی نمی‌تواند جای عضو دیگری را بگیرد، چنان که با چشم نمی‌توان شنید و یا با پا کار دست را انجام داد. بنابراین هنگامی که همه ما با هم در راز قربانی مقدس شرکت می‌کنیم، به این معناست که همگی با ایمان در مسیح به تکامل می‌رسیم و منشأ و اساس زندگی ما، مسیح است. تمام مطالبی که تا اینجا گفته شد، با خواندن رساله اول پولس به قرنتیان روشن تر می‌شود:

آیا مقصود از نوشیدن پیاله پراز برکت که خدا را برای آن سپاس می‌گوئیم سهم شدن در خون مسیح نیست؟ و آیا وقتی نان را پاره کرده می‌خوریم، آیا مقصود ما سهم شدن در بدن مسیح نیست؟ همان طور که یک نان وجود دارد ما نیز اگر چه بسیاریم یک بدن هستیم، زیرا همه ما در خوردن یک نان شریکیم.
(رساله اول به قرنتیان ۱۰:۱۶-۱۷)

راز قربانی مقدس «دانه» رستاخیز است

در انجیل یوحنا می‌خوانیم:

«من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا / بد زنده خواهد ماند...».
(انجیل یوحنا ۶:۵۱)

ما ایمانداران، مطمئن هستیم که این قربانی مقدس که امروز در کلیسا می‌گیریم نشان جسم و خون مسیح است که با مرگ و رستاخیز خود به ما داد. همین قربانی مقدس است که ما را به یاد زندگی مسیح می‌اندازد و دانه ایمان را در قلبهایمان می‌کارد تا رشد کند و زندگی ما منعکس کننده زندگی مسیح باشد و با ایمان، ما را آماده می‌کند تا در ظهور مسیح با شکوه و جلال شریک باشیم.
حال ببینیم چگونه می‌توانیم خود را برای گرفتن نان مقدس آماده کنیم. وقتی ما در

مراسم نماز شرکت می‌نمائیم به معنای این است که دعوت مسیح را برای خوردن نان مقدس پذیرفته ایم و نماز ما کامل نمی‌شود مگر با مشارکت در خوردن بدن مسیح، ولی این کار شرایطی هم دارد. اگر به نامه اول پولس رسول به قرنتیان (۱۷:۱-۲۸) رجوع کنیم، این شرایط را به وضوح خواهیم شناخت. در همین رساله در آیه‌های ۲۸ و ۲۹ شرط اصلی دریافت نام مقدس ذکر شده و آن این است که هرکس باید خود را بیازماید و آن وقت از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد، زیرا کسی که معنی و مفهوم بدن مسیح را درک نکند و از آن بخورد و بنوشد با خوردن و نوشیدن آن خود را محکوم می‌سازد. اگر به کلیسا می‌رویم ولی نان مقدس را با ایمان نمی‌خوریم، مثل این است که در نماز شرکت نکرده و در جسم و خون مسیح سهیم نمی‌باشیم و در آنجا فقط به عنوان یک بی‌طرف و یا یک تماشاگر بوده و نمی‌توانیم تشکیل دهنده بدن مسیح، یعنی عضوی از اعضای او باشیم. خود مسیح در انجیل یوحنا می‌گوید:

«آمین، آمین، به شما می‌گویم اگر بدن پسرانسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید».
(انجیل یوحنا ۶:۵۳)

درست است که برگزاری راز قربانی مقدس، روزهای یکشنبه در ساعت معینی در کلیسا انجام می‌گیرد اما پیامی که با گرفتن نان مقدس دریافت می‌کنیم باید عملاً تأثیرش در زندگی روزانه ما دیده شود، یعنی ما نیز مانند مسیحیان اولیه باید شهادت دهیم که مسیح امروز هم به وسیله ما، ایمانداران، برای نجات همه می‌میرد و زنده می‌شود و این کار تا ظهور پرجلال مسیح، ادامه دارد. چنان که عیسی مسیح در انجیل لوقا به شاگردانش می‌گوید:

«اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از رحمت دیدنم این فصح را با شما بخورم. زیرا به شما می‌گویم از این دیگر نمی‌خورم تا آن زمان که این فصح در پادشاهی خدا به کمال مقصود خود نرسد دیگر از آن نخواهم خورد».
(انجیل لوقا ۲۲:۱۵ و ۱۶)

* * *

نیایش

ای خداوند ما عیسی مسیح، روح القدس را به ما عطا کن، تا با یاری او بتوانیم در جسم و خون تو شریک باشیم و به وسیله خون تو از گناهان خود نجات یافته، به زندگی جاویدان برسیم. آمین.

تفسیر نماز راز قربانی مقدس

(ضمیمه بحث ۱۳)

نماز قربانی مقدس که بر مبنای کتاب مقدس است، از زمان مسیحیان اولیه تا به امروز ادامه داشته و دارای اهمیت بسیاری می باشد. ما مسیحیان روزهای یکشنبه برای نیایش به کلیسا می رویم و شاهد برگزاری مراسم نماز قربانی مقدس می باشیم. برای اینکه به معنی واقعی این راز پی ببریم، نکات مهم آن را به طور اختصار تفسیر می نمایم. نماز قربانی مقدس از سه قسمت تشکیل یافته است:

قسمت اول: خواندن کلام خدا...

قسمت دوم: نماز اعلام ایمان، تقدیس نان و شراب و نیایش طلب نزول روح القدس.

قسمت سوم: آئین تقسیم و ترسیم نان مقدس، آماده شدن برای پذیرفتن نان مقدس، دعای سپاسگزاری.

قسمت اول: خواندن کلام خداوند

در این قسمت متنی از رساله حضرت پولس و قسمتی از انجیل، خوانده می شود. هدف از خواندن کتاب مقدس این است که به عمق گفته های مسیح پی ببریم و به وسیله کلام خداوند کم کم در عمق راز قربانی مقدس فرورفته خود را برای پذیرفتن جسم مسیح آماده کنیم.

در پایان این قسمت شاید شنیده باشید که کشیش یار اعلام می نماید: «هر کس که تعمید نگرفته برود». حال ببینیم مفهوم این جمله چیست: چون در قدیم مردم در سنین بالاتر تعمید می گرفتند، قبل از تعمید می بایستی آموزش دینی دیده و آماده گردند. بنابراین فقط در قسمت اول نماز شرکت می کردند و بدین ترتیب خود را برای تعمید آماده نموده، با پایان یافتن قسمت اول نماز از کلیسا بیرون می رفتند.

قسمت دوم: نماز اعلام ایمان

تقدیس نان و شراب و نیایش طلب نزول روح القدس

این قسمت دارای چهار نکته مهم است:

الف : نماز اعلام ایمان
 ب : سلام مسیح
 ج : تقدیس نان و شراب
 د : نیایش طلب نزول روح القدس

الف : نماز اعلام ایمان

در اینجا همگی با خواندن نماز «ما ایمان داریم» (همونه واخ بخا آلاها) ایمان خود را اعلام می کنیم.

ب : سلام مسیح

کشیش در این قسمت از نماز به طرف جماعت برگشته و با ترسیم صلیب و تکرار سخنان مسیح می گوید «سلام بر شما». کشیش با گذاشتن دست بر روی قربانی مقدس، سلام را از مسیح می گیرد و به کشیش یار می دهد. او نیز این سلام را به تک تک مردم داده و هر شخص آن را به دیگری منتقل می نماید، تا به وسیله حضور مسیح در بین ما صلح و آشتی برقرار شود، چون پخش سلام و محبت مسیح، مأموریت هر یک از ماست.

ج : تقدیس نان و شراب

بر طبق کلام خداوند ما عیسی مسیح که گفت: «این کار را به یاد بود من بکنید»، کشیش با تکرار حرفهای مسیح در شام آخر، نان و شراب را تقدیس می کند که مبدل به جسم و خون مسیح می شود.

د : نیایش طلب نزول روح القدس

با وجود اینکه ایمان داریم نان و شراب تبدیل به جسم و خون مسیح شده است، ولی هنوز منتظریم که روح القدس نزول کند تا بهتر به معنی آن پی ببریم. پس کشیش این نماز را می خواند:

روح القدس تو فرود آید
 و بر این قربانی بندگان قرار گیرد
 و آن را برکت^۹ داده تقدیس فرماید
 و موجب بخشش خطاها و آمرزش گناهان

۹- برکت برحسب انجیل، یعنی حضور خداوند در زندگی ما توسط پسرش عیسی مسیح.

و امید رستاخیز از مردگان
و زندگی نوین در آسمانها گردد.

قسمت سوم : آئین تقسیم و ترسیم نان مقدس، آماده شدن برای پذیرفتن نان مقدس، دعای سپاسگزاری

این قسمت دارای سه نکته مهم است :
الف : آئین تقسیم و ترسیم نان مقدس
ب : آماده شدن جهت پذیرفتن نان مقدس
ج : دعای سپاسگزاری

الف : آئین تقسیم و ترسیم نان مقدس
کشیش نان را پاره می کند و این گونه نیایش می کند:
خداوندا، با ایمان راستین
به نام تو به این راز قربانی مقدس نزدیک می شویم
و با کرم و فیض تو تن و خون جانبخش خداوند ما
عیسی مسیح را پاره می کنیم
و بر آن نشان صلیب را می کشیم
به نام پدر و پسر و روح القدس. آمین.
کشیش با انجام این کار، به مرگ مسیح اشاره می نماید و بعد خون با جسم و جسم با خون
آمیخته و ترسیم می شود، به نام پدر و پسر و روح القدس. و این نشانه رستاخیز مسیح
می باشد.

ب : آماده شدن جهت پذیرفتن نان مقدس
سپس ما، جماعت ایمانداران، خود را برای پذیرفتن نان مقدس آماده می کنیم و دعای
توبه را که در نماز راز قربانی مقدس هست، می خوانیم:
با ترس و احترام، به راز تن و خون گرامی رهاونده خود نزدیک شویم
با دل پاک و ایمان راستین شکنجه های او را به یاد آریم
و به رستاخیز او بیاندیشیم.

نماز توبه با خواندن نماز استغاثه که چندین بار آن را تکرار می کنیم، به اوج می رسد:
 خداوندا گناهان و خطاهای بندگانت را ببخش.
 در آخر نماز توبه، کشیش یار این قسمت را می خواند:
 برادران من، کلیسا اعلام می کند
 با ایمان تن پسر را بپذیرید
 و جام او را بنوشید.

در این هنگام است که ما جماعت ایمانداران که از شروع نماز راز قربانی مقدس، خود را برای شرکت در این راز آماده کرده بودیم، پیش می رویم و نان مقدس را می گیریم و می خوریم و اینجاست که اتحاد ما با عیسی مسیح به اوج خود می رسد.

ج : دعای سپاسگزاری

ما که به واسطه بخشایش روح القدس حضور یافته،
 شایسته دریافت این رازهای با شکوه و مقدس
 و رهایی بخش و فدایی گردیده در آن سهیم شده ایم، هم آواگشته
 خدایی را که آنها را به ما بخشایش فرموده است، سپاسگزاری کنیم.
 با خواندن این نماز، خداوند را سپاس می گوئیم که پسر یگانه خود، عیسی مسیح را برای
 نجات ما فرستاد. با شرکت کردن در نماز قربانی مقدس و گرفتن جسم و خون او، یقین
 داریم که مسیح با ماست. سپاسگزاریم که به وسیله ما و با کمک روح القدس، خداوند
 نقشه نجات را پیش می برد و امروز ما شاهدان آن هستیم. مراسم راز قربانی مقدس با
 دعای کشیش خاتمه می یابد.

* * *

مسیح می گوید: «اگر دانه گندم در خاک نمیرد ثمر نمی دهد»

※ مفهوم مرگ در عهد قدیم
※ علت وجود مرگ
※ رفتار مسیح در برابر مرگ دیگران
※ مسیح درباره مرگ خود سخن می گوید
※ معنی و مفهوم مرگ مسیح
※ نیایش

بدون شک همه ما می دانیم که روزی به دنیا آمده ایم و روزی بر اثر تصادف یا پیری و یا بیماری از این دنیا خواهیم رفت. با این حال قبول این حقیقت یعنی مرگ، واقعاً دشوار است. همه از مرگ ترسان و گریزانیم. مسلماً همه ما شاهد مراسم سوگواری بوده ایم و در مرگ عزیز از دست رفته خود گریه و زاری کرده ایم. همگی سراپا لباس سیاه پوشیده ایم و مدت‌ها خاطره او در ذهن ما باقی مانده است. کسانی هم هستند که سالها و حتی تا آخر عمر، عزادار می مانند و دایم اشک می ریزند، زیرا مرگ واقعه ای بسیار دردناک می باشد.

حتی کسانی هم که بیماری لاعلاجی دارند به سبب عشق به زندگی تلاش می کنند تا شاید دوی دردشان را بیاوند و نمیرند، ولی همه ما می دانیم وقتی مرگ فرا می رسد، انسان هر قدر هم قوی باشد در برابر آن تسلیم می شود، زیرا هیچ نیروئی نمی تواند آن را متوقف کند. کسانی که پول و ثروت زیادی دارند خیال می کنند که می توانند همه مشکلات را با پول حل کنند و آن قدر به مال این دنیا دلبستگی پیدا کرده اند که نمی خواهند فکر کنند روزی خواهند مرد، زیرا گذشتن از آن همه ثروت برایشان دردناک است. باید گفت همه این ها چه ترس از مرگ و چه بی قراری بعد از مرگ عزیزان و چه

سخت دل کردن از ثروت این دنیا، به خاطر این است که نمی دانیم بعد از مرگ چه پیش خواهد آمد، یعنی این که مرگ برای همه یک واقعه مجهول و اسرارآمیز جلوه می کند. درست است که مرگ سبب جدائی و دوری می شود ولی باید همیشه سعی کنیم با یادآوری زندگی و ذکر خوبی های شخص فوت کرده، به مرگ او معنا و مفهومی ببخشیم. با فکر کردن به گذشته اش حس می کنیم که در بین ما حضور دارد و خاطره اش را همیشه زنده نگاه می داریم. با این کار تا اندازه ای مرگ از آن صورت اسرارآمیز و ترسناک خارج شده و ما بهتر می توانیم آن را قبول کنیم. گرچه ما از مرگ تجربه ای شخصی نداریم ولی شاید از مرگ عزیزانمان تجربه داشته باشیم. در زندگی روزانه خود وقتی به هدفی که داریم نمی رسیم و با شکست مواجه می شویم، برای ما این خود یک تجربه و نشان کوچکی از مرگ می باشد.

مفهوم مرگ در عهد قدیم

همه این سؤالاتی که ما امروز از خود و یا از دیگران راجع به مرگ می پرسیم مثلاً بعد از مرگ چه خواهد شد؟ ... چرا نمی توانیم با مرگ بجنگیم؟ ... و خلاصه ماتم و شیون بعد از مرگ، از قدیم بوده و هنوز هم هست. در کتاب مقدس (عهد قدیم) می خوانیم که چطور حزقیال پادشاه اسرائیل وقتی فهمید که باید بمیرد، از ترس و ناراحتی گریست و به درگاه خداوند التماس کرد که: ای خدا، من هر چه در نظر تو خوب بوده انجام داده ام، پس چرا باید بمیرم؟ و یا یعقوب وقتی دانست که مرگش حتمی است تسلیم شده و وصیتش را کرد، زیرا می دانست کاری از دستش ساخته نیست بعد از او پسرانش هفت روز برایش نوحه گری کرده ماتم گرفتند. و اما ایوب از مرگ برداشت دیگری داشت. ایوب خودش از خداوند مرگ را می خواست، زیرا بعد از آن همه رنج و مشقتی که در زندگی خود دیده بود، می خواست به وسیله مرگ از درد و رنج زندگی رها شود و آرامش پیدا کند. (کتاب ایوب ۹:۶)

با خواندن چند سطری از مزمور ۸۸ که می گوید: «مرا در هاویه اسفل گذاشته ای، در ظلمت در ژرفیها» می فهمیم که چون مردم آن زمان هم نمی دانستند زندگی بعد از مرگ چگونه خواهد بود، مرگ برایشان جنبه ای تاریک و اسرارآمیز داشت. آنان برای این که مرگ از صورت اسرارآمیز بیرون آمده و کمی روشن تر شود، به فکر افتادند که معنی و مفهومی به مرگ بدهند و به این نتیجه رسیدند که کسی که مطابق کلام خدا زندگی نکند، مرتکب گناه شده و مجازاتش مرگ است. چنان که در کتاب حزقیال نبی می خوانیم:

هر که گناه کند / و خواهد مرد (کتاب حزقیال نبی ۲۰:۱۸)

البته مردم آن زمان می دیدند که عادلان و مقدسین هم می میرند، ولی ایمان داشتند که بین مرگ آنها با مرگ شریران تفاوت زیادی است، زیرا فکر می کردند که خداوند مقدسین و عادلان را در تاریکی رها نخواهد کرد. چنان که در مزمور ۱۶ می خوانیم:

زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد و قدوس خود را نخواهی
گذاشت که فساد را بیند. (مزمور ۱۶:۱۰)

علت وجود مرگ

گناه به وسیله یک انسان به جهان وارد شد و این گناه مرگ را به همراه
آورد... (رساله به رومیان ۵:۱۲)

برخلاف تصور غلط عده ای، بی شک خدا مرگ را نیافرید و از مرگ آفریده خود
خشنود نمی شود. زیرا خدا سرچشمه محبت و زندگی است و همه چیز را برای زندگی
آفریده و در مخلوقاتش اثری از مرگ وجود ندارد. این انسان بود که سبب مرگ خود
گردید، چون وقتی آدم و حوا به عهد خدا اطمینان نکرده، گناه ورزیدند از او دور شدند و
گناه آنها بود که به مرگ محکومشان ساخت. خدا بعد از آن که آدم مرتکب گناه شد، به او
گفت:

«... تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت». (سفر پیدایش ۳:۱۹)

رفتار مسیح در برابر مرگ دیگران

همان طور که ما در زندگی خود بارها با مرگ دوستان و افراد فامیل روبه رو شده ایم،
بی شک عیسی مسیح نیز در برابر این اتفاق قرار گرفته است، ولی آیا او نیز مانند ما در
برابر مرگ دوستان شیون و بی تابی می نمود؟ یا این که مرگ برای او معنی دیگری
داشت؟ برای این که پاسخ این سؤال را بیاییم به کتاب مقدس رجوع می کنیم در انجیل متی
می خوانیم:

سرپرست کنیسه پیش عیسی آمد و گفت: «دختر من همین الآن مرد، ولی
می دانم اگر تو بیائی و بر او دست بگذاری / او زنده خواهد شد». وقتی
عیسی مسیح به خانه سرپرست کنیسه رسید و مردم گریان و وحشت زده را

دید فرمود: «همه بیرون بروید، این دختر نمرده بلکه خواب است». سپس عیسی دست دختر را گرفت و او برخاست. (انجیل متی ۹: ۱۸-۲۶)

و باز در انجیل لوقا می‌خوانیم:

عیسی بیوه زنی را می‌بیند که تنها پسرش را از دست داده، و گریان به دنبال جنازه فرزندش روان است. دلش به حال آن زن می‌سوزد و می‌گوید: «دیگر گریه نکن» و به جوان مرده دستور می‌دهد که برخیزد. سپس آن مرده نشست و شروع به صحبت کرد (انجیل لوقا ۷: ۱۳-۱۷).

اکنون متن دیگری از انجیل یوحنا می‌خوانیم تا یک بار دیگر رفتار مسیح را در برابر مرگ ببینیم:

شخصی به نام ایلعازر، برادر مرتا و مریم، بیمار شد و مرد. وقتی عیسی مسیح این را شنید به شاگردانش گفت: «ایلعازر خوابیده است»، آنها گفتند: اگر خواب است بیدار می‌شود، شما چرا پیش او می‌روید؟ ولی آنها متوجه منظور مسیح نشدند و عیسی به طور واضح به آنها گفت: «ایلعازر مرده است»، سپس به دیدن او رفتند. به آنجا که رسیدند چهار روز بود که ایلعازر را دفن کرده بودند. خواهر ایلعازر به استقبال مسیح رفت و گفت: خداوندا، اگر تو اینجا بودی برادرم نمی‌مرد. ملاحظه می‌کنید که مرتا با چه ایمانی این حرف را زد. عیسی در جواب گفت: «برادرت باز زنده خواهد شد» مرتا گفت: آری می‌دانم در روز قیامت. ولی عیسی در جوابش گفت: «من قیامت و حیات هستم. کسی که به من ایمان بیاورد حتی اگر بمیرد، حیات خواهد داشت». عیسی مسیح بر سر قبر ایلعازر رفت و وقتی خواهران ایلعازر و مردم را گریان دید از دل آهی کشید و سخت متأثر شد و اشک از چشمانش سرازیر گشت. یهودیان فکر کردند در غم مرگ ایلعازر گریه می‌کند در حالی که این طور نبود. مسیح برای آن مردمی که ایمان نداشتند و نمی‌دانستند که او قیامت و حیات است گریه می‌کرد و زمانی که عیسی دستور داد سنگ قبر را بردارند، مرتا گفت: این کار را نکنید او حالا متعفن شده. اما مسیح گفت: «آیا به تو

نگفتم که اگر ایمان داشته باشی جلال خدا را خواهی دید؟» عیسی سپس پدر را شکر کرد و به ایلعازر دس «تور داد: برخیز و بیرون بیا». همین طور هم شد و ایلعازر زنده گشت (انجیل یوحنا باب ۱۱).

در این سه متن می بینیم که مسیح مرگ را به عنوان یک خواب توصیف کرده. عیسی با زنده کردن مردگان، بخصوص ایلعازر که چهار روز از مرگش گذشته و متعفن شده بود، تسلط خود را بر مرگ آشکارا نشان می دهد.

مسیح درباره مرگ خود سخن می گوید

برخلاف ما که دوست نداریم درباره مرگ خود فکر کنیم، عیسی مسیح بارها درباره مرگ خود سخن گفت. به عنوان مثال در انجیل مرقس، عیسی می گوید:

«... لازم است پسرانسان متحمل رنجهای زیادی شده و به وسیله رهبران و سران کاهنان و ملایان یهود طرد و کشته شود و پس از سه روز زنده گردد».
(انجیل مرقس ۸: ۳۱)

یقیناً می توان گفت که مسیح این اطلاعات را از مطالعه کتاب مقدس (عهد قدیم) که کلام خداست و در آن تولد استثنائی و رنج و مرگش را انبیائی چون اشعیا و حزقیال پیش بینی کرده بودند، به دست آورده بود. عیسی فهمید آن کسی که انبیا درباره ظهور و مرگش پیشگوئی کرده بودند، خود او می باشد. این پیشگوئیها روز به روز بیشتر براو آشکار می شد، زیرا که می دید عده زیادی از مردم با راهی که او برای انجام مأموریت خود انتخاب کرده مخالفند. مخالفان وی هر روز بیشتر با او مبارزه می کردند و از همین رفتار مردم بود که پی برد راهی که انتخاب کرده به مرگش منتهی می شود ولی با وجود این منصرف نشد و به راه خود ادامه داد. عیسی می دانست که در نقشه نجات خداوند قرار گرفته و باید بمیرد و رستاخیز کند تا نقشه نجات خداوند را به اوج خود برساند.

معنی و مفهوم مرگ عیسی

در انجیل یوحنا می خوانیم که عیسی می گوید:

«اکنون جان من در اضطراب است. چه بگویم؟ آیا بگویم: «ای پدر مرا از این ساعت برهان؟» اما برای همین منظور من به این ساعت رسیده ام».
(انجیل یوحنا ۱۲: ۲۷)

همان طور که دیدیم مسیح نیز که هم پسر خدا و هم انسانی کامل بود، جاننش از مرگ در اضطراب فرو رفت و با مرگ مبارزه کرد. با وجود این، از طبیعت خدائیش به نفع خود استفاده نکرد تا اضطرابش را از مرگ بکاهد، بلکه چون پی برد خواست پدر این است که مرگش سبب نجات بشر گردد، تسلیم شده و مرگ را پذیرفت و مثل هر انسانی مرد. در انجیل متی، عیسی می گوید:

«... ای پدر، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد آنچه اراده توست بشود». (انجیل متی ۲۶:۴۲)

و باز در انجیل یوحنا، می خوانیم:

... عیسی دانست که ساعتش رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود خاصان خود را که در این جهان محبت می نمود ایشان را تا به آخر محبت نمود. (انجیل یوحنا ۱۳:۱)



مسیح مرگ را به عنوان شهادت محبتش به بشر قبول کرد، نه به عنوان یک واقعه ناگوار و غم انگیز. برای نشان دادن این واقعیت، در انجیل یوحنا عیسی به سه نکته مهم اشاره می کند: اول اینکه جاننش را برای ما انسانها، فدا کرد؛ دوم اینکه اجباری برای مردن نداشت، بلکه به میل خود و با آزادی کامل مرگ را پذیرفت؛ و سرانجام اینکه مرگ را گذری برای پیوستن به پدر می دانست، نه پایان زندگی. نهایت محبت مسیح را در انجیل یوحنا می خوانیم که عیسی می گوید:

«کسی محبتی بزرگتر از این ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد». (انجیل یوحنا ۱۵:۱۳)

همه می دانیم که هیچ چیز در دنیا عزیزتر از جان نیست ولی عیسی مسیح حتی جان خود را به خاطر نجات بشریت فدا کرد. مسیح با زندگی و مرگش به همه آشکار کرد که خداوند فقط محبت است. چنان که یوحنا نیز در رساله اول خود می گوید:

... خدا/ محبت است. (رساله اول یوحنا ۴:۸)

از مطالبی که خواندیم پی می بریم که مسیح مرگ خود را جهت پاسخ گفتن به خواسته های پدر آسمانی لازم می دانست. البته این خواسته پدر را از خواندن کتاب مقدس و تعمق کردن در آن دریافت و این امر از شروع مأموریتش روز به روز بیشتر بر او آشکار گردید، تا این که مرگ را که نهایت محبتش نسبت به دوستان و حتی دشمنان بود، قبول نمود چون اطمینان داشت که نجات بشر خواسته پدر آسمانی است. مسیح از ما می خواهد که در زندگی مانند او باشیم چنان که در انجیل متی می گوید:

«اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند باید خود را / انکار کرده و صلیب خود را برداشته / از عقب من آید» . (انجیل متی ۲۴:۱۶)

البته مفهوم صلیب این نیست که همان صلیب چوبی را بر دوش گرفته و به دنبال مسیح برویم، بلکه مقصود مسیح از صلیب همان زندگی کردن با ایمان است، یعنی انسان در برابر سختیها و رنجها استوار باشد و با کمی ناراحتی ایمان خود را از دست ندهد. پس ما ایمانداران باید با دید ایمان به اتفاقات روزانه بنگریم تا بهتر بتوانیم با مشکلات مواجه شده حتی به معنی و مفهوم مرگ که یک واقعه ناگوار و دردناک است، پی ببریم و آن را قبول نمائیم. اصل مهم این است که بدانیم منظور از زندگی و مرگ چیست و با دید ایمان آن را جستجو نمائیم، چون مسیح راه را برای ما هموار نموده است. برای فهمیدن هدف زندگی و مرگ باید به کتاب مقدس مراجعه نمائیم و زندگی مان را که هدفش رسیدن به خداوند است بر روی آن پایه گذاری کنیم تا زندگی ما نیز مانند زندگی مسیح شهادتی برای محبت پدر باشد. آن وقت است که معنی مرگ عوض شده و برای ما هم به عنوان گذری به سوی خدا خواهد بود.

* * *

نیایش

خدایا، ما را یاری ده تا بتوانیم با ایمان به مفهوم عمیق مرگ که همان گذر از این زندگی و پیوستن به توست، پی ببریم. آمین.

* * *

مسیح می گوید : « من قیامت و حیات هستم »

* رستاخیز، دگرگونی زندگی است
* نشانه های رستاخیز در کتاب مقدس (عهد قدیم)
* تأیید و تحقق یافتن نبوت انبیا توسط عیسی مسیح
* ظهور مسیح پایه رستاخیز است
* «خوشابه حال آنانی که ندیده ایمان آورند»
* کسی نمی تواند عیسی را خدا بداند مگر به وسیله روح القدس
* کسانی که در ایمان به مسیح مرده اند برخوانند خاست
* راه رسیدن به زندگی نو در جلال خداوند
* نیایش

رستاخیز، دگرگونی زندگی است

اگر با دقت به زندگی و طبیعت بنگریم نشانه های بارزی از رستاخیز و دگرگونی زندگی خواهیم دید که ممکن است قبلاً به آن توجهی نکرده باشیم. حال چند نمونه از این دگرگونیها را در زندگی روزمره خود مشاهده کنیم. بعد از مدتی که زمین و درختان در یک خواب زمستانی فرو رفتند، در بهار همه طبیعت و نباتات زندگی نو و دوباره ای را شروع می کنند. ما ایرانیان شروع بهار را نوروز نامیده شادمان و مسرور می شویم و از دیدن شکوفه های درختان و بهار زندگی، لذت می بریم.

حال با تعریف سرگذشت جوانی که غرق در اعتیاد بود، نشان دیگری از دگرگونی زندگی را، ارائه می دهیم. او که صاحب زن و فرزند می باشد، تمام قدرت و اراده و عزت نفس خود را از دست داد و روز به روز به مرگ نزدیکتر می شد و همین امر سبب شد که همسر و فرزند و خوشبختی گذشته خود را از دست داد و خانواده اش متلاشی گردید. اما

همین جوان بعد از مدتی با کوشش اطرافیان به خود آمد و توانست از چنگال بی رحم اعتیاد رهایی یابد و سالم به سوی خانواده اش برگشت، خوشبختی از دست رفته را بازیافت و زندگی جدید و پر از امیدی را آغاز کرد.

نشانی دیگر از رستاخیز و دگرگونی، زندگی شخص بیماری است که امیدی به بهبود نداشت و از درد ورنج در عذاب بود تا سرانجام با تلاش و کوشش پزشکان شفا یافت. و یا این رستاخیز و دگرگونی زندگی را می توان در شخص دیگری مشاهده کرد که سالها در زندان با تنهائی و مشقت در سلولی تاریک محبوس بود و زمانی که مرگ را در دو قدمی خود احساس کرد، مورد عفو قرار گرفت و از زندان آزاد گردید.

حال بعد از بررسی زندگی این افراد می بینیم که رهایی آن مرد از اعتیاد و شفای آن شخص از بیماری و آزادی آن فرد از زندان، دگرگونی بزرگی است که سبب می شود آنان زندگی نوینی را شروع کنند. این چند نمونه که از رستاخیز ذکر شد جنبه فردی داشت ولی زمانی که ملتی در قید و تسلط ملت دیگری می باشد و تلاش می کند تا از قید زنجیر استعمار رهایی یابد، در آن وقت است که استقلال خود را به دست آورده و رستاخیز نموده زندگی جدید و آزادی را شروع می کند. این گونه رستاخیز است که جنبه همگانی دارد. از تمام این شرح حالها می توان سه نکته مهم را در نظر گرفت. اول این که انسان آن قدر به زندگی عشق و علاقه دارد که نمی خواهد آن را از دست بدهد. دوم این که همین عشق به زندگی باعث می شود که برای داشتن زندگی بهتر تلاش کند و سوم این که سعی می کند با تلاش و کوشش به هدف زندگی که ایده آل هراسان می باشد، برسد.

نشانه های رستاخیز در کتاب مقدس (عهد قدیم)

نشانه های رستاخیز و دگرگونیها را در زندگی روزمره خود دیدیم، همین تغییر و تحول نیز در زندگی قوم اسرائیل بود که سبب شد آنان بهتر بتوانند به وجود محبت خدا در زندگیشان واقف گشته، به معنی و مفهوم رستاخیز یعنی زندگی بهتری بپردازند. حال به چند نمونه از دگرگونیهای زندگی قوم اسرائیل اشاره می کنیم: خدا قوم اسرائیل را به وسیله موسی از ظلم مصریان نجات بخشید. آن قوم بعد از رهایی از آن همه بدبختی و بردگی به خداوند و موسی ایمان آوردند و همین دگرگونی یعنی آزاد شدن از اسارت در مصر و عبور از دریای سرخ و رسیدن به صحرای سینا برای آنان نشان بارزی از رستاخیز بود. حزقیال نبی به دگرگونی دیگری که از طرف خدا انجام شده و باعث شادمانی قوم اسرائیل گردید، اشاره می کند که این دگرگونی هم خود نشانی از رستاخیز می باشد. قوم اسرائیل

هنگامی که به دست بابلیها اسیر گردید از هیکل اورشلیم و از سرزمین خود (فلسطین) دور گشته در عذاب و رنج به سر می بردند و احساس می کردند که در غربت مرده اند. بنابراین خداوند بار دیگر آنها را از اسارت و غربت نجات بخشید و به سرزمین خود بازگرداند. چنان که در مزمور ۱۲۶ می خوانیم:

آنگاه دهان ما از خنده پر شد و زبان ما از ترنم. آنگاه در میان امتهای گفتند
که خداوند با ایشان کارهای عظیم کرده است. (مزمور ۱۲۶: ۲)

تجربه دیگری از رستاخیز را در کتاب اول پادشاهان می خوانیم:

پسر زنی که صاحبخانه ایلیا بود بیمار شد و مرد. زن پیش ایلیا آمد و به او گفت: ای مرد خدا، مگر من با توجه کرده ام که پیش من آمدی تا گناه مرا به یادم آوری و پسر مرا بکشی. پس ایلیا پسر را از زن گرفت و به بالاحانه برد و نزد خداوند دعا و استغاثه نموده گفت: ای خدای من، جان این پسر را به وی برگردان و خداوند آواز ایلیا را اجابت نمود و جان پسر به وی برگشت و او زنده شد. (کتاب اول پادشاهان ۱۷: ۱۷-۲۲)

و در کتاب دوم پادشاهان می خوانیم:

الیشع پسر مرده زنی را به زندگی برگرداند.
(کتاب دوم پادشاهان ۴: ۱۸-۲۷)

در این دو متن دیدیم که با قدرت خداوند و توسط انبیا این دو پسر که مرده بودند به زندگی پیشین خود برگشتند و این تجربه دیگری از رستاخیز است. اما در کتاب اشعیا و دانیال به نوع دیگری از رستاخیز که نهائی و جاودانی است، اشاره می شود:

مردگان تو زنده خواهند شد و جسد های من خواهند برخاست ...
(کتاب اشعیا نبی ۲۶: ۱۹)

و در کتاب دانیال نبی می خوانیم:

بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد اما اینان
به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی.
(کتاب دانیال نبی ۱۲: ۲)

در این دو متن صحبت از امید رستاخیز روز آخرت است، یعنی انبیا با الهام از خداوند توانستند بگویند که مردگان با جسم و روح زنده خواهند شد. ایوب می گوید:

من می دانم که خدای من زنده است و در ایام آخر بر زمین خواهد
برخاست. (کتاب ایوب ۱۹: ۲۵)

می بینیم ایوب بعد از آن همه رنج و عذابی که در زندگی خود تحمل نمود، ایمان و امیدش را از دست نداد بلکه اطمینان داشت که خداوند زنده است و او نیز در روز آخرت رستاخیز کرده و پاداش زندگی جاودانی را از خدا خواهد گرفت. بنابراین از چند متنی که از عهد قدیم خواندیم به این نتیجه می رسیم که معنی و مفهوم رستاخیز برای قوم اسرائیل تدریجاً روشن شد و فهمیدند که رستاخیز و عشق به زندگی، فقط نتیجه و ثمره اراده بشر نبوده، بلکه این عشق و میل به زندگی را خدا که دارای زندگی ابدی است در وجود بشر نهاده. چنان که در سفر تثنیه می گوید:

«... من تا ابد/آباد زنده هستم». (سفر تثنیه ۳۲: ۴۰)

تأیید و تحقق یافتن نبوت انبیا توسط عیسی مسیح

عیسی مسیح همان طور که بارها درباره مرگ خود سخن گفت، درباره رستاخیز خود نیز چندین بار صحبت نمود. در انجیل مرقس می خوانیم:

آنگاه عیسی به تعلیم شاگردان پرداخت و گفت: «لازم است پسرانسان
رحمت کشد و از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان طرد شود و کشته شده بعد
از سه روز زنده گردد». (انجیل مرقس ۸: ۳۱)

و باز در انجیل مرقس می خوانیم:

زیرا به شاگردان خود تعلیم داده می گفت «پسرانسان به دست مردم تسلیم
می شود و او را خواهند کشت و روز سوم برخواهد خاست». (انجیل مرقس ۹: ۳۱)

از این دو متن می فهمیم که عیسی مسیح می دانست که رستاخیزش بدون مرگ امکان پذیر نیست و این را از خواندن و تعمق کردن در کتاب مقدس (عهد قدیم) دریافته و از سرنوشت خود آگاه شده بود. در کتاب مقدس انبیائی چون اشعیا و ارمیا، تولد و

مرگ و رستاخیز مسیح را به طور روشن پیش بینی کرده بودند. مسیح خودش دریافته بود که مرگ و رستاخیزش در نقشه نجات خداوند جای بسیار مهمی دارد. به همین دلیل می خواست این حقیقت را به طریقی به مردم نیز بفهماند. از این رو در انجیل یوحنا می خوانیم:

فریسیان از مسیح پرسیدند: تو کی هستی که ما را از معبد دور می کنی، چه معجزه ای می کنی که ما بدانیم تو کی هستی؟ عیسی در جواب ایشان گفت: «این معبد را خراب کنید که من در سه روز آن را برپا خواهم نمود» یهودیان گفتند: ساختن این معبد چهل و شش سال طول کشیده است. تو چگونه می توانی آن را در سه روز بنا کنی؟ اما معبدی که عیسی از آن سخن می گفت بدن خودش بود که با مرگش خراب شد و با رستاخیزش دوباره آن را بنا کرد. (انجیل یوحنا ۲: ۱۸-۲۳)

در انجیل متی باب ۱۲ می خوانیم:

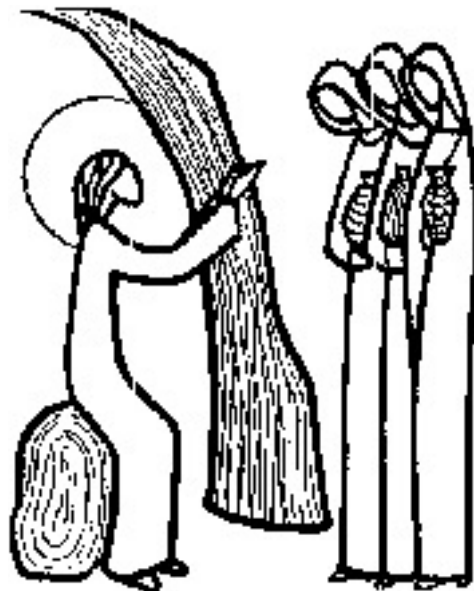
همچنان که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود. (انجیل متی ۱۲: ۴۰)

مسیح از داستان یونس استفاده کرد تا بتواند رستاخیز خود را برای مردم آشکار کند. عیسی از اتفاقات دیگری نیز که در زندگی مردم پیش می آمد استفاده می کرد تا به رستاخیز خود اشاره کند. مثلاً به ایلعازر و دختر رئیس کنیسه (که قبلاً شرح حالشان را در بحث ۱۴ نوشتیم) هنگامی که مرده بودند گفت: «برخیز»، زیرا مطمئن بود که خود او رستاخیز است و قدرت زندگی بخشیدن دارد و برای همین هم وقتی مرتا، خواهر ایلعازر گفت: استاد می دانم که برادرم در روز قیامت زنده خواهد شد، عیسی گفت: «من قیامت و حیات هستم».

ظهور مسیح پایه رستاخیز است

ظهور مسیح بعد از مرگ، سند و مدرک بسیار محکمی برای تأیید رستاخیز اوست. شاگردان مسیح بعد از مصلوب شدن او بسیار غمگین و مأیوس و نگران بودند زیرا سه روز از مرگ او گذشته بود و آنها امیدشان را از دست داده بودند. ولی بعد می بینیم که چطور تمام یأس و ناامیدی شاگردان، با ظاهر شدن مسیح در میان آنها، به ایمان مبدل

شد، زیرا مسیح واقعیت وجود خود را بعد از رستاخیز به همه نشان داد. او با نشان دادن دستها و پهلوی خود به آنها فهماند که همان مسیح مصلوب شده می باشد که رستاخیز کرده و شبیح یا رؤیا نیست، بلکه وجود حقیقت محض است، همان وجودی که بر مرگ غلبه کرده و رستاخیز نمود. ما در انجیل مرقس می خوانیم:



پس از پایان روز سبت
مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب
و سالومه به سر قبر رفتند. مرد
سفیدپوشی به آنان خبر داد که
اگر دنبال عیسای ناصری
مصلوب می گردید، او زنده
شده و در اینجا نیست. آنها از
مقبره بیرون آمدند و از سر قبر
گریختند زیرا ترس و وحشت
آنها را فرا گرفته بود و از ترس
به کسی هیچ نگفتند زیرا
می ترسیدند.

(انجیل مرقس ۱۶: ۱-۸)

در اینجا می بینیم که نه تنها پیام آن مرد سفیدپوش که گفت: زنده را در میان مردگان جستجو نکنید، برای آنان کافی نبود، و دیدن قبر خالی مسیح نیز باعث نشد که آن سه زن نشد به رستاخیز مسیح ایمان بیاورند. حتی می خوانیم که شاگردان مسیح هم وقتی مژده رستاخیز و ظهور مسیح را از مریم مجدلیه شنیدند، باور نکردند. در انجیل مرقس در این باره آمده است:

عیسی پس از رستاخیز خود، در سحرگاه روز اول هفته قبل از همه به مریم مجدلیه ظاهر شد. مریم رفت و این خبر را به شاگردان که غمگین و گریان بودند رسانید. اما آنها باور نکردند که عیسی زنده شده و به مریم ظاهر گشته بود. (انجیل مرقس ۱۶: ۱-۸)

حتی توما که یکی از حواریون مسیح بود، وقتی از شاگردان شنید که مسیح زنده شده گفت: تا علامت میخها را در دستهایش نبینم و انگشت خود را در جای میخها نگذارم و تا دست خود را در پهلویش ننهیم، ایمان نخواهم آورد. (انجیل یوحنا ۲۰: ۲۴ و ۲۵)



در این سه متن یک نکته مشترک وجود دارد و آن این است که تا وقتی مریم مجدلیه و شاگردان و توما، عیسی مسیح را شخصاً ملاقات نکردند و کلام او را نشنیدند، رستاخیزش را باور نکردند و ایمان نیاوردند. ولی عیسی آنها را در نگرانی و سرگردانی رها نکرد و خود پیشقدم شد و بعد از رستاخیز، خیلی واضح و آشکار در میانشان ظاهر گشت. حال به چند متن از ظهور مسیح که باعث شد مریم مجدلیه، شاگردان و توما به رستاخیز او ایمان آورند، اشاره می کنیم:

عیسی گفت: «ای مریم.» مریم برگشت و گفت: ربونی (یعنی ای استاد). عیسی به او گفت: «به من دست نزن زیرا هنوز به نزد پدر بالا نرفته ام اما پیش برادران من برو و به آنان بگو که اکنون پیش پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا می روم.» مریم مجدلیه پیش شاگردان رفت و به آنها گفت: من خداوند را دیده ام. و سپس پیغام او را به آنان رسانید. (انجیل یوحنا ۲۰: ۱۶-۱۸)

مریم زمانی به رستاخیز مسیح ایمان آورد که شخصاً با او ملاقات کرد و کلام او را شنید. باز هم در انجیل یوحنا می خوانیم:

در غروب روز یکشنبه وقتی شاگردان از ترس یهودیان در پشت درهای بسته به دورهم جمع شده بودند عیسی آمده در میان آنان ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد» و بعد دستها و پهلوی خود را به آنان نشان داد. وقتی شاگردان، خداوند را دیدند بسیار شاد شدند. (انجیل یوحنا ۲۰: ۱۹ و ۲۰)

اما توما که سرسختانه اصرار داشت که تا مسیح را به چشم خود نبیند باور نمی کند، همین که با مسیح روبه رو شد و کلام او را شنید فوراً به رستاخیز او ایمان آورد. عیسی به توما گفت:

«انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین؛ دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی ایمان مباش بلکه ایمان دار». توما گفت: ای خداوند من و ای خدای من. (انجیل یوحنا ۲۰: ۲۷ و ۲۸)

همان طور که خواندیم مریم مجدلیه، شاگردان و بخصوص توما در ایمان به رستاخیز مسیح دچار شک و تردید بودند ولی زمانی که شخصاً با مسیح ملاقات کردند و کلام او را شنیدند، به رستاخیزش ایمان آوردند. بنابراین از خواندن و تعمق کردن در متون فوق به این سه اصل مهم پی می بریم:

- ۱- مسیح خودش گام اول را برمی دارد و در میان شاگردان ظهور می کند.
- ۲- شاگردان، مسیح را شناخته و سپس به رستاخیزش ایمان می آورند.
- ۳- بعد از ایمان آوردن، مأموریت خود را که شهادت دادن به رستاخیز مسیح بود، آغاز کردند.

«خوشا به حال آنانی که ندیده ایمان آورند»

این گفته عیسی مسیح در جواب توما بیانگر این است که ایمان به رستاخیز مسیح نباید به دلیل دیدن و لمس کردن باشد، بلکه باید از ایمانی عمیق و قلبی سرچشمه گیرد که البته چنین ایمانی داده روح القدس است.

کسی نمی تواند عیسی را خدا بداند مگر به وسیله روح القدس

در انجیل یوحنا عیسی مسیح چنین وعده می دهد:

«من از پدر درخواست خواهم کرد و او پشتیبان دیگری به شما خواهد داد که همیشه با شما بماند یعنی همان روح راستی که در شما خواهد بود». (انجیل یوحنا ۱۴: ۱۶ و ۱۷)

باز در همین انجیل مسیح می گوید:

«من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم / او را نزد شما می فرستم ... ولیکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد». (انجیل یوحنا ۱۶: ۷ و ۱۳)

از دو متن فوق پیداست که مسیح وعده می دهد که تسلی دهنده ای خواهد فرستاد و آن تسلی دهنده را روح راستی، که همان روح القدس می باشد، معرفی می کند و حتی کار و فعالیت آن را هم مشخص می نماید: او ایمانداران را «به حقیقت رهبری می کند»، حقیقتی که با رستاخیز مسیح ثابت گردید. وعده مسیح که گفت: تسلی دهنده ای برایتان می فرستم، در روز پنطیکاست یعنی ۵۰ روز بعد از عید گذر (عید پاک) به وقوع پیوست:

همه از روح القدس برگشتند و پطرس، یکی از شاگردان مسیح، بعد از پذیرفتن روح القدس برخاست و با صدای بلند گفت: ای مردان اسرائیلی، عیسی ناصری که شما او را مصلوب کردید خداوند او را زنده کرد و همه باید بدانید که خدا این عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح کرده است. (اعمال رسولان باب ۲)

از خواندن این متن، درمی یابیم که شاگردان تا زمانی که روح القدس بر آنها نازل نشده بود نمی توانستند با جرأت شهادت دهند زیرا که ایمانشان آن قدر محکم نبود، ولی با آمدن روح القدس زندگیشان دگرگون گشت و دیگر ترسی از ایمان خود نسبت به مسیح نداشتند، بلکه با کمال جرأت و با ایمانی مستحکم، به رستاخیز مسیح شهادت دادند و این دگرگونی فعالیت روح القدس را در شاگردان نشان می دهد. به کمک قدرت روح القدس است که توانستند به این حقیقت بزرگ یعنی رستاخیز مسیح پی ببرند و شهادت دهند که مسیح خداوند است.

کسانی که در ایمان به مسیح مرده اند برخوانند خاست

همه ما امروز در نگرانی و ناامیدی به سر می بریم و نمی دانیم که زندگی ما بعد از مرگ چه خواهد شد. این سؤالی بود که مسیحیان اولیه نیز در زمان پولس رسول داشتند. پولس رسول در رساله اول خود به قرنطیان این سؤال را چنین جواب داد:

اگر قیامت مردگان وجود نداشته باشد پس مسیح هم زنده نشده است. اما در حقیقت مسیح پس از مرگ زنده شد و اولین کسی است که از میان مردگان برخاسته است و همان طور که همه آدمیان به خاطر همبستگی با آدم می میرند (آدم اول که با گناه، مرگ را به همراه آورد) تمام کسانی که با مسیح متحدند زنده خواهند شد. (رساله اول به قرنطیان ۱۳:۱۵ و ۲۰ و ۲۲)

پولس هنگامی که با چنین سؤالاتی روبه رو می شد، با تعمق کردن و اندیشیدن در زندگی و مرگ و رستاخیز مسیح جواب آنان را از ایمانی که به رستاخیز مسیح داشت،

می داد زیرا پولس می دانست که رستاخیز مسیح فقط برای خود مسیح نبود بلکه این یک دگرگونی عظیمی بود تا همه بشریت بتواند در این رستاخیز شرکت کند. باز هم پولس رسول در همین رساله می گوید:

زیرا چنان که مرگ به وسیله یک انسان (آدم) آمد همان طور قیامت از مردگان نیز به وسیله یک انسان دیگر (مسیح) فرا رسید.
(رساله اول به قرنتیان ۱۵: ۲۱)

عیسی مسیح که خداوند است انسان شد و به خاطر نجات ما از گناه و مرگ، مرد و رستاخیز کرد و زندگی جدیدی را به ما بخشید.

راه رسیدن به زندگی جدید در جلال خداوند

با وجود این که ایمان داریم مسیح رستاخیز کرده و به جلال خود، (یعنی به اتحاد کامل با پدر)، رسیده و برای ما زندگی جدیدی را آغاز نموده، ولی نباید فراموش کرد که ما هنوز در راه هستیم و به جلال و آزادی از تمام قید و بند گناه نرسیده ایم. همین امید به ظهور دوباره عیسی مسیح و رسیدن به آن آزادی و جلال مطلق باید ما را به راهی که مسیح طی نمود، رهبری نماید. چنان که مسیح می گوید:

«اگر کسی بخواهد پیروی من کند باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته از عقب من آید».
(انجیل متی ۱۶: ۲۴)

حال برای روشن شدن این مطلب به رساله پولس به کولسیان مراجعه می کنیم:

مگر شما با مسیح زنده نشده اید؟ پس در این صورت شما باید به چیزهای آسمانی دل ببندید. درباره آنچه در عالم بالا است ببندید، نه به آنچه بر روی زمین است، زیرا شما مرده اید و زندگی شما اکنون با مسیح در خدا پنهان است. وقتی مسیح که زندگی ماست ظهور کند، شما نیز با او در شکوه و جلال ظهور خواهید کرد.
(رساله به کولسیان ۳: ۱-۴)

پولس می گوید: مگر شما با مسیح زنده نشده اید؟ در جواب می توان گفت: آری ما با تعمید خود با مسیح زنده شده ایم و ایمان به جلالش داریم ولی منتظر روزی هستیم که دوباره ظهور کند و با ظهورش زندگی جدید ما به کمال برسد. زیبایی، ثروت و خوشیهای این جهان نباید ما را بفریبد زیرا ما که با تعمید از برگزیدگان خداوند شده ایم، در این دنیا مسافریم و نباید دل به این جهان ببندیم، بلکه باید همیشه در جستجوی خداوند

باشیم. ای عزیزان، این کاملاً درست است که شرایط زندگی یک فرد مسیحی، طبق گفته پولس رسول، مشکل است ولی نباید فراموش کنیم که تنها نیستیم. پس ترس و دلهره نداشته باشیم، زیرا طبق وعده‌ای که مسیح به ما داد مدافع فعال و مؤثری برایمان فرستاد و آن، روح القدس است. همان‌طور که خواندیم، شاگردان مسیح نیز تا زمانی که روح القدس را نپذیرفته بودند، در ترس و اضطراب به سر می بردند. ولی زمانی که روح القدس بر آنها نازل شد دیگر از نگرانی آزاد شده و مأموریت خود را شروع کردند و این مأموریت حتی تا پای مرگ نیز ادامه یافت، زیرا به خداوند اتکا کرده بودند. البته روح القدس^{۱۰} را با راز تعمید و راز میرون که ما را در زندگی نو استوار می کند، پذیرفته ایم و عضو جماعت ایمانداران یعنی کلیسا شده ایم و باید بدانیم که عیسی مسیح که رستائیز کرده همیشه در بین جماعت ایمانداران حضور دارد زیرا که خود می گوید:

« زیرا هر جا که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند من آنجا در میان آنان هستم » .
(انجیل متی ۱۸: ۲۰)

این دعوتی است از طرف مسیح برای تمام ایمانداران و برای همین است که ما مسیحیان، یکشنبه‌ها برای برگزاری مراسم دعا و نیایش در کلیسا به دور هم جمع می شویم. همچنین یک هفته قبل از عید گذر (پاک) که آن را هفته مقدس می نامیم مراسمی به یادبود مرگ و رستائیز مسیح برگزار می کنیم. هدف ما از شرکت در این مراسم باید این باشد که از حضور مسیح در میان خود بهتر آگاهی یابیم و وقتی با مسیح ملاقات کردیم، همانند مریم مجدلیه و شاگردان مسیح شاهدان مرگ و رستائیز او باشیم. مسیح ما را این چنین به شهادت دادن دعوت می کند:

« پس رفته و همه / متها را شاگرد سازید » . (انجیل متی ۲۸: ۱۹)

* * *

نیایش

خداوندا، راه صلیب دشوار و عذاب آور است، اما می دانیم که تنها راه رسیدن به رستائیز می باشد. پس از تو تمنا داریم در این راه، یار و یاور ما باشی. آمین.

* * *

۱۰ - به بحث راز تعمید و راز میرون مراجعه کنید.

مسیح به شمعون می گوید :
« تو پطرس هستی و من بر این صخره
کلیسای خود را بنا می کنم و نیروهای مرگ
هرگز بر آن چیره نخواهند شد »

* برداشت امروز ما از کلیسا
* معنی لغوی کلمه کلیسا
* کلیسا به خواست خداوند بوجود آمده است
* مسیح محور کلیساست
* رابطه مرگ مسیح با کلیسا
* رابطه رستاخیز مسیح با کلیسا
* ارتباط بین کلیسا و روح القدس
* کلیسا از دیدگاه پولس رسول
* مسیح می گوید : « بروید و همه امتها را شاگرد سازید »
* نیایش

برداشت امروز ما از کلیسا

برای ما مسیحیان کلیسا کلمه ای است بسیار آشنا که روزهای یکشنبه را به یاد می آورد. در روزهای یکشنبه و بخصوص ایام عید برای شرکت در نماز با خانواده خود به کلیسا می رویم. اما باید گفت که عده ای از ما زمانی به یاد کلیسا می افتیم که به آن احتیاج پیدا می کنیم، مثل روزهای تعمید، عروسی، عزاداری و غیره. گاهی نیز انگیزه ما برای رفتن به کلیسا روشن کردن شمع و یا سر بردن گوسفند به عنوان قربانی می باشد و با انجام این کارها خود را راضی می کنیم که به کلیسا رفته و به تمام وظایف خود عمل

نموده ایم. گذشته از اینها تصور می کنیم که اسقف، کشیشان، راهبان و راهبه ها، مسؤول انجام تمام کارهای کلیسا می باشند و ما نقشی در مسؤولیت کلیسا نداریم و در نتیجه نسبت به امور کلیسا بی تفاوت می مانیم. جالب این که توقع داریم کلیسا همه مشکلات زندگی، اعم از مادی و معنوی و حتی مشکل زبان و ملیت ما را به عهده گرفته برطرف سازد و حتی انتظار داریم ورزشگاهها، مدارس و باشگاههای مختلفی برای ما بسازد.

البته لازم به ذکر است که عده ای از مردم بخصوص جوانان از مسؤولین کلیسا می خواهند به آنان تعالیم مسیح را بیاموزند و تغییراتی در نحوه اجرای بعضی آداب و سنن قدیمی بوجود آورند تا آنها بتوانند با شناخت و آگاهی بیشتر و بهتر در راه خدمت به مسیح، در کلیسا مسؤولیت بپذیرند.

بنابراین می توان گفت برداشتی که ما امروزه از کلیسا داریم کلاً در این چند جمله خلاصه می شود: کلیسا را بیشتر به عنوان ساختمان آن می شناسیم و از آن انتظار داریم که سازمانی برای رفع مشکلات زندگی ما باشد و به کارهای مذهبی، خانوادگی، اجتماعی و ملی ما برسد. در ضمن کلیسا را جایی برای نذر و نیاز خود می دانیم. ولی باید پرسید آیا این است مفهوم صحیح کلیسا؟

معنی لغوی کلمه کلیسا

ریشه کلمه کلیسا از لغت «اگلیزا» گرفته شده که به زبان یونانی به جمع کسانی اطلاق می گشت که برای اجتماع در یک جا دعوت می شدند. این لغت در حدود دویست سال قبل از تولد مسیح، زمانی که کتاب مقدس از زبان عبری به یونانی ترجمه شد، برای قوم اسرائیل، که به خواست خدا به صورت اجتماع ایمانداران درآمده بود، به کار برده شد. از آن به بعد این کلمه معنی مذهبی به خود گرفت.

کلیسا به خواست خدا به وجود آمده است

حال ببینیم چگونه خدا کلیسا (اجتماع ایمانداران) را به وجود آورد. ما از خواندن کتاب مقدس در می یابیم که کلیسا به خواست و میل بشر درست نشده، بلکه خدا آن را بوجود آورده است. برای روشن شدن این مطلب متونی را از عهد قدیم خوانده مورد بررسی قرار می دهیم. در سفر پیدایش می خوانیم:

«خداوند به ابرام گفت: از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود

تورا برکت دهم و نام تورا بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود». (سفر پیدایش ۱۲: ۱-۲)

برای اثبات و درک بهتر این موضوع که کلیسا به خواست خدا بوجود آمده است، چند باب از سفر خروج را مطالعه می‌نمائیم.

چون فرعون با قوم خدا بدرفتاری کرده به ایشان ظلم می‌نمود و این کار ممکن بود سبب پراکندگی قوم شود، پس خداوند موسی را انتخاب کرد و به او مأموریت داد تا قوم اسرائیل را از مصر بیرون برده و از پراکندگی آن جلوگیری نماید (باب ۳). در همین باب آیه ۱۲ می‌خوانیم که خدا از قوم اسرائیل دعوت می‌کند تا همه در یک جا جمع شده او را عبادت نمایند. این امر نشان دهنده علاقه خدا به تشکیل جماعت ایمانداران می‌باشد. در کتاب مقدس به متون بسیاری برمی‌خوریم که نشان می‌دهد خداوند هر وقت می‌بیند اجتماع ایمانداران دچار تزلزل و دشواری گشته است فوراً به یاری آنها می‌شتابد. مثلاً در بابهای ۱۵ و ۱۶ سفر خروج می‌خوانیم هنگامی که یهودیان در صحرای سینا گرسنه و تشنه شدند، از این که موسی آنها را از مصر بیرون آورده بود ناراحت شدند زیرا این گرسنگی و تشنگی ممکن بود سبب گردد که اجتماعشان به نابودی کشانده شود. از این رو خداوند به آنها «من» و آب داد تا از هلاکت رهایی یابند و بدانند که خداوند همیشه از اجتماع آنها مواظبت می‌کند و آنان را دوست دارد. برای نجات اجتماعشان از گمراهی، خداوند ده فرمان را به آنها داد تا به وسیله این ده فرمان او را بشناسند و با شناختن و اتحاد با او، در امنیت کامل با گامهای استوار پیش بروند (باب ۲۰). اما همین قوم زمانی که موسی برای عبادت به کوه رفته بود، به هارون برادر موسی شکایت بردند که موسی ما را ترک گفته، رها کرده است. بنابراین از هارون خواستند که چاره‌ای بیاندیشد. آن وقت طلاهای خود را جمع کرده گوساله‌ای طلایی ساختند و آن را سجده کردند. در نتیجه در همان روزها عده زیادی از آنها مردند (باب ۳۲). بنابراین می‌توان گفت که علت نابودی اجتماعشان، بی‌ایمانی و جایگزین کردن بت به جای خدای حقیقی بوده است. ولی خداوند باز به یاری آنها شتافته موسی را پیش آنها برگرداند تا بار دیگر آنها را از بت پرستی نجات دهد و اجتماعشان برقرار بماند. خداوند این بار نیز مشاهده نمود که اجتماع از طریق دیگری در حال نابودی است.

بعدها هنگامی که شبانان دروغین باعث پراکندگی اجتماع شدند، خداوند توسط حزقیال نبی به آنان گفت:

«وای بر شبانان اسرائیل که خویشتن را می‌چرانند و گله را نمی‌چرانند و

به فکر آن نیستند ... پس گله بدون شبان پراکنده و آواره می شود. و خداوند می فرماید: به حیات خود قسم که اگر گله من به تاراج رود، من به ضد شبانان هستم. گوسفندان خود را از دست ایشان خواهم طلبید و از بلاها خواهم رهانید و آنها را از کشورها جمع خواهم نمود و به زمین خودشان خواهم آورد. و من شبان آنها و آنها گوسفندان من خواهند بود و خاندان اسرائیل خواهند دانست که من یهوه، خدای ایشان و ایشان قوم من می باشند». (حزقیال نبی باب ۳۴)

با خواندن مطالب فوق به این نکته پی می بریم که بوجود آمدن کلیسا (اجتماع ایمانداران) خواست خدا بوده است و برای پیشبرد این اجتماع، خداوند برحسب عهد و پیمانی که با ابراهیم، پدر ایمانداران، بسته است، به قول خود وفا خواهد کرد و همیشه از این اجتماع مواظبت کرده آنان را از خطر پراکندگی و نابودی نجات خواهد بخشید.

مسیح محور کلیسا است

به طوری که خواندیم، خداوند اشخاصی را مانند ابراهیم، موسی، حزقیال و غیره از میان توده مردم انتخاب نمود و به آنها مأموریت داد تا با تلاش و کوشش، پیام وی را به یهودیان برسانند و اجتماعی از مردم ایماندار تشکیل دهند. مسیح نیز برای ادامه دادن به راه خدا و برای این که بتواند این اجتماع را استوار نگاهداشته، آن را گسترش دهد، از میان مردم عده ای را دعوت می کند تا آنها بتوانند در نگاهداری و پیشبرد این اجتماع، سهمی داشته باشند، چنان که در انجیل متی می خوانیم:

وقتی عیسی در کنار دریای جلیل قدم می زد دو برادر یعنی شمعون ملقب به پطرس و برادرش آندریاس را دید که تور به دریا می انداختند زیرا آنها ماهیگیر بودند. عیسی به ایشان فرمود: «دنبال من بیائید تا شما را صیاد مردم گردانم» آن دو نفر فوراً تورهایشان را گذاشته به دنبال او رفتند. (انجیل متی ۴: ۱۸-۲۰)

در همین باب می خوانیم که مسیح از دو برادر دیگر نیز به نام یعقوب و یوحنا که آنها هم ماهیگیر بودند دعوت می نماید تا به دنبالش بروند و آنها نیز پذیرفته به دنبال او رفتند. مسیح به دعوت خود همچنان ادامه می دهد تا این که از میان توده مردم دوازده نفر را به عنوان حواری انتخاب می کند، چنان که در انجیل لوقا می خوانیم:

در آن ایام عیسی برای دعا به کوهستان رفت و شب را با دعا به درگاه خدا به صبح رسانید. وقتی سپیده صبح دمید شاگردان خود را احضار کرد و از میان آنان دوازده نفر را انتخاب کرد که آنها را رسول نامید: شمعون که به اولقب پطرس داد و آندریاس برادر او، یعقوب و یوحنا، فیلیپس و بارتولما، متی و توما، یعقوب پسر حلفی و شمعون معروف به فدائی، یهودا پسر یعقوب و یهودای اسخریوطی که خائن از کار درآمد.

(انجیل لوقا ۶: ۱۲-۱۶)

چنان که مشاهده می شود، وقتی مسیح از شاگردان دعوت می کند، آنها فوراً دعوت او را پذیرفته به دنبالش می روند. نکته مهمی که در اینجا جلب توجه می کند این است که مسیح از مردم می خواهد که به دنبالش بیایند زیرا خود او محور و پایه اصلی زندگی ما می باشد. مسیح دوازده خواری را انتخاب نمود و به آنها مأموریت داد که پیام او را پخش کنند. ولی می دانیم که مسیح برای گسترش اجتماع خود از مردم دیگر غافل نبوده و به فکر همه آنان می باشد و خود پیشقدم شده از طبقات مختلف یهودی و حتی بیگانگان و خطاکاران یعنی آنانی که هنوز از اجتماع وی نبودند، دعوت می کند که پیش او بیایند و به اجتماعش بپیوندند. این امر ثابت می کند که در این اجتماع جدید مسیح، همه سهیم اند. برای تأیید این مطلب به متونی چند از انجیل اشاره می کنیم:

در انجیل لوقا می خوانیم که عیسی به مردی باجگیر و بدنام به اسم زکی که توبه نموده و به عیسی ایمان آورده بود، می گوید:

«امروز نجات در این خانه پیدا شد زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است، زیرا که پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد».

(انجیل لوقا ۱۹: ۹)

همچنین زمانی که فریسیان زنی را در حین عمل زنا گرفته می خواستند او را سنگسار کنند، عیسی گفت:

«هر که از میان شما گناه ندارد اول به سنگ اندازد».

(انجیل یوحنا ۸: ۷)

اما در آن جمع کسی پیدا نشد که این کار را بکند، پس عیسی آن زن را بخشید و از او خواست که دیگر گناه نکند. این کار مسیح، راه پیوستن آن زن به اجتماع ایمانداران را هموار ساخت. در جواب فریسیانی که از رفتار محبت آمیز وی نسبت به خطاکاران و دعوت آنان به اجتماع خود ایراد می گرفتند، می گوید:

«بیماران احتیاج به طبیب دارند، نه تندرستان. من آمده‌ام خطاکاران را دعوت نمایم نه پرهیزکاران را».
(انجیل مرقس ۲: ۱۷)

ملاحظه می‌کنیم که مسیح برای تشکیل اجتماع جدید خویش تنها به دعوت از یهودیان اکتفا نمی‌کند، بلکه برایش مهم است که از غیریهودیان نیز دعوت نماید تا به اجتماعش بپیوندند. چنان که مسیح در انجیل یوحنا می‌گوید:

«وگوسفندان دیگری هم داریم که از این گله نیستند، باید آنها را نیز بیاورم. آنها صدای مرا خواهند شنید، و یک گله و یک شبان خواهند شد».
(انجیل یوحنا ۱۰: ۱۶)

حال برای تأیید این موضوع که مسیح از غیریهودیان هم برای تشکیل اجتماعش دعوت می‌کند، متنی از انجیل متی را می‌خوانیم:

یک افسر رومی (غیریهودی)، که غلامش مریض بود، از مسیح خواست تا او را شفا دهد و مسیح درخواست او را پذیرفت و غلام او را شفا داد.
(انجیل متی ۸: ۵-۱۳)



باز در انجیل یوحنا می‌خوانیم که مسیح با زنی سامری صحبت می‌کند و حتی از او آب می‌خواهد و آن زن از رفتار مسیح تعجب می‌کند زیرا یهودیان با سامریان معاشرت نداشتند و معتقد بودند که سامریان از نژاد اصیل نمی‌باشند (باب ۴). اما مسیح با این عمل می‌خواهد به همه بفهماند که هیچ‌کس از محبت و شرکت کردن در اجتماع وی محروم نیست. عیسی مسیح علاوه بر کارهایی که ذکر کردیم، اعمال دیگری نیز انجام داد که باعث شد مردم بیشتر به دورش گرد آیند، مثل غذا دادن به گرسنگان، شفا بخشیدن بیماران و غیره...

رابطه مرگ مسیح با کلیسا

چنان که اشاره شد مسیح با شفا دادن بیماران، بینا نمودن کوران، آمرزش گناهان و دادن تعالیم انجیل و کلاً با روش زندگی خویش، پایه تشکیل اجتماع جدیدی را بنا نهاد که مردم را به سوی خود جذب نمود. ولی وقتی رفتار مردم را نسبت به دعوت خود برای تشکیل این اجتماع دید، بسیار متأثر گشت، از این رو در انجیل لوقا به اورشلیم می گوید:

«ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای شهری که پیامبران را می کشی و آنانی را که پیش تو فرستاده می شوند سنگسار می کنی! چه بسیار آرزو داشته ام مانند مرغی که جوجه های خود را زیر پر و بالش می گیرد فرزندان تو را به دور خود جمع کنم، اما نخواستی».

(انجیل لوقا ۱۳:۳۴)

مسیح از مشاهده رفتار خصمانه قوم اسرائیل نسبت به خود متأثر شد، اما مایوس نگشت و از هدف خود یعنی تلاش برای بوجود آوردن اجتماعی جدید منصرف نشد، به طوری که برای تشکیل و دوام این اجتماع از جان خود نیز گذشت. به همین دلیل همیشه نزد شاگردان به مرگ خود اشاره کرده می گفت: «محبتی بزرگتر و بالاتر از این نیست که انسان جانش را فدای دیگران بنماید» و این محبت بود که باعث برقراری اجتماعی نوین گردید. در انجیل یوحنا مسیح به مرگ خود که باعث بوجود آمدن اجتماع ایمانداران گشت، بدین گونه اشاره می کند:

«من شبان نیکو هستم همان طور که پدر مرا می شناسد، من هم پدر را می شناسم و من جان خود را در راه گوسفندان فدا می سازم ... پدرم مرا دوست دارد زیرا من جان خود را فدا می کنم تا آن را بار دیگر بازیابم».

(انجیل یوحنا ۱۰:۱۱ و ۱۵ و ۱۷)

باز در انجیل متی می خوانیم که مسیح از شاگردانش سؤال می کند:

«شما مرا کی می دانید؟» شمعون پطرس جواب داد: تو مسیح، پسر خدای زنده هستی. آنگاه عیسی گفت: «... تو پطرس هستی و من بر این صخره کلیسای خود را بنا می کنم» و بلافاصله اضافه می کند: «پسرانسان باید رنج بکشد و بمیرد و روز سوم زنده گردد».

(انجیل متی ۱۶:۱۵-۲۲)

مسیح زندگی خود را فدا کرد تا کلیسا (اجتماع ایمانداران) برقرار و مستحکم باقی

بماند. در این متن روشن است که مسیح به پطرس مأموریت خاص و مهمی در بنیاد نهادن کلیسا می‌دهد، همان مأموریتی که باعث شهادت پطرس در حدود سال ۶۷ میلادی گشت. پطرس به هنگام شهادت گفت که لایق آن نیست که مثل مسیح کشته شود. پس او را وارونه بر روی صلیب میخکوب کردند و به شهادت رساندند. از همان دوران تا به امروز مأموریت و مسؤولیت پطرس به جانشینانش انتقال یافته است. برای درک بهتر ارتباط مرگ مسیح با برقراری اجتماع ایمانداران متنی دیگر از انجیل متی را می‌خوانیم:

شام هنوز تمام نشده بود که عیسی نان را برداشت و پس از شکرگزاری آن را پاره کرده به شاگردان داد و گفت: «بگیرید و بخورید، این است بدن من» آنگاه پیاله را برداشت و پس از شکرگزاری آن را به شاگردان داد و گفت: «همه شما از این بنوشید زیرا این است خون من که اجرای پیمان تازه را تأیید می‌کند و برای آمرزش گناهان بسیاری ریخته می‌شود».
(انجیل متی ۲۶:۲۶-۲۸)

مسیح شام آخر را با دوازده شاگرد خود خورد و با عطای جسم و خون خود، به مرگ خویش اشاره کرد. وی، با خون خود پیمان جدیدی بست تا اجتماع جدید ایمانداران یعنی کلیسا را استوار و پایدار گرداند.

رابطه رستاخیز مسیح با کلیسا

حال ببینیم مرگ مسیح در زندگی ایمانداران و بخصوص شاگردان عملاً چه نتیجه‌ای داشت. هنگامی که مسیح بر صلیب بود، از دوازده شاگرد او تنها کوچکترین آنها یعنی یوحنا در پای صلیب حضور داشت و بقیه شاگردان با از دست دادن مسیح به قدری مأیوس و ناامید گشتند که پراکنده شدند. اما عیسی مسیح بعد از مرگش رستاخیز نمود و به دفعات بر شاگردان ظاهر گشت تا اجتماع آنان را که در حال از هم گسیختن بود، دوباره جمع آورد (انجیل یوحنا ۲۰:۱۹-۲۹ و انجیل لوقا باب ۲۴). برای این که ارتباط رستاخیز مسیح با جماعت ایمانداران را روشن تر بیان کنیم، باب ۲۱ انجیل یوحنا را خوانده و تفسیر می‌نمائیم:

چندی بعد عیسی در کنار دریای طبری به بار دیگر خود را به شاگردان ظاهر ساخت. (آیه ۱)

مسیح اولین کاری که بعد از رستخیزش می کند این است که برای جمع آوری شاگردان به دور خود، پیش آنها می رود.

شمعون پطرس و تومای ملقب به دو قلو و نتنائیل که اهل قانای جلیل بود و دو پسر زبدی و دو شاگرد دیگر در آنجا بودند. شمعون پطرس به آنها گفت: من می خواهم به ماهیگیری بروم. آنها گفتند: ما هم با تو می آئیم. پس آنها به راه افتاده سوار قایقی شدند. (آیات ۳ و ۲)

آنچه از این جملات درمی یابیم این است که شاگردان با مرگ مسیح، فکر کردند که دیگر برای همیشه او از آنها جدا گشته است. پس به کار سابق خود که ماهیگیری بود، برگشتند. بنابراین می توان گفت که بعد از مرگ مسیح محور تجمع ایشان صید ماهی گشت. در دنباله آیه ۳ می خوانیم: اما در آن شب چیزی صید نکردند.

جای بسی تعجب است که این هفت شاگرد با وجود این که در شغل خود مهارت لازم را داشتند و تمام شب را تلاش کردند، چیزی نصییشان نگردید. لیکن مسیح شاگردانش را در آن حال پریشانی رها نکرد.

وقتی صبح شد، عیسی در ساحل ایستاده بود ولی شاگردان او را نشناختند. (آیه ۴)

در این آیه می خوانیم که مسیح به دنبال آنها رفت و در کنار ساحل دریا ایستاد. آنها او را دیدند اما نشناختند، شاید این بدان جهت باشد که شاگردان انتظار نداشتند مسیح را بعد از مرگش ملاقات کنند.

او به آنها گفت: «دوستان، چیزی گرفته اید؟» آنها جواب دادند: خیر. (آیه ۵)

مسیح بیش از این آنها را در حال بهت و حیرت باقی نمی گذارد و قدمی فراتر گذاشته با محبت از وضع کار آنها جويا می شود و نشان می دهد که زندگی شاگردان برایش اهمیت فراوانی دارد. مسیح وقتی جواب منفی ایشان را شنید از آنها خواست که باز تلاش کنند و اطمینان داد که ماهی خواهند گرفت.

عیسی به آنها گفت: «تور را به طرف راست قایق ببند/زید، در آنجا ماهی خواهید یافت». (آیه ۶)

مسیح از این کار خود دو هدف داشت: اول این که ناراحتی شاگردان را برطرف کند و هدف دوم که مهمتر بود این که از این طریق خود را به آنها بشناساند و رستخیزش را ثابت کند تا بدین وسیله بتواند اجتماع آنها را مجدداً برقرار سازد. در دنباله آیه ۶ می‌خوانیم:

آنها همین کار را کردند و آن قدر ماهی گرفتند که نتوانستند تور را به داخل قایق بکشند.



با وجود این که شاگردان از تلاش شبانه خسته شده و تقریباً روحیه و توان جسمی خود را از دست داده بودند، ولی تحت تأثیر کلام مسیح، که هنوز هم او را نشناخته بودند، قرار گرفتند و صید بزرگی نصیبشان شد.

پس آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت به پطرس گفت: این خداوند است! وقتی شمعون پطرس که برهنه بود این را شنید لباسش را به خود بیچید و به داخل آب پرید. (آیه ۷)

زمانی که شاگردان دیدند تورشان از ماهی پرگشته است دگرگونی بزرگی در زندگیشان پدید آمد به طوری که یکی از شاگردان گفت: این خداوند است. در این جمله، دادن عنوان خداوند به مسیح بیانگر این است که این شاگرد، مسیح رستخیز کرده را شناخت و این مژده را به پطرس هم رسانید.

بقیه شاگردان با قایق به طرف خشکی آمدند و تور پراز ماهی را به دنبال خود می‌کشیدند زیرا از خشکی فقط یک صد متر دور بودند. وقتی به خشکی رسیدند در آنجا آتشی دیدند که ماهی روی آن قرار داشت و با مقداری نان آماده بود. عیسی به آنها گفت: «مقداری از ماهی هائی را که الان گرفتید بیاورید.» (آیات ۸ و ۹ و ۱۰)

در این آیات خواندیم که نان و ماهی در خشکی آماده بود، ولی چرا مسیح از آنها می‌خواهد که از ماهی‌هائی که تازه گرفته‌اند، بیاورند؟ چون که او می‌خواست از آن ماهی‌هائی که ثمره تلاش آنها برحسب کلامش بود استفاده کنند.

شمعون بطرس به طرف قایق رفت و توری را که از یک صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ پر بود به خشکی کشید و با وجود آن همه ماهی، تور پاره نشد.
(آیه ۱۱)

صد و پنجاه و سه ماهی نشانه فراوانی صید شاگردان است، ولی شاید این سؤال پیش آید که چرا صد و پنجاه و سه ماهی؟ در آن زمان عقیده بر آن بود که صد و پنجاه و سه نوع ماهی در دریا وجود داشت و تور شاگردان مسیح نیز از همه نوع ماهی پر شده بود. حال ببینیم منظور یوحنا از ذکر تور ماهیگیری و عدد صد و پنجاه و سه چیست؟ می‌توان گفت که یوحنا تور ماهیگیری را به کلیسای مسیح تشبیه کرده و صد و پنجاه و سه نوع ماهی هم نشانگر همه ملت‌هاست که دعوت شده‌اند تا در کلیسای مسیح شرکت کنند. وقتی می‌خوانیم که تور شاگردان با وجود این که پر از ماهی‌های سنگین بود پاره نشد، از این روست که سرچشمه استحکام تور کلیسای مسیح قدرت منجی رستخیز کرده ما می‌باشد، توری که از هم گسستنی نیست و هیچ نیروئی نمی‌تواند آن را از هم بگسلد.

عیسی به آنها گفت: «بیائید صبحانه بخورید». هیچ یک از شاگردان جرأت نکرد از او بپرسد: تو کیستی؟ آنها می‌دانستند که او خداوند است.
پس عیسی پیش آمده نان را برداشت و به آنها داد و ماهی را نیز همین‌طور.
(آیات ۱۲ و ۱۳)

مسیح از شاگردان دعوت می‌کند که بیایند و صبحانه بخورند. او می‌خواهد به شاگردان بفهماند که آنچه را می‌بینند حقیقت دارد و رؤیا نیست. قبلاً خواندیم که شاگردان هنگامی که مسیح را در ساحل ایستاده دیدند، او را نشناختند و تلاششان تا آن زمان بی‌ثمر بود. اما در آیه ۱۲ همین باب می‌خوانیم که شاگردان جرأت نکردند بپرسند تو کیستی؟ چون پی برده بودند که او خداوند است. به طور قطع این شناخت آنها ناشی از حضور فعال و ثمربخش عیسی مسیح در میان آن اجتماع ایمانداران (کلیسا) بود.

با خواندن و بررسی تمام این متن دو حالت کاملاً متفاوت را در شاگردان می‌بینیم: در حالت اول شاگردان بعد از مرگ مسیح مایوس و ناامید به کار سابق خود برگشتند و برای صید ماهی که محور اجتماعشان شده بود، تلاش بیهوده می‌کردند. حالت دوم زمانی است

که مسیح رستاخیز کرده را دیدند و به کلام او عمل کردند که در نتیجه دگرگونی عظیمی در کار و فعالیت آنها پدید آمد. تلاششان ثمر داد و پی بردند که اجتماعشان تنها هنگامی می تواند مثمر ثمر باشد که بر مسیح بنا گردد. بنابراین کلیسائی همیشه استوار و موفق است که پایه اصلی و محرک آن مسیح رستاخیز کرده باشد.

ارتباط بین کلیسا و روح القدس

بعد از رستاخیز، با وجود این که مسیح چندین بار بر شاگردان ظاهر شد و با آنان صحبت کرد، ولی شاگردان باز آن قدرت را نداشتند تا به مأموریتی که مسیح به آنها سپرده بود یعنی رساندن مژده انجیل به همه ملتها، عمل کنند. همان گونه که می دانیم بعد از صعود مسیح شاگردان از ترس یهودیان، در اطاقی در بسته مشغول دعا شدند و منتظر وعده ای بودند که مسیح به آنها داده بود:

«اگر مرا دوست دارید دستورهای مرا اطاعت خواهید کرد و من از پدر درخواست خواهم کرد و او پشتیبان دیگری به شما خواهد داد که برای همیشه با شما بماند یعنی همان روح راستی...» (یوحنا ۱۴:۱۵-۱۷)

این وعده عیسی عملاً در روز پنطیکاست یعنی ۵۰ روز بعد از رستاخیز به انجام رسید (پنطیکاست کلمه ای است یونانی به معنای پنجاه روز بعد از عید فصح). در کتاب اعمال رسولان می خوانیم:

وقتی روز پنطیکاست رسید، همه شاگردان در یک جا جمع بودند (کلیسا). ناگهان صدائی شبیه وزش باد شدید از آسمان آمد و تمام خانه ای را که در آن نشسته بودند پر ساخت. در برابر چشم آنان زبانه هائی مانند زبانه های آتش ظاهر شد که از یکدیگر جدا گشته بر هر یک از آنان قرار گرفت. همه از روح القدس پرگشتند و به طوری که روح به ایشان قدرت تکلم بخشید به زبانه های دیگر شروع به صحبت کردند. در آن زمان یهودیان خدا پرست از جمیع ملل زیر آسمان، در اورشلیم اقامت داشتند. وقتی آن صدا به گوش رسید، جمعیت گرد آمدند و چون هر کس به زبان خود سخنان رسولان را شنید، همه غرق حیرت شدند و در کمال تعجب اظهار داشتند: مگر همه این کسانی که صحبت می کنند جلیلی نیستند؟ پس چگونه است که همه ما فرداً فرد پیام آنان را به زبان خودمان می شنویم (اعمال رسولان ۲:۱-۸)

در این متن فعالیت روح القدس به وضوح دیده می شود زیرا رسولان بعد از پذیرفتن روح القدس درهای بسته را باز کرده، با جرأت و اطمینان بیرون رفتند و پیام مسیح زنده را به تمام مللی که در اورشلیم جمع شده بودند، اعلام نموده و از آنها دعوت کردند تا به مسیح ایمان بیاورند و اعضای کلیسای او گردند. قدرت روح القدس همه زنجیرها و قیدها را از هم گسیخته بین تمام ملل و اقوام دنیا اتحاد و وحدت برقرار می نماید. دیگر هیچ قوم و ملتی نمی تواند در کلیسای مسیح که روح القدس را پذیرفته بیگانه باشد و به کمک روح القدس، این اجتماع روز به روز بزرگتر می شود. همچنان که در کتاب اعمال رسولان می خوانیم:

پس کسانی که پیام او را پذیرفتند تعمید یافتند و در همان روز در حدود سه هزار نفر به ایشان پیوستند. آنان همیشه وقت خود را با شنیدن تعالیم رسولان و مشارکت برادرانه و پاره کردن نان و دعا می گذرانیدند.
(اعمال رسولان ۲: ۴۱-۴۲)

چنان که می بینیم کلیسا با پذیرفتن روح القدس تلاش می کند تا کم کم جنبه همگانی پیدا کند و مرز و محدودیتی را که بین اقوام از نظر مذهب و زبان و فرهنگ وجود دارد از بین ببرد. دیگر یهودی و غیریهودی همه یکسان هستند، زیرا تک تک افراد بشر نشانه ای از محبت خداوند می باشند. برای تأیید این نوشته بهتر است به متن بسیار رسا و گویای اعمال رسولان مراجعه کنیم تا در این متن ببینیم که چگونه خداوند توسط پطرس رسول و به کمک روح القدس، تبعیض نژادی و قومی را از بین می برد:

من به این حقیقت پی برده ام که خدا هیچ تبعیضی قائل نمی شود و هر کس از هر ملت که خدا ترس و نیکوکار باشد، مقبول خداست.
(اعمال رسولان ۱۰: ۳۴-۳۵)

اجتماع ایمانداران با پذیرفتن روح القدس نه تنها با زندگی خود به مسیح شهادت می دهند بلکه چنان قدرتی می یابند که حتی مرگ را هم شجاعانه می پذیرند و ترسی از آن ندارند، به طوری که کتاب مقدس درباره استیفان، اولین شهید کلیسای مسیح، می گوید:

وقتی استیفان را سنگسار می کردند او با فریاد گفت: ای عیسی، ای خداوند، روح مرا بپذیر... این را گفت و جان سپرد.
(اعمال رسولان ۷: ۵۹-۶۰)

کلیسا از دیدگاه پولس رسول

پولس رسول کسی است که بعد از ایمان آوردن به مسیح تمام زندگی خود را وقف به وجود آوردن کلیسا در کشورهای بیگانه نمود و پیام انجیل را به دیگر امتها که در آن زمان بت پرست بودند، رسانید. به همین جهت پولس، «رسول امتها» نامیده می شود. وی ارتباط عمیق بین کلیسا و مرگ و رستاخیز مسیح و همچنین روح القدس را به خوبی درک کرده بود و آن را در نامه خود به مسیحیان شهر افسس چنین تعریف می کند:

بنا براین به خاطر داشته باشید که شما در گذشته جسماً جزو کافران بودید و به وسیله اهل ختنه (یعنی یک عمل جسمانی که به دست انسان صورت می گیرد) «نامختون» نامیده می شدید. در آن زمان از مسیح دور بودید و از مزایای قوم اسرائیل محروم و از پیمان هائی که بر وعده های خدا متکی بود، بی بهره بودید. شما در این جهان بدون امید و بدون خدا به سر می بردید، اما اکنون شما که دور بودید به وسیله اتحاد با مسیح عیسی و ریختن خون او نزدیک شده اید، زیرا مسیح صلح و آشتی را بین یهود و غیریهود به وجود آورده و این دو را با هم متحد ساخته است. او با بدن جسمانی خود دیواری که آنان را از هم جدا می کرد و دشمنان یکدیگر می ساخت درهم شکست، زیرا شریعت را با مقررات و احکامش منسوخ کرد تا از این دو دسته در خود یک انسانیت تازه به وجود آورد و صلح و آشتی را میسر سازد. مسیح با مرگ خود روی صلیب این دو را در یک بدن واحد دوستان خدا گردانید، تا دشمنی دو جانبه یهود و غیریهود را نیز از میان بردارد. به این سبب بود که مسیح آمد و مژده صلح را به شما که دور بودید و آنانی که نزدیک بودند اعلام کرد. اکنون هر دو به وسیله مسیح اجازه داریم که در یک روح، یعنی روح القدس به حضور خدای پدر بیائیم. پس شما غیریهودیان دیگر غریب و بیگانه نیستید بلکه با مقدسین خدا هموطن و اعضای خانواده خدا هستید. شما بر شالوده ای که به دست رسولان و پیامبران نهاده شد بنا شده اید و مسیح عیسی سنگ اصلی آن است. در اتحاد با اوست که تمام عمارت به هم متصل می گردد و رفته رفته در خداوند به صورت یک معبد مقدس درمی آید. شما نیز در اتحاد با او و همراه دیگران به صورت مکانی بنا خواهید شد که خدا به وسیله روح خود در آن زندگی می کند. (رساله به افسسیان ۲: ۱۱-۲۲)

مسیح می گوید: « بروید و همه امتها را شاگرد سازید »

اکنون ما با مراجعه به کتاب مقدس به این نتیجه رسیدیم که کلیسا اجتماع ایماندارانی است که به وسیله روح القدس با مسیح رستاخیز کرده اتحاد برقرار می کند. طبق شهادت انجیل مسیحیان اولیه برحسب مسؤولیتی که از مسیح دریافت کرده بودند، تمام زندگی خود را وقف آن رسالت نمودند تا جائی که در این راه حتی مرگ را نیز با آغوش باز پذیرفتند. هدف آنان پخش پیام مسیح در تمام جهان بود و از راه ایمان و فداکاری

توانستند کلیسا را تدریجاً از حالت وابستگی به یک ملت و فرهنگ آزاد ساخته به کلیسای جهانی تبدیل کنند. اکنون از خود بپرسیم که چرا مأموریت و مسؤولیت بزرگی را که با تعمیم پذیرفته ایم از یاد برده ایم؟ چرا به غلط فکر می کنیم که همه مسؤولیت ها در کلیسا مختص کشیش ها، راهبان، راهبه ها و دیگر خادمان کلیسا می باشد و چرا می خواهیم کلیسا را به صورت یک سازمان ملی و فرهنگی درآوریم؟ البته مسیح از میان مردم



کسانی را انتخاب کرد تا مأموریت رهبری اجتماع ایمانداران به سوی خدا را به آنها محول نماید و امروزه نیز این مأموریت به عهده پاپ، اسقف ها، کشیش ها و دیگر خادمان کلیسا سپرده شده است. اما این امر نباید باعث گردد که ما تعمیم یافتگان عام همکاری خود را از آنها دریغ کنیم و رسالت خود را نادیده بگیریم. یک رهبر به تنهایی نمی تواند از عهده اداره سازمان کلیسا برآید و بدیهی است که به همکاری و همفکری همه ما نیاز دارد. بنابراین ما که تعمیم گرفته ایم و مسؤولیت بزرگی در پخش پیام مسیح در زندگی خود به عهده داریم، باید در این راه بکوشیم و خود را فقط با پرداختن به برخی از آداب و سنن قدیمی قانع نکنیم که گوئی از این راه به کلیسا خدمت کرده ایم. به عبارت دیگر به جا آوردن آداب و رسوم مذهبی نمی تواند جای هدف اصلی ما را که شهادت دادن به مسیح

است بگیرد. پولس رسول در نامه دوم خود به قرنطیان در این باره می گوید:

اما خدائی که ما را به وسیله اتحاد با مسیح در صف پیروزمندان قرار داده و
هدایتمان می کند شکر می گوئیم. مثل عطر خوشبو در همه جا پخش
می شویم تا بوی خوش معرفت الهی را به همه برسانیم... ما کلام خدا را
دست فروشی نمی کنیم، چنان که بسیاری می کنند، بلکه ما آن را با
صمیمیت، مانند کسانی که از جانب خود خدا مأمور شده اند و در حضور
او خدمت می کنند و با مسیح متحدند، بیان می کنیم.
(رساله دوم به قرنطیان ۲: ۱۴ و ۱۷)

* * *

نیایش

ای خداوند، کیست که در خیمه تو فرود آید و کیست که در کوه مقدس تو
ساکن گردد؟ (مزمور ۱: ۱۵)

* * *

مسیح می گوید: «همان طور که پدر مرا فرستاد من نیز شما را می فرستم»

- * کلیسا دیروز متولد نشده است
- * تولد کلیسا
- * نشانه هایی از یک زندگی تازه
- * سازماندهی اجتماعات
- * در برابر بی ایمانان
- * در برابر بدعتگزاران و مرتدان
- * آیین نیایش شکل می گیرد
- * آمادگی برای تعمید
- * بخشش گناهان
- * کهانت و ازدواج
- * بیان آموزه های کلیسایی
- * مسیحیان چگونه زندگی می کردند
- * کلیسا و امپراتوری
- * مذهب رومی
- * جفاها
- * نخستین گامهای کلیسا به سوی شرق
- * آیین شهدا

کلیسا دیروز متولد نشده است

در دنیای امروز در مورد نقش و جایگاه کلیسا در دنیا سؤالات بسیاری مطرح می شود. تکاملی که کلیسا طی سالهای اخیر یافته باعث خوشحالی یا نگرانی است. بعضی ها از

خود می پرسند آیا این سیر تکامل، به نوآوری های بدون پایه و اساس یا واگذاری تأسف آور امتیازات به عقاید مدرن منتهی نمی شود؟ برای پاسخ به این سؤالات به جا خواهد بود که خوانندگان را به سفری زیارتی به سرچشمه ها و آشنائی با زندگی مسیحیان قرن دوم و سوم دعوت کنیم. مدارکی که در مورد این دوران در دست داریم- نوشته های بت پرستان یا مسیحیان، اسناد متفاوت، نقاشی ها یا آثار هنری- هر چند زیاد نیستند اما برای روشن ساختن ما کفایت می کنند.

مسیحیان اولیه همگی قدیس یا پهلوان نبوده اند. ضعف های بشری، برخورد میان افراد گوناگون، رویارویی با مذاهب، فلسفه ها و واقعیتهای سیاسی، مشکلات زیادی برای کلیسا ایجاد می کردند و می بایست آنها را از سر راه برداشت. اما نیروی مسلط بر تحرک و پویائی مسیحی از ضعف شاهدان، موانع درونی و بیرونی و مقاومت خدایان سالخورده امپراتوری قدرتمندتر بود.

جوامعی ایجاد شدند، رشد کردند و سازمان یافتند. چهره های برجسته ای ظاهر گردیدند که در مسیحیت نوپا اثری برجای نهادند. در آغاز قرن چهارم امپراتور کنستانتین حقوق شهروندی را برای کلیسا قائل شد.

دوره ای منسجم و مالا مال از تعالیم به پایان رسید که مرور آن شادی و امید می آورد.

تولد کلیسا

اولین پنطیکاست مانند نوعی طوفان بود که آسمانها را جارو کرد و افق را شکافت. صاعقه ای بود که قلبها و روح ها را روشن نمود.

این واقعه از نظر شاگردان پایان انتظار بود. ایشان از بالاخانه ای که در آنجا بودند خارج شدند و شروع به اعلام نمودن « کارهای عجیب خدا » به زبانهای مختلف کردند، آنان که افرادی عامی و تا دیروز از ترس دشمنان بیمناک بودند امروز با شهامت و اطمینان از چیزهای عجیب سخن می گویند.

جماعت تعجب زده می پرسیدند: در اورشلیم چه خبر است؟ افراد شکاک و بدبین (چون در هر جمعی افراد شکاک وجود دارد) مسخره می کردند و مسلماً در توضیح واقعه می گفتند: « اینان مست هستند و زیاد نوشیده اند ». با این حال آن روز، روزی بزرگ، روز تحقق وعده عیسی بود. روح القدس آمده و کلیسا متولد شده است، آن هم در فراوانی و شادمانی.

افرادی معدود

کلیسا در بدو شروع فقط شامل افراد معدودی بود یعنی رسولان و چند شاگرد که در میان آنان چند زن و نیز مریم مادر عیسی حضور داشتند. به تدریج تعدادشان بیشتر می شد ولی هنوز «مسیحی» نامیده نمی شدند. در اورشلیم، جایی که در آن زندگی می کردند، اجتماعی را تشکیل دادند. تمام افراد تشکیل دهنده این اجتماع اعم از زن و مرد، پیر و جوان، همگی یهودیانی بودند که ایمان آورده از طریق تعمید عضو کلیسا شده بودند. محبت برادرانه و نیز «شکستن نان» یعنی عشای ربانی که به خاطر برگزاری آن گردهم می آمدند آنان را به یکدیگر پیوند می داد.

این زنان و مردان دعا می کردند و در دعای خویش مانند یهودیان آن زمان از مزامیر استفاده می کردند. در واقع کتب عهد عتیق یا به گفته ایشان «شریعت و انبیا» کلام خدا به انسان بود که آمدن عیسی مسیح را به انسانها اعلام می نمود.

پطرس و رسولان

به تدریج اجتماع مسیحیان اورشلیم در شهرها و روستاهای فلسطین پراکنده می شد و باعث ایجاد و سازمان یافتن اجتماعات تازه ای می گردید. عیسی برای ادامه مأموریتش دوازده رسول برگزیده بود و بعد از خیانت و مرگ یهوذا برای آن که این تعداد حفظ شود متیاس جایگزین وی شد. از همان ابتدا پطرس نقش رهبری ایمانداران را به عهده داشت. با این وصف اختیار تام نداشت و در هر مرحله می بایست حساب پس می داد. پس از وی بقیه رسولان در مقام دوم قرار داشتند. گذشته از یوحنا، کمتر صحبتی در مورد سایر رسولان به میان آمده است، البته شاید به این خاطر که هر یک از آنها برای اعلام مژده به نقطه ای از این دنیای وسیع رفته بود.

در تمام اجتماعاتی که به تدریج در سراسر دنیای مدیترانه رو به ازدیاد بودند مسؤولیت جوامع به «پیران یا مشایخ» سپرده شده بود (به زبان یونانی «پرسبیتر») یا به «اسقفان» (به زبان یونانی «اپیسکوپوس» یا «ناظر») که به طور مشترک این مسؤولیت را بر عهده داشتند.

«سیر» کلام

از همان روز پنتیکاست، رسولان در مورد عیسی مسیح که مرد و قیام نمود موعظه می کردند و اساس ایمان و نیز پیغام ایشان که مستلزم توبه قلبی و تعمید نوایمانان بود بر همین امر استوار بود.

سیر کلام متوقف نشد، پطرس که به طور مخصوص انجیل را به یهودیان اعلام می کرد،

به خاطر این کار تمام سواحل فلسطین را زیر پا گذاشت. اما پولس که قهرمان بشارت انجیل به «مشرکان» یعنی غیریهودیان بود عازم جزیره کرت شد و از آنجا به آسیای صغیر (ترکیه امروزی)، یونان، مقدونیه و سرانجام به رم رفت و روز به روز به تعداد سفرهای وی و اقامتش در شهرهای مختلف به منظور پایه ریزی، احیا و تقویت اجتماعات تازه افزوده می شد. اعمال رسولان که توسط لوقای طبیب، یار باوفای پولس، نوشته شده با خطوط برجسته داستان حماسی بشارت انجیل را در نخستین سالهای تشکیل کلیسا نشان می دهد. بدین ترتیب به عنوان مثال با اجتماع مسیحیان انطاکیه در سوریه روبرو می شویم که مرکب از «مشرکانی» بود که ایمان آورده بودند و آنان نیز به نوبه خود «مبشر» شده پولس و برنابا را برای اعلام انجیل به سوی غیریهودیان فرستادند.

پس عیسی که بود؟

به طور مسلم برای اولین بار در انطاکیه بود که به شاگردان عیسی لقب «مسیحی» دادند (اعمال ۱۲:۲۶). از نظر همه کسانی که از این پس به این نام خوانده شدند عیسی موضوع مورد علاقه و نیز معرف نیایش خاص ایشان بود.

در هر اجتماع می خواستند بدانند که عیسی چه گفته، چه کار کرده و چگونه زندگی کرده است. در ضمن افرادی نظیر رسولان و شاگردان هم بودند که عیسی را می شناختند و با او زندگی کرده بودند. از آنها درخواست می شد در مورد عیسی حرف بزنند و سؤالات آنان را پاسخ گویند. ایشان جواب این سؤالات و نیز روایاتی را که رسولان و شاگردان نقل می کردند و در حکم «شهادت» بود به قلب و ذهن خود می سپردند.

تدوین تعلیمات دینی

به تدریج تعلیمات دینی (catechese) تدوین شد و شکل ثابتی یافت. سخنان و اعمال عیسی بر حول چهار موضوع اصلی به ترتیب زیر گردآوری شدند: تعمید عیسی، موعظه در جلیل، ورود به اورشلیم، رنج و مرگ و قیام. در این چهارچوب ساده تعالیمی تدارک دیده شده بود که بتواند پاسخگوی نیازهای هر منطقه باشد، از قبیل: گفتگوی عیسی با فریسیان، مثل های ملکوت، راههای دستیابی به این ملکوت، الزامات زندگی مسیحی...

اناجیل نظیر

به این ترتیب و به تدریج اناجیل نظیر شکل یافته، پدید آمدند یعنی اناجیل متی، مرقس و لوقا که تا حوالی سال ۷۰ نوشته شدند. اساس این سه انجیل همان

موعظات معمولی اجتماعات اولیه و کار نویسندگان اناجیل جدا کردن و انتخاب مسائلی بود که با توجه به نیازهای این اجتماعات مناسب تر به نظر می رسیدند. نیازهای این جوامع متفاوت بود یعنی شناخت هرچه بهتر عیسی، قدرت پاسخگوئی به مخالفت های مخالفان، تقویت و حتی پایه گذاری آئین عبادی که خیلی زود شروع به توسعه یافتن نمود.

انجیل به روایت یوحنا

انجیل چهارم، به روایت یوحنا رسول، بعدها در حدود سال ۹۵ نوشته و توسط اجتماعات مسیحی آسیای صغیر منتشر گردید. این انجیل بسیار عمیق و لطیف، آمیزه ای از تعلیمات دینی درخصوص تعمید و عشای ربانی به همراه متونی حاوی تعمقی واقعی بر راز مسیح و شخص اوست. انجیل یوحنا بیشتر خطاب به نسل دوم مسیحیان است و هدف آن کمک به درک عمیق تر تعالیم عیسی، پسر خدا می باشد زیرا دیگر مسیحیت به نسل دوم رسیده و مسیری طولانی را از نخستین موعظه عیسی در میان دوازده رسول طی کرده بود.

عمیق تر شدن ایمان

رسولان که مدت سه سال با عیسی زندگی کرده بودند مشکل زیادی در بازشناختن مسیح، همان فرستاده خدا که در کتب مقدس آمده بود داشتند. پس از رستاخیز ایمان ایشان عمیق تر و غنی تر گردید. این طرز تفکر مسیحیان اولیه در مورد شخص عیسی در پرتو روح القدس ادامه یافت و خیلی زود به این نتیجه رسیدند که همین عیسی که رنج کشید و مرد و خدا او را برخیزانید همان مسیح موعود و پسر خداست.

برخورد

چنین بیانی، بین رسولان و مقامات یهودی آن زمان که مسؤول مرگ عیسی بودند مشاجراتی را به دنبال داشت. پطرس و یوحنا دستگیر و برای فرو نشانیدن صدایشان به تازیانه سپرده شدند. اما آنها باز هم اعلام می نمودند که عیسی خداوند است و اظهار می داشتند که نمی توانند حرف نزنند.

همچنین برخوردهائی هم با مقامات رومی پیش می آمد که فقط دو مورد آن را ذکر می کنیم که یکی به شهادت رساندن پطرس در سال ۶۴ میلادی و دیگری گردن زدن پولس در سال ۶۷ می باشد.

بالاخره برخوردهائی در خود کلیسا به وجود آمد. در آغاز کلیسا از یهودیان تشکیل شده

بود، عیسی یهودی بود و رسولان و نخستین شاگردان نیز همین طور. اما خیلی زود مشرکان یا غیریهودیان نیز به مسیحیت گرویدند. آهنگ این تغییر مذهب روز به روز تندتر می شد و برعکس تعداد یهودیانی که به مسیحیت روی می آوردند رو به کاهش بود.

اولین بحران

در حدود سال ۴۹ نهضتی ترقی خواه که ادعا می کرد بر عقاید یعقوب، مسؤول اجتماع مسیحی اورشلیم، متکی است در نظر داشت مطابق حکم موسی مسیحیان غیریهودی را وادار به ختنه نماید. «شورائی» تشکیل شد و تحت نفوذ پطرس همگی رأی دادند که اساس مسیحیت ایمان به مسیح است و همین ایمان است که نجات می بخشد و برای رستگاری کافی است. مسلماً قانون موسی قابل احترام است ولی نباید آن را به مسیحیان غیریهودی تحمیل کرد.

این نخستین بحران در کلیسائی بود که از نفخه روح القدس لرزان بود، بعدها بحرانهای دیگری نیز اتفاق افتاد.

کلیسا در قرن اول نقاط عطف

- سال ۳۰: پنتیکاست و تولد کلیسا
- حدود ۴۲: تشکیل اجتماع مسیحیان انطاکیه
- ۴۵: رفتن پولس و برنابا به مأموریت
- ۴۹: شورای اورشلیم
- ۵۰-۵۷: دومین و سومین سفر بشارتی پولس
- ۵۷-۶۲: نخستین دستگیری پولس و براءت وی
- ۶۴: شهادت پطرس
- ۶۶: دومین دستگیری پولس
- ۶۷: گردن زدن پولس
- حدود ۷۰: نگارش اناجیل متی، مرقس و لوقا
- حدود ۷۰: اعمال رسولان به قلم لوقا
- حدود ۹۵: انجیل و مکاشفه یوحنا

نشانه‌هایی از يك زندگي تازه

زندگي دروني کليسا:
دعا، رازها، اعتقاد نامه‌ها

دعای مسیحیان اولیه

یکی از شاگردان عیسی از وی درخواست نمود: خداوندا، همان‌طور که یحیی به شاگردان خود یاد داده است، تو هم دعا کردن را به ما یاد بده (لوقا ۱۱:۱) و عیسی دعای «ای پدر ما» را به ایشان تعلیم داد.

این دعا خیلی زود جایگاهی ممتاز در بیان دینداری مسیحیان اولیه به ویژه در مراسم قربانی مقدس یافت، چرا که از خود خداوند آمده بود.

مسیحیان اولیه از مزامیر نیز به طور معمول برای پرستش خدا و برگزاري آئين پرستشي جديد کليسا استفاده می کردند، نه تنها مسیحیان یهودی الاصلی که برای رسیدن تسبیحات و شکرگزاریهایشان به گوش خدا به مزامیر متوسل می شدند بلکه تمام مسیحیان، زیرا خدای مسیحیان و یهودیان یکی است و خود عیسی نیز با مزامیر دعا کرده بود. مسیحیان اولیه هنگامی که با دیدگاهی مسیحی و در پرتو ایمان، مزامیر را خواندند اعلام آمدن مسیح، تعالیم وی، رنج و درد و رستاخیزش را در آنها مستتر یافتند.

بعدها مسیحیان به اراده خود انواع سرودهای مذهبی و دعا خطاب به خدا، مسیح و روح القدس را ابداع نمودند که بعضی از آنها را در رسالات پولس، مکاشفه یوحنا و متون باستانی می‌یابیم. از جمله می‌توان به این دعای شامگاهی بسیار قدیمی که به طور مخصوص خطاب به مسیح است اشاره نمود:

ای نور سعید جلال قدوس و ای نامیرای پدر آسمانی، عیسی مسیح قدوس و متبارک! با فرا رسیدن غروب آفتاب و ظاهر شدن ستاره شب، پدر، پسر و روح القدس را می‌سرائیم. تو همیشه سزاوار ستایش مقدسین هستی، ای پسر خدا که حیات می‌بخشی؛ از این رو جهان جلال تو را می‌ستاید.

رازهای مقدس

برای اولین بار در سال ۱۵۴۳ در مجمع ترنت کلمه «راز مقدس» در کليسا رسمیت یافت و در همین زمان نیز تعداد «رازهای مقدس» تعیین گردید. اما حقایقی که این رازها بر آنها استوار بودند از همان روزهای نخست در زندگي مسیحیان وجود داشتند.

عیسی به شاگردانش فرموده بود: «تعمید دهید» یا «این را به یادگاری من انجام دهید». از همان اواخر قرن اول می بینیم که کلیسا با وفاداری به مأموریتی که پایه گذارش به آن سپرده بود، تعمید می دهد و قربانی مقدس را برگزار می نماید که در ابتدا به آن «شکستن نان» می گفتند. تعمید در تمام اجتماعات مسیحی، آئین ورود به کلیسا و قربانی مقدس بزرگداشت ارتباطی است که همگی ایمانداران را با هم متحد می سازد. کتاب «دیداکه» (به زبان یونانی یعنی تعلیم) که معاصر انجیل یوحنا نوشته شده خصوصیات این دو «راز» را بیان کرده است.

تعمید

یحیی تعمید دهنده که به تعمید توبه موعظه می کرد حتی عیسی را تعمید داد. از سوی دیگر در زمان عیسی برخی گروههای مذهبی به عنوان مثال «راهبان» قمران، آئینی مشابه را اجرا می نمودند.

تعمید مسیحی در قرن اول از نظر ظاهر شبیه آئین هائی بود که همگی مشتمل بر تطهیر با آب بودند، اما با وجود این تعمیدی که توسط مسیحیان انجام می گرفت با دیگر انواع تعمید تفاوتی اساسی داشت زیرا برای مسیحیان، تعمیدی که در روح القدس انجام می شود نه تنها بخشایش گناهان بلکه تولدی تازه را نیز موجب می گردد.

در ابتدا تعمید با بیان عبارتی ساده انجام می شد: «من تو را به نام مسیح تعمید می دهم». سپس هنگامی که مسیحیان بر راز خدا بیشتر تعمق نمودند و دریافتند که خدا به طور همزمان پدر، پسر و روح القدس است این عبارت تغییر یافت و به این صورت درآمد: «من تو را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید می دهم»، بیانی که امروزه نیز استفاده می شود. این همان چیزی است که در دیداکه نیز می خوانیم:

«به روش زیر تعمید دهید. بعد از بیان مقدمات، به نام پدر، پسر و روح القدس در آب روان تعمید دهید. اگر آب روان در اختیار ندارید، در آب دیگری تعمید دهید؛ اگر در آب سرد نمی توانید، در آب گرم تعمید دهید».

راز قربانی مقدس

در وقت شام آخر پنج شنبه مقدس، عیسی در حالی که نان و شراب را به دست می گرفت به شاگردانش گفت: «این را به یادگاری من انجام دهید». این نخستین عشای ربانی بود. از همان نخستین روزهای کلیسا، این عمل مسیح به «شکستن نان» معروف بوده است. در کتاب اعمال رسولان می خوانیم که پولس رسول با کسانی که برای برگزاری راز

قربانی مقدس با وی متحد شده‌اند به طور مفصل صحبت می‌کند (اعمال رسولان ۷:۲۰).

با مرگ رسولان جای این سخنان را قرائت متونی از عهد عتیق، قرائت رسالات ایشان و نیز اناجیل گرفتند. این عمل همان «آئین کلام» است که افراد را برای برگزاری راز قربانی مقدس آماده می‌سازد.

به نظرمی رسد در ابتدا مسیحیان به شیوه عیسی عمل می‌کردند: در جریان شامی برادرانه، شخصی که سرپرست جمع محسوب می‌شد تکه‌ای نان و پیاله را برداشته کلام عیسی را به همراه توضیحاتی بیان می‌کرد. باز این را هم در دیداکه می‌خوانیم: «درست مانند عناصر این نان که بر کوهها پراکنده بودند و برای آن که تشکیل یک کل را بدهند جمع شدند، به همین ترتیب کلیسای تو از اقصای زمین در ملکوت جمع شود. زیرا جلال و قدرت در عیسی مسیح تا به ابد از آن توست».

در نظر مسیحیان این دوره، درست همانند نسل بعدی، قربانی مقدس هرگز یک سمبل محض به شمار نمی‌رفت. تأکید بر این نکته اهمیت بسیاری دارد. قدیس ایرنائوس در حدود سال ۱۸۵ می‌نویسد: «هنگامی که روی شراب ممزوج و نان پخته، کلام خدا نازل می‌شود، آن موقع قربانی مقدس بدل به تن عیسی می‌شود».

اعتقاد نامه‌ها (قانون ایمان)

عبارت «من ایمان دارم به خدا» که مسیحیان به هنگام تعمید یا در پایان «مراسم کلام» بر زبان می‌آورند، ریشه در ایمان کلیسای اولیه دارد. این عبارت در ابتدا فقط تأیید حق جوئی است که می‌خواهد تعمید بگیرد: «من ایمان دارم به عیسی مسیح، پسر خدا که مرد و قیام کرد»، این عبارت به همان نسبت که ایمان نسل اول مسیحیان را عمق می‌بخشد در برابر بدعتها و به گفته پولس رسول «تعالیم غلط»، قرار می‌گیرد.

در پایان قرن دوم در شهر رم این عبارت نوعی اقرار ایمان بود که به این شکل بیان می‌شد: «من ایمان دارم به خدا، پدر قادر مطلق، خالق تمام موجودات. و به عیسی مسیح، پسر خدا، مولود از روح القدس و مریم عذرا که در زمان حکومت پنطیوس پیلاتس مصلوب شده مرد و مدفون گردید و در روز سوم از مردگان برخاسته به آسمانها صعود نمود و به دست راست پدر نشسته است و خواهد آمد تا بر زندگان و مردگان داوری نماید. من ایمان دارم به روح القدس، به مریم عذرا و به رستائیز بدنها».

سازماندهی اجتماعات

مقام اسقفی انتشار جغرافیائی کلیسا ترکیب اجتماعی مسیحیان

عیسی به شاگردانش فرمود: « به تمام نقاط دنیا بروید و این مژده را به تمام مردم اعلام کنید. » (انجیل مرقس ۱۶: ۱۵).

کلیسا با وفاداری به این کلام از همان آغاز به بشارت پرداخت. کلیسا که در فلسطین و در اورشلیم دیده به جهان گشوده بود چند سال بعد در قسمت اعظمی از امپراتوری روم گسترش یافت.

گسترش بشارتی

جامعه مسیحی انطاکیه در حدود سال ۴۲ میلادی در سوریه بنیان نهاده شد. سپس سفرهای بشارتی پولس رسول آغاز گشت و مژده انجیل را تا ممالک امتهای همراه برد، درحالی که پطرس بنا به روایتی موثق تا رم پایتخت امپراتوری، جائی که در آنجا به شهادت رسید، رفته بود. این انتشار در قرن دوم ادامه یافت، به نحوی که پلینی جوان، حاکم ایالتی رومی در جنوب دریای سیاه، در حدود سال ۱۱۰ اذعان می دارد که گسترش مسیحیت در منطقه به حدی رسیده که معابد تخلیه شده و قربانی های مشرکان در حال منسوخ شدن است. نامه ای از شهدای لیون در سال ۱۷۷، وجود اجتماع مسیحی بسیار فعالی را در دره رُن نشان می دهد. داستانی درباره شهدای مسیحی آفریقا، وجود مسیحیت را در این منطقه از جهان در سال ۱۸۰ خاطر نشان می سازد. از این تاریخ به بعد به نام اسقفان اسکندریه، شهری با تمدن و فرهنگهای متفاوت در مصر برمی خوریم.

منشأ طبقاتی و اجتماعی مسیحیان

مسیحیان چه کسانی هستند و به چه گروه اجتماعی تعلق دارند؟ با مطالعه نامه های پولس این طور استنباط می شود که نوایمانان مسیحی به طور کل چنان که در رم گفته می شد افرادی کوچک و پست بوده اند. در قرننس این افراد بیشتر کارگران کشتی، ملوانان و تاجران خرده فروش بودند. برده ها هم بودند مانند آنیسیمس که پولس وی را تعمیر داده بود.

اما از قرن دوم به بعد، مسیحیت در بین طبقه اشراف و حتی در کاخ امپراتوری نفوذ کرد.

بدین ترتیب یکی از پسرعموهای امپراتوران تیطس و دومیتیان به نام فلاویوس کلمان که از نژاد ژرمن و در سال ۹۵ رایزن دولت بود و همین طور همسرش فلاویا دومیتیلای و نیز دو فرزندش مسیحی بودند. حتی ممکن است که آرامگاه زیرزمینی دومیتیلای در رم، یکی از موقوفات همین فلاویا دومیتیلای به اجتماع مسیحیان باشد.

چهره تازه سلسله مراتب در کلیسا

کلیسا از همین دوران در انظار عمومی به عنوان اجتماعی مذهبی سازمان یافته و دارای سلسله مراتب نمود یافت که خود را با اجتماع و تمدنی که ایمانداران به آن تعلق داشتند، منطبق می ساخت.

بعد از خاتمه دوران رسولان که طی آن هر اجتماع به مسؤولیت گروهی از مشایخ زندگی کرده توسعه می یافت آنان به سوی نظام اسقفی رهبانی پیش رفتند. در میان مسیحیانی که تشکیل گروهی مسؤول را می دادند یکی از آنها از اهمیت بیشتری برخوردار بود و اختیارات وی در عمل توسط تمامی اجتماع محترم شمرده می شد.

این شرایط در حدود سال ۱۱۰ در زمان قدیس ایگناتیوس اسقف انطاکیه و در سال ۱۵۵ در زمان پولیکارپ در اسمیرنا (در ترکیه) آشکارا برقرار بود.

سلسله مراتب هر کلیسای محلی، گذشته از اسقف شامل کشیشان و شماسان بود. از آنجا که تعداد مؤمنان روز به روز افزایش می یافت دیگر برای اسقف ممکن نبود که شخصاً اجتماعات مسیحی را که تحت اختیار وی بودند رسیدگی نماید. به عنوان مثال در شهر وین واقع در سرزمین گل مسیحیانی که وابسته به اسقف لیون بودند معمولاً تحت سرپرستی یک شماس قرار داشتند.

جامعه شهری آن دوره بر ساختار کلیسا بی تأثیر نبود. همچنین اهمیت اسقف بستگی به وسعت محلی داشت که در آن مقیم بود. هر چه شهر با اهمیت تر بود به همان نسبت نفوذ وی نیز بیشتر بود.

اسقف رم و سایر کلیساها

در این دوره رم همچنان پایتخت امپراتوری عظیم روم و اسقف آن از اهمیت بیشتری برخوردار بود. حدود سال ۱۸۰ قدیس ایرنائوس اسقف لیون فهرست کامل اسقفان رم را از پطرس به بعد تنظیم کرد. به خاطر اقامت پطرس، اولین رسول در رم، نام اسقف رم اولین نفر در این فهرست بود. خلاصه، از این دوره به بعد به نظر می رسد که در غرب و

ماورای آن، اسقف رم نگهبان ایمان تمامی کلیساها تلقی می شد. البته موضوع مهم در اینجا نه تقدم بلکه سابقه وفاداری بنیادین بود.

ایگناتیوس انطاکیه

در این جا سؤالی مطرح می شود. آیا این ساختار سلسله مراتب کلیسائی نوعی سنگینی و سختی در روابط بین افراد متعلق به یک اجتماع ایجاد نمی کند؟ آیا این امر سدی در برابر فوران روحی چنین سخاوتمند در بخشیدن عطایا به هنگام نخستین پنطیکاست نیست؟

ایگناتیوس قدیس، اسقف انطاکیه، به این سؤال پاسخ داده است. در حدود سال ۱۱۵، ایگناتیوس طی دوره کوتاه شکنجه و آزار، توقیف و به مرگ توسط حیوانات وحشی محکوم شد. او در ضمن انتقالش به رم برای اجرای حکم، چندین نامه نوشت. در یکی از این نامه ها آمده است: «بگذارید چراگاه حیوانات شوم، توسط آنان به خدا خواهم رسید.

من گندم سفید خدا هستم و باید با دندانهای این حیوانات سائیده شوم تا نان مطهر مسیح گردم».

ایگناتیوس اسقف کلیسائی بود که ساختار آن دارای سلسله مراتب و از تعداد بی شماری کشیش و شماس تشکیل شده بود. آیا لحن نامه او به طور مخصوصی کاریزماتیک نیست؟ تا زمان حاضر، اسقفان دیگری نیز مانند ایگناتیوس انطاکیه لحنی به همان میزان مؤثر یافته اند تا ایمان و وابستگی خود را به شخص مسیح بیان کنند.



در برابر بی‌ایمانان

مسیحیان ایمان خود را ابراز می‌دارند

از بین سطور عهد جدید مسیحیان به صورت حاملان مژده‌ای پدیدار می‌شوند که می‌توان آن را به این صورت خلاصه کرد: خدا ما را دوست دارد، او پسرش را به جهان فرستاده تا این محبت را ابراز نماید.

پس از بهار خارق‌العاده‌ای که به دنبال نخستین پنتیکاست آمد چه اتفاقاتی روی داد؟ می‌توانیم از خلال نوشته‌هایی - چون دیداکه - که غالباً بسیار متواضعانه هستند و ایمان نخستین اجتماعات مسیحی را منعکس می‌سازند و بر اصل ایمان ما گواهی می‌دهند ایده‌ای برای خود ایجاد نمائیم.

نوشته‌های جعلی

از قرن دوم به بعد آثاری در میان جوامع مسیحی انتشار یافتند که آنها را «نوشته‌های جعلی» می‌نامند یعنی نوشته‌هایی که به نام نویسندگانی غیر از نویسندگان حقیقی آنان انتشار می‌یافتند. هدف برخی از این آثار پاسخ به کنجکاوی در مورد کودکی عیسی بود. برخی نوشته‌های دیگر را که توسط مرتدان نوشته شده بودند نوشته‌های گنوسی (از ریشه یونانی به معنای «معرفت و شناخت») می‌خوانند. این آثار مدعی بودند که تعلیم عیسی را کامل می‌نمایند. به عنوان مثال انجیل معروف توما که در سالهای اخیر درباره آن بسیار قلم فرسائی شده است.

این اثر که در سال ۱۹۴۵ کشف شد، به زبان قبطی یعنی زبان باستانی مصر نوشته شده و قدمت آن به سال ۱۴۵ می‌رسد و شامل ۱۱۴ «گفتار عیسی» است که ۸۰ مورد آن برای ما شناخته شده‌اند. جذابیت آنها بیشتر به علت ترکیب باستانی آنهاست که در مورد اصطلاحات به کارگرفته شده توسط عیسی، تصویر جالبی به دست می‌دهد ولی ماهیت قطعه قطعه بودن آن باعث می‌شود تا هر چه بیشتر ارزش چهار انجیلی را که کلیسای جامع برای ما حفظ نموده بدانیم.

الهامات کاهنه‌ها

برخی از نویسندگان یهودی برای تأیید نوشته‌های مقدس از الهامات مشرکین استفاده کرده بودند. این الهامات به کاهنه‌ها (زنانی که در قدیم مدعی بودند می‌توانند توسط دستورالعمل‌هایی اسرارآمیز و معماگونه آینده را پیشگوئی نمایند)، نسبت داده می‌شدند. مسیحیان برخی از این الهامات را دست‌کاری نموده از آنها چیزهای دیگری ساختند... الهامات کاهنه‌ها بر روی آثار این دوران تا حدود قرون وسطی سایه افکند. از آن جمله

است مجسمه‌های کلیسای نتردام پاریس، نقاشی‌های کم‌دی الهی دانته یا نقاشی‌های میکل‌آنژ بر روی طاق کلیسای سیکستین (کلیسائی در واتیکان که به دستور سیکستوس چهارم ساخته شد) و ...

کتیبه‌های روی قبرها

در زمینه آثار ادبی و الهامات که بسیاری از آنها مفقود شده‌اند، شواهد دیگری نیز یافت شده‌اند که برایمان مسیحیان در قرون اولیه دلالت می‌کنند. از این جمله می‌توان کتیبه‌های روی قبرها را ذکر نمود، یعنی چند کلمه و گاهی تمامی متنی که به خواست مسیحیان روی سنگ قبرهایشان توسط اقوام آنها حک می‌شد.

به عنوان مثال می‌توان به سنگ قبر پکتوریوس که در سال ۱۸۳۹ در اوتون کشف شد اشاره نمود. بر روی این سنگ شعری حک شده که اگر حروف ابتدای هر بیت را به طور عمودی به دنبال هم در یک ستون قرار دهیم، کلمه یونانی «ایکتوس» به معنی ماهی ساخته می‌شود. این کلمه برای مسیحیان اولیه بسیار بامعنی بود چون هریک از این حروف در زبان یونانی، ابتدای عبارت «عیسی مسیح، پسر خدا، نجات‌دهنده ما» هستند. همین سنگ قبر به طور ضمنی به تعمید و عشای ربانی نیز اشاره می‌کند.

ژوستین قدیس، فیلسوف و شهید

ژوستین در سال ۱۳۰ به مسیحیت گروید. وی در فلسطین از والدینی مشرک یا به بیان دیگر غیر یهودی متولد شده بود. مردی از طبقه متوسط بود که از جوانی به فلسفه گروید. ژوستین در مورد انگیزه‌های ایمان آوردن خود چنین می‌گوید: انگیزه من ایمان ساده به یک خدا، برتری تعالیم مسیح، روحیه قهرمانانه شهدا و پاکی مسیحی بود. ژوستین در عین گرویدن به مسیحیت، علاقه خود به فلسفه را هنوز حفظ کرده بود. او به رم، مهد روشنفکران آن زمان رفت و در آنجا مستقر گردید و مدت سی سال سرپرستی یک مدرسه محقر را به عهده گرفت. هنگامی که درس نمی‌داد می‌نوشت. به ویژه دو «دفاعیه» نوشت که هدف آنها حمایت از مسیحیت بود. این دو اثر نکات با ارزشی را در مورد مراسم تعمید و آیین نماز روز یک شنبه در اختیار ما قرار می‌دهد. ژوستین روزی توسط یکی از همکارانش لو رفت و به عنوان مسیحی با شش تن از شاگردانش بازداشت شد. روستیکوس والی از شاگردان سؤال نمود که آیا ژوستین باعث تغییر مذهب آنها گشته است. یکی از آنها چنین جواب می‌دهد «من از شنیدن تعالیم ژوستین لذت می‌بردم اما مسیحی بودن را از والدینم یاد گرفته‌ام» بدین ترتیب همه آنها با هم کشته شدند و با خون خود شهادت دادند. این واقعه در سال ۱۶۵ اتفاق افتاد.

درباره مسیحیان سخن گفته‌اند

برخی از تاریخ نویسان قرن اول و دوم در آثار خود به مسیحیان اشاره کرده‌اند. این اشارات می‌توانند تصویری از آنچه غیرمسیحیان (اهل غیر) درباره شاگردان مسیح فکر می‌کردند به ما ارائه دهند.

فلاویوس ژوزف: هرج و مرج طلبان

فلاویوس ژوزف (یوسفوس)، مورخ یهودی، در حدود سال ۹۰ در کتاب «یهودیت باستان» در مورد عیسی و شاگردانش می‌نویسد: «هنگامی که پیلطس به خاطر انکار «اولین» در میان ما او را به مرگ بر روی صلیب محکوم کرد، آنانی که او را از همان ابتدا دوست داشتند از ایجاد اغتشاش دست برنداشتند».

تاسیتوس: خرافات ناخوشایند

تاسیتوس، مورخ لاتین در اوایل قرن دوم در مورد مسیحیان چنین قضاوت کرده است: «این نام مسیحی به خاطر مسیح به آنان اطلاق می‌شود که پنطیوس پیلطس والی روم در استان طبریه او را به جلاد سپرد، این خرافات ناخوشایند که برای مدتی سرکوب شده بود مجدداً شایع گردید، آن هم نه فقط در یهودیه، یعنی جایی که آشوب در آنجا زاده شده بود، بلکه حتی در رم که هر چه در این دنیا شنیع و شرم‌آور است در آنجا طرفداران بی‌شماری می‌یابد».

پلینی جوان: آنان در روزهای معینی دور هم جمع می‌شوند

در همان دوران، پلینی جوان والی یکی از ایالات رومی جنوب دریای سیاه در مورد مسیحیان گزارشی تهیه می‌کند و نتیجه‌گیری خود را در نامه‌ای به تراژان امپراتور روم چنین می‌نویسد: «آنان تأیید می‌کنند که تقصیر و اشتباه ایشان منحصر به امور زیر است: عادت به گردهمائی در روزهای معین پیش از طلوع آفتاب، خواندن سرودهای روحانی به طور مداوم برای مسیح که او را خدا می‌دانند، ادای سوگند برای مرتکب نشدن هیچ نوع جنایت، سرقت، راهزنی، زنا و وفاداری نسبت به کلام داده شده و پرداخت مالیات‌هایی که به حق از ایشان مطالبه می‌شود. آنان بعد از پایان یافتن مراسم پرستشی متفرق می‌شوند تا دوباره برای صرف غذا باهم جمع شوند که علی‌رغم آنچه در موردشان گفته می‌شود بسیار عادی و معصومانه است».

سووتون: آنان خود را به دست طغیانهای مداوم می سپارند
 سووتون، تاریخ نگار رومی در اواسط قرن دوم در کتاب «زندگی کلودیوس» به مسیحیان و بدون شک به مسیح اشاراتی می کند:
 «کلودیوس یهودیان را که به تحریک کریستوس (مسیح) خود را به طغیانهای مداوم می سپارند از رم اخراج می کند». (در زمان نگارش این کتاب یعنی حدود سال ۵۱-۵۲، دولت رم هنوز میان یهودیان و مسیحیان تفاوتی قائل نبود).
 از سوی دیگر سووتون در کتاب «زندگی نرون»، به آزار و اذیتهای سال ۱۶۴ اشاره می کند: «مسیحیان را مورد آزار و شکنجه قرار دادند، این انسان نمائیهایی که خود را به دست خرافاتی تازه و خطرناک سپرده اند».
 در طول تاریخ قضاوتهای بسیار دیگری نیز از این قبیل در مورد مسیحیان توسط «اهل غیر» شده است.

در برابر بدعتگزاران و مرتدان

مرتدان: ایرنائوس

«نماد تعمید» چکیده ایمان مسیحیان است. هر چند مفصل نیست اما بیانگر موضوعات اصلی و اساسی است. به همین خاطر بعضی ها تلاش می کنند از این فراتر روند. با این که نیتی درخور ستایش و اقدامی هیجان انگیز است اما نتیجه آن تلفیقی خواهد بود از اشتباه و حقیقت که سبب می شود کلیسا آموزه خود را به دقت تعیین نماید. در قرن دوم، سه «متفکر» آموزه هائی را تعلیم می دادند که کلیسا آنها را نپذیرفت.

مارسیون

مارسیون متفکری غیرروحانی اهل آسیای صغیر یعنی «ترکیه امروزی» بود که تحت تأثیر مغایرتهای ظاهری کتب عهدعتیق و عهد جدید، از جمله خدای انتقام گیرنده عهدعتیق که با خدای محبت در عهد جدید در تضاد بود، عهدعتیق را رد کرد. از سوی دیگر او تمامی تعالیم عیسی را نپذیرفت بلکه فقط دعوت جهان شمول نجات را قبول داشت. مارسیون از عهد جدید فقط انجیل لوقا و ده نامه پولس را پذیرفت و بقیه را رد نمود. سرانجام وقتی کلیسای رم دیدگاه مارسیون را رد کرد وی از کلیسا جدا شد.

والنتین

والنتین فردی «گنوسی» بود. آئین گنوسی یک تعلیم یا آموزه نبود بلکه امتزاجی از تعالیم مؤثر در فرهنگ یونانی-لاتین و یهودی-مسیحی آن زمان. آئین گنوسی تأکید داشت که بین خدا و انسان مانعی غیرقابل عبور وجود دارد. با این وجود انسان می تواند توسط «عرفان» یا شناخت نظامی برتر که توسط زنجیره ای از افراد واقف به اسرار الهی و مختص افراد برگزیده میسر است، به نجات دست یابد. ایرنائوس اسقف لیون در کتاب خود که درباره مکاتب الحادی است نظریه های گنوسی را به طرز مبسوطی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و سپس آنها را رد کرده است. خلاصه این که چنین افرادی، ایمانداران حقیقی نبودند اما تعدادی از مسیحیان را به دنبال خود کشیدند.

مونتان

مونتان ساکن فریجیه، منطقه ای در آسیای صغیر بود که ساکنان آن همواره آماده و مشتاق پذیرش مذاهب بوده اند. در حدود سال ۱۵۰ میلادی، مونتان خود را پاراکلتوس معرفی نمود و ادعا می کرد «مکاشفه» ای دارد که از هر مکاشفه دیگر حتی از مکاشفه عیسی برتر است. او مدعی بود که نبوت وی، همان بارش روح است که عیسی برای آخر زمان اعلام کرده بود. از آنجا که پایان جهان نزدیک است باید توسط روزه های سخت و زهد کامل خود را برای آن آماده نمود. به تدریج مونتان هرگونه سلسله مراتب کلیسائی را رد نمود و کلیسا در قبال آن از خود عکس العمل نشان داد. درواقع، در تعالیم مونتان خطر ابتلا به افکار باطل و غرور وجود دارد و درست به همان سرعت که «فرقه» پایه گذاری شده توسط وی توسعه می یافت خطر ابتلا به این مسائل نیز بیشتر می شد. در ابتدا افراد عامی عکس العمل نشان دادند. در سال ۱۷۷ گروه «اقرارکنندگان» لیون نامه ای به برادران فریجیه نوشتند تا ایشان را تشویق به برقراری صلح و اتحاد در کلیسا نمایند. سپس از آنجا که خطر قوی تر و گسترده تر می شد، اسقفان شورائی تشکیل دادند و افراط گرایی این نهضت را محکوم کردند. در تاریخ کلیسا تلاشهای دیگری نیز برای هر چه عمیق تر نمودن ایمان مسیحی صورت گرفته است. برخی از این تلاشها به مسیرهای غیرکلیسائی کشیده شدند و هر بار به نام وفاداری به انجیل عیسی طرد گشتند.

قدیس ایرنائوس، شبان و الهیدان

ایرنائوس حدود سال ۱۳۵ در شهر اسمیرنا به دنیا آمد و در جوانی به مسیحیت گروید. وی در نامه‌ای به یکی از دوستانش می‌نویسد که با پولیکارپ اسقف اسمیرنا آشنا شده و شنیده که وی با یوحنا رسول ارتباط داشته است. ایرنائوس در سال ۱۷۰ به لیون رفت و در این زمان او خود کشیش و عضو گروه شبانی اسقف پوتن بود. در سال ۱۷۷ هنگام آزار و شکنجه‌ها، مسیحیان زندانی توسط وی نامه‌ای برای الوتر اسقف رم فرستادند. سفر ایرنائوس به رم برای ما موقعیتی به وجود می‌آورد تا سنت اجتماع رومی را بهتر بشناسیم، همان‌گونه که در سالهائی که وی در اسمیرنا گذراند، توانستیم سنتی را که توسط یوحنا رسول ایجاد شده بود بهتر بشناسیم.

ایرنائوس در بازگشت خود به حومه شهر لیون، راه اسقف پوتن را که به شهادت رسیده بود ادامه داد. اسقف جدید نگرانی خاصی برای اجتماعات مسیحی دره رن که خود اهل آنجا بود داشت. درواقع این اجتماعات شدیداً تحت تأثیر تعالیم «گنوسی» قرار داشتند که در میان ایمانداران خرابی به بار می‌آورد.

برای کمک به این مسیحیان و درجهت یافتن ایمانی روشن بینانه که پایه‌ای مستحکم داشته باشد، ایرنائوس دست به قلم برد. اثر اصلی وی، «علیه بدعتها» که در حدود سال ۱۸۵ نوشته شده لحنی شبانی دارد تا ادبی. نگارش این کتاب برای ایرنائوس فرصتی بود تا اطلاعات با ارزش و دقیقی در مورد اناجیل که وی ادعا می‌کرد گفته‌های شفاهی مسیح هستند و توسط رسولان نقل گردیده و نوشته شده‌اند، به دست آورد.

در مورد ایرنائوس گاهی گفته شده که وی نخستین الهیدان کلیسا می‌باشد. او درواقع نشان داد که محتوای ایمان باید در تمامی کلیساها یکی باشد، زیرا به گفته وی تفسیر کتب می‌بایست الزاماً در تطابق با تفاسیر اسقفان باشد.

ما از فعالیتهای ایرنائوس آگاهی چندانی نداریم اما به نظر نمی‌رسد که وی به شهادت رسیده باشد. او چیزهای بسیاری برای کلیسا به ارمغان آورد، چه توسط تفکرات خود بر روی کتب مقدسه یا با نگرانیهای شبانی خود در مورد اجتماعات مسیحی در دره رُن.

آئین نیایش شکل می گیرد

برگزاری آئین نیایش در کلیسا اجتماع مسیحیان

نیایش بزرگداشت هیپولیتوس

در روز پنطیکاست، هنگام نزول روح القدس، شاگردان «همگی در یک مکان» جمع بودند (اعمال رسولان ۲: ۱). این جمع شدن اتفاقی نبود و در واقع مسیحیان ایماندارانی محدود و مجزا از هم نبودند. کلمه کلیسا در حقیقت به مفهوم «اجتماع» است. به همین خاطر از همان ابتدا می بینیم که مسیحیان با یکدیگر جمع می شدند و گروه‌هایی تشکیل می دادند.

روز خداوند

مسیحیان اورشلیم که اکثراً یهودی تبار بودند، سبت را رعایت می کردند. از آنجا که مسیح در فردای روز سبت، یعنی نخستین روز هفته، قیام کرد از قرن دوم مسیحیان در همین روز که آن را روز خداوند می نامیدند در کلیسا دور هم جمع می شدند. چندی بعد یکی از شهیدان کلیسا قبل از شهادتش گفته بود: «ما نمی توانیم بدون بزرگداشت روز خداوند زندگی کنیم.» در قرن سوم، هر یک شنبه عید قیام مسیح به شمار می رفت و جشن گرفته می شد.

آئین نیایش روز یکشنبه

پلینی جوان در نامه ای به امپراتور تراژان می نویسد: «در آن روز، قبل از طلوع آفتاب مسیحیان طی مراسمی گرد آمده سرود می خوانند، به صورت همسرائی و در دو گروه متناوباً سرودهایی به افتخار مسیح می خوانند» اما در مورد مراسم روزهای یک شنبه باید گفت که به تدریج در حال شکل گرفتن بود.

مدتهای مدیدی اسقف در حالی که هیئت «مشایخ» او را احاطه کرده بودند بر اجتماعات سرپرستی می کرد. به طور کلی زبانی که برای برگزاری مراسم پرستشی به کار می رفت زبان مردم همان کشور بود، مثلاً در ابتدا در اورشلیم و فلسطین همان زبان آرامی بود، زبانی که عیسی به آن سخن می گفت.

اما بزودی اجتماعات مسیحیان توبه کرده از بت پرستی افزایش یافتند. آنها به زبان یونانی صحبت می کردند و این موقعیت موجب پیدایش آئین نیایش یونانی زبان در شرق

و غرب شد. با این حال، در ماورای رود فرات به زبان سریانی صحبت می شد. از قرن سوم زبان لاتین در اکثر مناطق، مانند آفریقای شمالی، زبان غالب بود اما بعد از سال ۳۵۰ میلادی کلیسای رم این زبان را برای برگزاری مراسم نیایشی خود در نظر گرفت. در رم لباس شخص برگزارکننده مراسم و شرکت کنندگان همان لباسی بود که طبقه بخصوصی از شهروندان همه روزه به تن می کردند. لباس زیر عبارت بود از یک تونیک بلند بدون آستین از جنس ابریشم و به رنگ سفید که روی آن شل کشیشی می پوشیدند. اسقفان بین این دو یک ردای بلند آستین دار نیز می پوشیدند که سیپریان قدیس در هنگام شهادت آن را دربرنموده بود.

مسیحیان ایستاده دعا می کنند

مسیحیان آن دوره به دو دلیل ایستاده دعا می کردند: به منظور ادای احترام (چرا که برای پذیرفتن میهمان یا کسی که به ملاقاتمان می آید پا می شویم) و نیز بیان آزادی که مسیح برای ایمانداران خود به همراه می آورد. زانو زدن معمولاً عملی حاکی از توبه است، با وجود این لوقا، پولس را زانو زده در برابر «مشایخ» اجتماع افسس که برای خداحافظی با وی آمده بودند، نشان می دهد.

در طول برگزاری مراسم کسی نمی نشست و به همین خاطر هیچ جایی برای نشستن مؤمنان در محل عبادت تدارک دیده نمی شد، با این حال گاه اتفاق می افتاد که بر زمین بنشینند. نشستن برای کسی که تعلیم می دهد مجاز بود. بدین ترتیب، اسقف در جایگاه خود که کتدر نامیده می شد نشسته مؤمنان را مورد خطاب قرار می داد. کلمه کتدرال از همین کلمه گرفته شده و به معنای کلیسایی است که در آن اسقف جایگاه ویژه خود را برای تعلیم ایمان دارد.

آئین نیایش یکشنبه به روایت ژوستین

در روزی که «روز خورشید» (یک شنبه) نامیده می شود، تمامی مردم شهرها و روستاها گردهم می آیند و خاطرات رسولان یا نوشته های انبیا را تا آنجا که زمان اجازه می دهد، می خوانند. بعد از قرائت متون، سرپرست مراسم سخنرانی کرده، ما را نصیحت و تشویق می کند تا از این الگوهای عالی پیروی کنیم.

سپس همگی برمی خیزیم و دعا می کنیم و همان طور که در بالا گفتم در پایان دعا نان، شراب و آب آورده می شود و سرپرست مراسم به سوی آسمان برای بهترین قدرت خداوند، دعا و سپاس می گوید و مردم با گفتن آمین موافقت خود را اعلام می دارند.

سپس تقسیم هدایای سپاسگزاری شده، به همه آغاز می شود و این هدایا برای کسانی که حضور ندارند توسط خادمین (شماسان) برده می شود. ثروتمندانی که مایل به کمک هستند به انتخاب خودشان مبلغی را به عنوان کمک در نظر می گیرند. این کمکها به دست سرپرست مراسم سپرده می شود و او نیز آنها را به یتیمان، بیوه زنان و همه کسانی که به خاطر بیماری یا دلایل دیگر نیازمند هستند، می دهد. او همچنین حامی زندانیان، غریبان و درواقع همه آنهایی است که محتاج کمک هستند.

آمادگی برای تعمید

تعمید، تأیید

در قرن سوم، حیات نیایشی کلیسا به طور واقعی شکوفا گردید. از خلال تشریفات مذهبی این دوره می توانیم غالب رازهای مقدس امروزی کلیسا را بازشناسیم.

تعمید

در قرن دوم، خود اسقف شخصاً هر داوطلب تعمید را که «حق جو یا رازآموز» نامیده می شد می شناخت اما در قرن سوم این شناخت ممکن نبود زیرا تعداد حق جویان بسیار زیاد شده بود. شکنجه هایی که روز به روز خشونت آمیزتر می شد احتمال انکار ایمان توسط نوایمانان را بیشتر می کرد. بالأخره تعلیم دینی ناکافی باعث می شد (و اکنون نیز سبب می شود) مسیحیان به راحتی طعمه بنیانگذاران «فرقه های» بدعتگزار و مرتد گردند. کلیسا از همه این مسائل آگاه بود و از این رو آمادگی برای تعمید صورت تازه ای به خود گرفت و دوره حق جوئی پایه ریزی شد.

سه سال آمادگی

هر داوطلب تعمید می بایست توسط مسیحیانی که به خوبی شناخته شده بودند («پدر تعمیدی» یا «مادر تعمیدی») به اجتماع معرفی می شدند. مسؤولین اجتماع از او درمورد شغل، زندگی خانوادگی و بخصوص عللی که وی را مشتاق تعمید گرفتن کرده سؤالاتی می کردند. سپس از تعمید خواستگان دعوت می شد مراحل را پشت سر گذارند که هریک از آنها او را تا مرحله ورود به کلیسا هدایت می نمود. دوره این رازآموزی

به طور معمول سه سال بود اما این مهلت بسته به شرایط یا میزان آمادگی داوطلب تعمید می توانست کوتاه تر یا بلندتر باشد.

گام اول

در مرحله نخست آماده شدن برای تعمید از رازآموز خواسته می شد به سخنان معلم خود که داده های ابتدائی ایمان مسیحی را به او تعلیم می داد «گوش فرا دهد». او دعا کردن و نیز مشارکت برادرانه مسیحی را که بوسه صلح، نمادی از آن است می آموخت. به طور همزمان «پدر یا مادر تعمیدی» او را کمک می کردند تا مانند شاگرد واقعی مسیح در زندگی روزانه خود عمل نموده یا عکس العمل نشان دهد.

گام دوم

به دنبال احراز شایستگی حق جو، دومین مرحله آمادگی وی برای تعمید شروع می شد. ابتدا امتحانی از او به عمل می آمد که موضوع آن روش زندگی وی و روش به کار بستن ایمان مسیحی اش تا آن موقع بود. اگر این امتحان رضایت بخش می بود، حق جو اجازه می یافت خود را به صورت جدی تری برای تعمید آماده سازد. او هر روز، در طی جلساتی، تعلیم دینی پیشرفته تری دریافت می کرد. از سوی دیگر، نوعی نیایش دفع شریر به دفعات در مورد وی خوانده می شد زیرا کلیسا می داند که ارزشهای این دنیا مبهم هستند. کلیسا می داند که مسیح آمده تا دنیای ما را نجات دهد و شیطان که همان شرارت و نیروهای شریر است می تواند انسان را تحت تأثیر قرار دهد و او را از خدا دور کند. هدف از نیایش دفع شریر آن است که از خدا یاری بخواهند تا حق جو را از شرارت و از تسخیر اهریمنان آزاد سازد.

برگزاری راز تعمید

برگزاری راز تعمید در هفته مقدس و در شب عید قیام صورت می گرفت. روز جمعه رازآموز روزه می گرفت. شنبه صبح اسقف نیایش دفع شریر را برای وی می خواند و او را دستگذاری می کرد. این حرکت به این مفهوم است که کلیسا این مسیحی آینده را تحت حمایت خود می گیرد.

مراسم تعمید در شب شنبه در طول نیایش شبانه برگزار می شد. این مراسم با

قرائت‌هایی از کتاب مقدس و نیز تفسیر آنها شروع و ادامه می‌یافت. هدف این قرائت‌ها نشان دادن نقشه محبت‌آمیز خداست. سپس نوبت به انکار شیطان می‌رسید که نیایش دفع شریر را کامل می‌کرد. سپس اسقف روغنی را تقدیس می‌نمود و توسط آن بر تعمید خواستگان علامت می‌گذاشت. آنگاه هریک از تعمیدخواستگان را سه بار در حوض تعمید فرو می‌برد و در هر بار این عمل با اعتراف ایمان و نیز بر زبان آوردن نام یکی از شخصیت‌های تثلیث اقدس همراه بود: «من تو را به نام پدر تعمید می‌دهم... من تو را به نام پسر تعمید می‌دهم... من تو را به نام روح القدس تعمید می‌دهم...»

مراسم تعمید همیشه به آن صورتی که نقاشان قبرستانها و پرستشگاههای زیرزمینی (مثل قبرستان کالیکستوس قدیس) نشان داده‌اند با فرو بردن تعمیدخواستگان در آب صورت نمی‌گرفت بلکه به صورت دیگری نیز انجام می‌شد: بر سر تعمید خواسته مقداری آب می‌ریختند. احتمال دارد که در همین موقع شخص تازه تعمید یافته لباس سفیدی را که باید در طول هفته قیام به هنگام شرکت در آئین نیایش برتن می‌داشت، دریافت کند.

تعمید کودکان

آیا در کلیسای قرون اولیه کودکان را نیز تعمید می‌دادند؟ تعمید کودکان از چه موقع شروع شد؟ بدون شک به محض آن که کودک به دنیا می‌آمد والدین مسیحی او برای وارد کردن وی به زندگی کلیسایی اقدام می‌کردند.

درباره پولیکارپ می‌گویند که وی در اوان کودکی تعمید یافته بود. همچنین می‌دانیم که اوریجن که در سال ۱۸۴ از والدینی مسیحی به دنیا آمد خیلی زود تعمید یافته بود. در مورد تعمید کودکان در پایان قرن دوم، همان‌طور که در متون مربوط به سالها بعد می‌خوانیم این‌گونه عمل می‌شده «اگر در میان تازه واردین کودکانی هستند، کسانی که آنها را برای تعمید آورده‌اند بایستی به جای آنان جواب بدهند. برای کودکان دستها نهاده خواهد شد و با روغن مقدس مسح شده اجازه می‌یابند در راز قربانی مقدس شرکت جویند».

مشکلی که در مورد آموزه تعمید پیش می‌آید

از همین دوران، مشکلی در مورد آموزه تعمید مطرح شد که آیا تعمیدی که توسط بدعت‌گزاران داده می‌شود معتبر است؟ کورنی اسقف رم پاسخ مثبت می‌دهد. سیپریان اسقف کارتاژ بر تجدید آن تأکید دارد. این سؤال هنوز به جواب کامل و نهائی نرسیده و کلیسا در حال جستجوی جواب است.



نقاشی قدیمی از حوض تعمید در کلیسای پودانتیان
قدیس در شهر آکویلا در شمال شرقی ایتالیا. این
شهر در سال ۴۵۲ توسط آتیلا ویدان گردید.

راز تأیید

به نظر می‌رسد که تا قرن چهارم مراسم تأیید و تعمید درهم ادغام شده بودند. مراسم تدهین با روغن که در آن موقع توسط اسقف صورت می‌گرفت حقیقتاً قسمتی از تعمید بود. تشریفاتی بخصوص در کلیسای رم اجازه می‌دهد این جدائی تعمید از تأیید را که بعدها رخ داد از پیش دریابیم. توسط هیپولیتوس (قرن سوم) این مطلب را دریافته‌ایم و هم او به ما می‌آموزد که علاوه بر تدهینی که کشیش در مورد تازه تعمید یافتگان که از حوض تعمید بیرون می‌آیند انجام می‌دهد، تدهین دیگری نیز توسط اسقف بعد از تشریفات دستگذاری صورت می‌گیرد:

« هنگامی که تازه تعمید یافته از آب بیرون می‌آید، کشیش او را با روغن تقدیس شده مسح نماید و بگوید: «من تو را با روغن مقدس به نام عیسی مسیح نشان می‌گذارم». سپس همه خود را خشک کرده، لباس بپوشند و وارد کلیسا شوند. در این موقع اسقف ایشان را دستگذاری کند... درحالی که روغن تقدیس شده را بر سرشان می‌ریزد بگوید: «من شما را با روغن مقدس به نام خدا، پدر قادر مطلق، عیسی مسیح و روح القدس نشان می‌گذارم» و با گذاردن علامتی بر پیشانی ایشان آنها را بوسیده بگوید: «خداوند با تو باشد» و شخص تعمید یافته پاسخ دهد: «و نیز با روح تو باشد» (هیپولیتوس، سنت رسولان).

بدون تردید، موضوع تأیید نیازمند بررسی و تعمق بسیار است.

بخشش گناهان

توبه

« هر که فرزند خداست نمی تواند در گناه زندگی کند » (رساله اول یوحنا یوحنا ۳: ۹). با این حال چنان که تجربه روزانه ما نشان می دهد و مسیحیان اولیه نیز از آن اطلاع داشتند مسیحی زندگی کردن کار آسانی نیست و گناه هنوز وجود دارد حتی بعد از تعمید.

بعد از یوحنا ی رسول عده ای از مشایخ کلیسا شروع به دادن این تعلیم نمودند که برای گناهانی که بعد از تعمید مرتکب می شویم بخشش وجود ندارد. گرچه خود یوحنا گفته بود: « اگر کسی مرتکب گناهی شود در پیشگاه خدای پدر کسی را داریم که برای ما شفاعت کند - همان عیسی مسیح که کاملاً نیکوست » (رساله اول یوحنا ۲: ۱). سؤالی که مطرح می شد این بود که چند بار و چگونه گناهان بعد از تعمید بخشیده می شوند؟

کلیسا راه خود را می جوید

کلیسا در عین وفاداری به مأموریتی که عیسی به آن سپرده در این زمینه درست مانند سایر موارد راه خود را می جوید. در ابتدا اعلام می شود که گناهان مرتکب شده پس از تعمید بخشیده می شوند اما فقط یک بار، درست همان طور که هرماس که در اواسط قرن دوم در رم زندگی می کرد، می گفت: « اگر شخصی تسلیم وسوسه شود و مرتکب گناه گردد یک بار توبه ممکن است ».

سپس گناهان را از یکدیگر مجزا نمودند و به گناهان مهلک و گناهان خفیف تقسیم کردند. نوع دوم با طلب بخشش مکرر در مراسم نیایشی پاک می شوند اما گناهان مهلک بدواً غیرقابل بخشش تلقی می شدند که از آن جمله هستند: انکار مسیح در هنگام شکنجه، قتل و زنا. با این وجود در همان دوران، در کلیسا افرادی طرفدار چشم پوشی و بخشش گناهان بودند که یکی از آنها کالیکستوس اسقف رم (۲۱۷-۲۲۲) بود.

آشتی مرتدان

به هنگام جفا، تعدادی از مسیحیان ایمانشان را انکار می کردند که آنها را « سقوط کرده یا افتاده » (به لاتین lapsi) می نامیدند. در اواسط قرن سوم، اسقفان آفریقا بنا به میل خود آدابی پیچیده را در پیش گرفتند. آنانی که به خاطر ترس از مرگ حقیقتاً پذیرفته اند که به بتهای مشرکان قربانی تقدیم

نمایند تا دم مرگ در بخشش و آشتی پذیرفته نخواهند شد. کسانی که گواهی تقدیم قربانی دریافت داشته اند ولی در واقع این کار را نکرده اند زودتر آشتی می یافتند. در سال ۲۵۲ که گمان برده می شد جفاها از سر گرفته شوند اسقفانی دیده می شدند که حتی به آنانی که ایمان خود را رها کرده اند یا کسانی که بعد از درخواست ورود مجدد خود به کلیسا دست به توبه زده اند به طور ناگهانی اجازه شرکت در راز آشتی را می دادند.

توبه در انظار عمومی

در کلیسای این دوره هر گناه مهلکی منجر به توبه در انظار عمومی می شد. در شرق درجات متفاوتی برای توبه کاران وجود داشت: آنانی که خارج از کلیسا باقی می ماندند، کسانی که در آئین قرائت کلام پذیرفته می شدند، آنانی که می توانستند در راز قربانی مقدس شرکت نمایند اما اجازه شراکت در سفره خداوند را نداشتند، این افراد می بایست ایستاده یا زانو زده در این مراسم شرکت می کردند.

قبل از روانه کردن ایشان اسقف بر آنانی که نمی توانستند در آئین قربانی مقدس شرکت کنند دست گذارده برای همه توبه کاران در طول دعای دسته جمعی دعا می شد. این توبه مشابه توبه حق جویان اما مفاد آن جدی تر بود بویژه برای کسانی که ایمان خود را انکار کرده بودند. در صورت بروز جفا و شکنجه های تازه، کلیسا جانب احتیاط را رعایت می نمود و خواستار آن می شد که شخص نادم دلایل روشنی در مورد رفتار خود ارائه دهد.

دوره این توبه بسیار متغیر بود، گاه فقط چند هفته به طول می انجامید و گاه تمام طول عمر به درازا می کشید و این در حالی بود که راز آشتی در واپسین دقایق وارد جریان می شد. در قرن سوم شاهد برقراری آئین جدیدی هستیم. «اقرارکنندگان» (مسیحیانی که علی رغم شکنجه ها و جفاها نام عیسی را اقرار می نمودند) برای توبه کنندگان شفاعت می کردند: کلیسا رنج هائی را که ایشان متحمل شده بودند برای جبران انکار یا اشتباه بزرگی که ایماندار دیگری انجام داده بود می پذیرفت. به دنبال چنین وساطتی، اسقف، مجازات و زمان توبه شخص نادم را به طور کامل یا تا حدودی می بخشید.

یک بار در سال

آشتی گناهکاران و ملحق شدن مجدد ایشان به کلیسا سالی یک بار در مراسم نیایش شبانه عید گذر صورت می گرفت. بعدها این مراسم در پنج شبه یا جمعه مقدس انجام می شد تا شخص توبه کار بتواند در آئین عید رستاخیز شرکت جوید. برگزاری آئین توبه شامل تشویق از طرف اسقف نیز بود که بر روی سر هر توبه کار دست می گذاشت و دعا

می کرد. در اسپانیا «مزمور توبه» (مزمور پنجاهم که به هنگام توبه خوانده می شود) به همراه بندگردانی که بیانگر سخنان راهزن نیکوست: «خداوندا مرا به یادآور» خوانده می شد و در طی مراسم جماعت فریاد برمی آوردند «چشم پوشی نما» (یا «ببخشای»).

این مراسم آشتی ماهیتی رازگونه دارد و موجب ملحق شدن دوباره شخص توبه کار به کلیسا می شود. این «راز» فقط برای تغییرات بزرگ به کار گرفته می شود در حالی که برای اعترافات شخصی چنین کاری لازم نیست.

راز تدهین بیماران

«اگر کسی از شما بیمار است باید از مشایخ کلیسا بخواهد تا برای او دعا کنند و به نام خداوند بدن او را با روغن تدهین نمایند» (رساله یعقوب ۵: ۱۴).

این آیه فقط دوبار در ادبیات قرن سوم به طور کامل ذکر گردیده و اشاراتی که به تدهین بیماران شده بسیار اندک است.

ترتولیان از شفاهائی سخن می گوید که به وسیله تدهین روغن به وقوع پیوسته اند، اما تأیید این نکته که تدهین بیمار عملی رازگونه است کار دشواری است چرا که گاه خود بیمار روغن را بر بدن خویش می مالید.

برعکس، هیپولیتوس می گوید که هر سال در رم روغن بیماران را طی مراسم پرستشی برکت می دهند. در همان دوره سرابیون قدیس دعائی برای تقدیس «روغن بیماران، نان و آب» به جای می گذارد.

پس راز تدهین بیماران در آن دوران وجود داشته ولی هنوز باید قرنهای در انتظار بود تا این راز به طور کامل در کلیسا شکوفا گردد.

کهنات و ازدواج

اسقف

در رأس هر کلیسای محلی اسقف قرار دارد که مسؤول آن جماعت مسیحی است. او که جانشین رسولان به شمار می رود نشانه قابل رؤیت کلیساست.

کلیسائی توسط تمامی کشیشان و اسقفان مناطق همجوار تقدیس می شد. یکی از کشیشان بر او دست نهاده دعای تقدیس کننده ای برای اسقف جدید می خواند. سپس بعد از آئین بوسه سلامتی، راز قربانی مقدس برگزار می شد. از قرن سوم به بعد تعداد کشیشان تقدیس کننده اسقف سه نفر تعیین شدند. این رسم تا دوران ما نیز رسیده است.

کشیشان

در هر کلیسا جمعی از کشیشان پیرامون اسقف قرار گرفته اند. کشیشان توسط خود اسقف دستگذاری و وارد نظام می شوند و همه با هم بدنی را تشکیل می دهند که خود او نیز متعلق به آن و سرپرست و مسؤول آن می باشد. اسقف دست خود را بر داوطلب کشیشی می نهد و کشیشان حاضر نیز همین کار را می کنند.

در ابتدا وظیفه کشیش برگزاری آئین قربانی مقدس به همراه اسقف بود اما به علت جفاهائی که بر کلیسا وارد می شد نقش آنها اهمیت بیشتری می یافت. بدین خاطر در کارتاژ و آفریقا سیپریان قدیس از کشیشان می خواهد در غیاب وی هر کدام به نوبت و با کمک یک شماس، مراسم راز قربانی مقدس را در جمع اقرارکنندگان به جای آورند. بعدها که دیرهای روستائی برقرار گردید نقش کشیش همان نقش « کشیش دیر » شد.

شماسان

شماسان همکاران بی واسطه و مستقیم اسقفان هستند و در طول مراسم قربانی مقدس او را یاری می دهند. اما از سوی دیگر در اعمال دیگری نیز تعهد دارند از جمله بر کمکهای غیرنقدی به بیوه زنان، معلولین، بینوایان و مسافران نظارت می کنند. کالیکستوس پیش از آن که اسقف رم شود، شماس اسقف زفرین بود و اداره امور آرامگاههای متعلق به کلیسا را برعهده داشت. گاه اسقف حتی مسؤولیت موعظه را نیز به شماسان محول می نمود.

خدمات های ثانویه

به تدریج، به همان میزان که نیازهای تازه ظهور می کردند خدمات های دیگر (ثانویه) نیز بروز می یافتند که گاه به منزله تقسیم مسؤولیتهای شماسی تلقی می شد. بدین ترتیب، ژوزف، مورخ قرن چهارم از مناصبی نظیر شماس یاران، دربانان، قاریان، اخراج کنندگان ارواح و خادمین کلیسا نام برده است (که اخیراً آنها را « نظامهای کوچک » می خوانند). همچنین گورکنان نیز بودند که مرده ها را دفن می نمودند اما اثری از دستگذاری

ایشان در دست نیست. این خدمات ثانویه به تدریج ناپدید شده جای خود را به اعمال دنیوی مشابه دادند: حق جویان، نوآموزان، بچه های گروه کر، گورکنان...

« اقرارکنندگان »

در کنار کشیشان، شماسان و سایر خادمینی که در خدمت جامعه مسیحی بودند « اقرارکنندگان » در قرن سوم مقام خاصی داشتند. « اقرارکنندگان » مسیحیانی بودند که در دوران جفا، شکنجه دیده یا زندانی شده بودند اما توانسته بودند جان سالم بدر ببرند. در رم رفتار آنان در دوران جفا از ایشان مسیحیانی ساخته بود که از نظر شایستگی همپراز کشیشان بودند. در آفریقا، این گروه اقدام به برقراری طبقه بندی با توجه به قدرت شفاعت خود نمودند ولی این اقدام بی ثمر ماند.

« نظام های » زنان

در کلیساهای این دوران، به « نظام های » مختص زنان برمی خوریم که به سه گروه تقسیم می شدند: بیوه زنان، باکره ها و شماسان زن. بیوه زنان که پولس رسول در نامه های شبانی خود بارها در مورد آنها سخن گفته جزئی از نظام بشمار می رفتند، هر چند سازماندهی نشده بودند. آنان بعد از شماسان قرار داشتند و به طور خاص مسؤول عیادت از بیماران بودند. باکره ها نظامی جداگانه داشتند که اهمیت آن به مرور زمان در حیات کلیسا بیشتر می شد. از این دوران به بعد آنها نشانه مهمی از دیدگاه کلیسا در مورد تجرد و رهبانیت محسوب می شدند. اما شماسان زن از همان ابتدای قرن سوم جایگزین بیوه زنان شدند و مانند شماسان مرد دستگذاری شده مرتبت می یافتند. آنها به طرزی فعال و با هدف بشارت دادن و اجرای مناسک مذهبی برای بیماران فعالیت می کردند و زنان نوآموزی را که برای تعمید آماده می شدند با روغن تدهین می کردند. قبل از این دوران تعدادی شماس زن وجود داشت که از آن میان می توان فوبی را نام برد که به اجتماع مسیحی سانکره، در نزدیکی قرن تس تعلق داشت و در سال ۵۷ نامه پولس را که برای آنها نوشته شده بود به رم برد.

خادمان کلیسا و تجرد

در اینجا سؤالی مطرح می شود: آیا کشیشان این دوران مجرد بودند یا خیر؟ جواب این سؤال کمی پیچیده است.

یک نکته روشن است: در قرن اول خادمان کلیسا مردانی متأهل بودند، در قرن دوم نیز همچنین ولی به تدریج خادمان مجردی سر برآوردند که از آن جمله می توان از ملیتو اهل ساردیس نام برد.

اما در مورد قرن سوم، عقاید متفاوتی وجود دارد. هیپولیتوس از کالیکستوس ایراد می گیرد که در میان خادمان افرادی وجود دارند که ازدواج مجدد داشته اند و آنها را از کشیشان ازدواج نکرده جدا ننموده اند. در آفریقا در دوران سیپریان کشیشانی دیده می شوند که متأهل بودند. ترتولیان با ازدواج کشیشان مخالف بود ولی تجرد را شرط کشیش بودن نمی دانست.

از این دوران به بعد بدبینی نسبت به روابط جنسی به چشم می خورد. بدین ترتیب کشیشانی که قصد داشتند به « کمال » برسند می بایست از هر گونه رابطه جنسی پرهیز نمایند. البته گفته نمی شد که روابط جنسی به خودی خود بد است بلکه انسان را تا حدودی ناپاک می سازد و او به طور موقت شایستگی دعا و شرکت در راز قربانی مقدس را از دست می دهد. به هر حال در این دوران نمی توان در مورد کهانت و تجرد یا قانون و فرهنگ سخن گفت.

ازدواج

« مسیحیان نیز مانند سایرین ازدواج می کنند ». این جمله را در رساله دیوگنتس که در قرن دوم نوشته شده می خوانیم که اظهار می نماید مسیحیان نه از نظر رسوم و نه زبان با سایر مردمان تفاوتی ندارند. ایگناتیوس انطاکی از مسیحیان درخواست می کند که ایمانداران بعد از نظرخواهی از کشیش ازدواج نمایند. بسیاری از موارد در زمینه ازدواج، از فرهنگ یونانی-لاتین اخذ شده اند که بسیار متنوع هستند. در اینجا رضایت بین طرفین کافی است و از نظر قوانین رومی همین امر ازدواج را می سازد. جملاتی که در ابراز رضایت رد و بدل می شوند تفاوت می کنند. گاهی به جمله « هرجا توباشی، من خواهم بود » اکتفا می شد. در برخی موارد، عقد نامه های ازدواج در برابر شاهدان خوانده می شد که زیر عقدنامه را نیز امضا می نمودند. سپس عروس رو بند خود را (که به رنگ زرد تیره با درخشی قرمز بود) کنار زده روی سر خود تاج گلی می نهاد، داماد نیز همین کار را می کرد. پس از این مراسم، آئین پیوند کردن دستها انجام می گرفت. بسیاری از رسوم کهن با اندک تغییری به ما رسیده اند. شایان ذکر است که مدتها قبل از این دوران کلیسا تعدد زوجات و سقط جنین را محکوم ساخته و در برابر ازدواج مؤمنین با غیرایمانداران سکوت کرده بود.

بیان آموزه‌های کلیسایی

کلیسا چگونه تعلیم می‌داد:
احترام به کلام خدا
تعلیم دینی

تفاوت‌های موجود بین مسیحیت و فرهنگ یونانی - لاتین بسیار مهم بودند و در نتیجه برخورد‌هایی از نظر عقیدتی و نیز در رابطه با ارزش‌های زندگی روزمره اتفاق می‌افتاد.

مخالفت روشنفکران

ژوستین قدیس، فیلسوف مسیحی که در سال ۱۶۵ به شهادت رسید، نشان می‌دهد که چگونه نظام فلسفی یونانیان و رومیان می‌تواند بین منطق و ایمان، هماهنگی و توافق ایجاد کند. هدف وی این بود که جوهر حقیقی مسیحیت را به عنوان وارث تفکر یونانی - رومی نشان دهد هر چند با مخالفت شدید روشنفکران غیرمسیحی روبه‌رو شد. مارکوس اورلیوس در کتاب خود به نام «تفکرات» که حدود سال ۱۷۶ نوشته شده در مورد شهیدان مسیحی دیدگاهی شخصی مطرح نمی‌کند بلکه روح مخالفت را می‌بیند اما فلاسفه، هرچند در آغاز برای مسیحیان احترام قائل بودند اما کم‌کم شروع به نوشتن انتقادنامه‌هایی از ایشان کردند که نشان می‌دهد مسیحیان در نظر آنان اهمیت خاصی داشته‌اند.

اوريجن در اسکندریه

در قرن سوم اوريجن متفکر بزرگ مسیحی توانست به میزان قابل توجهی درصد شنندگان مسیحیت را در دنیای روشنفکران افزایش دهد.

او که در سال ۱۸۵ در اسکندریه و در خانواده‌ای مسیحی متولد شده بود در همان اوایل زندگی خویش طعم تلخ تجربیات سخت را چشید. در حقیقت، وقتی پدرش را به جرم مسیحی بودن بازداشت کردند وی هفده سال بیشتر نداشت. او که مسؤولیت مادر و شش برادرش را بردوش خود احساس می‌کرد تصمیم به ترک تحصیل گرفت. وی در نامه‌ای خطاب به پدرش که در زندان بود می‌نویسد: «به خاطر ما تصمیم خود را عوض مکن». اوريجن سرانجام با کمک سخاوتمندانه بانویی خیر توانست به تحصیلات خود ادامه دهد.

در سال ۲۰۲ بیانیه‌ای از سوی امپراتور سوروس، گرویدن به مسیحیت را منع نمود و در نتیجه مدرسه تعلیمات دینی اسکندریه که توسط کشیش کلیمنت اداره می‌شد تعطیل

گردید. بعد از آن که دوران جفا به سرآمد، انبوه رازجویان، اشتیاق بازگشائی مدرسه را در افراد بیدار نمود و اسقف دیمیتریوس پیشنهاد بازسازی آن را به اوریجن داد. از نظر این استاد جوان چنین کاری ارزش آن را داشت که زندگی خود را وقف آن کند، بنابراین تردیدی به خود راه نداد و کتابهای ادبیاتش را در قبال مستمری روزانه ناچیزی (درست مقداری که مورد احتیاجش بود) فروخت و همه وقت خود را وقف تعلیم رازجویان نمود.

فیلسوف، الهیدان، مفسر

اوریجن زندگی سختی داشت، روی زمین خالی می‌خوابید و با پای برهنه راه می‌رفت. او آن عده از شنوندگان خود را که به خاطر ایمانشان بازداشت می‌شدند تسلی می‌داد و آنها را تا دم مرگ همراهی می‌کرد. بعد از مدتی اوریجن دریافت که افرادی غیر مسیحی که تحصیلات یونانی یا حتی فلسفی داشتند در کلاسهای تعلیمات کتاب مقدس او شرکت می‌جویند و در میان آنان حتی از مرتدان نیز دیده می‌شدند. اوریجن متوجه شد که باید دانش خود و شاگردانش را گسترش دهد، بنابراین شروع به اجرای طرحی نمود که پیشینیان وی طرح ریزی کرده بودند یعنی ایجاد نوعی دانشگاه که در آن هر قسم علوم دنیوی برای درک هرچه بهتر کتاب مقدس تدریس شود.

اوریجن مدت بیست سال یعنی از ۲۱۲ تا ۲۳۱ میلادی، در اسکندریه به تدریس پرداخت. او زبان عبری را آموخت و کار نقد کتاب مقدس را آغاز کرد. با انتشار «هگزایلا»، که ترجمه‌های متفاوت کتاب مقدس به زبان یونانی، درش ستون متوالی کنار هم آمده بود و امکان مقایسه آنها را فراهم می‌ساخت، به تدریج آوازه اوریجن در همه جا پیچید. در طی سفری به فلسطین و اقامتی که در آنجا داشت از او خواسته شد کتب مقدسه را برای کلیسا توضیح دهد. چندی بعد، ژولیا مامائه، خواهرزاده امپراتریس او را برای گفتگو در مورد موضوعات مذهبی به انطاکیه دعوت نمود و نیز می‌دانیم که وی با امپراتور فیلیپ عرب نیز مکاتباتی داشته است.

تعلیم در قیصریه

اما تجربیات سخت و ناگوار در راه هستند. در سال ۲۳۰ اوریجن بار دیگر به فلسطین بازگشت و توسط اسقف قیصریه که از دوستانش بود، به مقام کشیشی دستگذاری شد. دیمیتریوس اسقف اسکندریه ابتدا از این موضوع اطلاعی نداشت اما پس از آن که از دستگذاری اوریجن باخبر شد شورائی تشکیل داد که براساس رأی آن، حق هرگونه تعلیم

از اوريجن سلب و بعلاوه مجبور به ترک اسکندريه گرديد. اوريجن به قيصريه رفت و در آنجا تعليم می داد. وی این شهر را مرکز دانش پژوهان ساخت به نحوی که آوازه آن در همه جا پيچيد و دو اسقف آینده از همین شهر سر بر آوردند: گريگوری توماتورژ و برادرش در کلاسهای وی شرکت می کردند. از طرفی او چند بار در هفته موعظاتی ایراد می کرد و تفسیرهای عالمان الهی را که در اسکندريه شروع کرده بود ادامه می داد. جفای «دس» نقطه پایانی بر فعالیتهای بیش از حد او نهاد. وی در سال ۲۴۷ دستگیر شد و تحت آزار و اذیت قرار گرفت. چند سال بعد در سن هفتاد سالگی به دنبال همین شکنجه ها عالم فانی را وداع گفت.

يك نابغه و مردی پر حرارت

اوريجن نابغه ای فعال و با پشتکار بود. او فقط به خاطر عشق به کلام خدا خود را در فلسفه و الهیات و تفسیر کتاب مقدس غرق می کرد. روحیه ای کاوشگر داشت، مردی پر شوق و غیرتمند بود و از محبت مسیح به لرزه درمی آمد، سعی کرد به مسیحیان دیدی کلی از ایمانشان بدهد، دیدی که همه عناصر در آن با یکدیگر همکاری داشته باشند. اوريجن برخی اوقات دیدگاهی ماجراجویانه داشت. بعضی نکات آموزه وی، باعث سؤزن های موجهی در کلیسای غرب گرديد. اما نمی توان قدرشناسی کلیسای شرق و نیز نفوذ قابل توجهی را که اوريجن در دنیای دوران خود داشت از یاد برد، خاصه این که وی دارای جایگاهی بود که امروزه رؤسای دانشگاهها دارند.



نوشته‌های قانونی

مسیحیان خیلی زود به گردآوری نوشته‌هایی که تاریخ نوشته شدن آنها به دوران رسولان برمی‌گشت اشتیاق نشان دادند. اجتماعات اصیل یهودی آنچه را ما عهدعتیق می‌نامیم در دسترس داشتند. به تدریج به آن نوشته‌هایی که بر روی صفحات پاپیروس کپی شده بود افزوده شد و از اجتماعی به اجتماع دیگر دست به دست می‌گشت تا در اجتماعات پرستشی خوانده شود. در ابتدا رسالات رسولان و بویژه رسالات پولس و سپس چهار انجیل نسخه برداری شدند.

به تدریج می‌بایست انتخاب می‌کردند. در واقع نوشته‌هایی به نام رسولان دست به دست می‌شد اما همیشه تعلیمات ایشان را منعکس نمی‌کرد و گاه حتی عاری از مفاهیم مسیحی بود.

بدین ترتیب کم‌کم متونی انتخاب شدند اما این انتخاب در کلیساهای شرق و غرب متفاوت بود. در قرن چهارم بالأخره توافقی همگانی صورت گرفت و گردآوری رسمی به انجام رسید. این مجموعه canon نامیده شد (واژه‌ای یونانی به معنی «قاعده» که می‌توان آن را «فهرست قانونی کتب مقدسه» نامید). در کلیسا نامه‌ها و کتبی که جزو این «فهرست قانونی» هستند به عنوان اساس و راهنمای ایمان و زندگی مسیحی شناخته شده‌اند.

فهرست موراتوری

فهرست موراتوری دست‌نوشته‌ای است که در سال ۱۷۴۰ در میلان توسط موراتوری که در همین مورد تحقیق می‌کرد کشف شد. این دست‌نوشته که به زبان لاتین تدوین شده حاوی فهرستی از کتب عهد جدید است که کلیسا در حدود سال ۱۸۰ به طور رسمی آن را تأیید کرده بود. این فهرست تقریباً مشابه عهد جدید کنونی است و فقط نامه به عبرانیان، دو رساله پطرس و رساله سوم یوحنا در آن وجود ندارد.

مسیحیان چگونه زندگی می کردند

زندگی روزمره مسیحیان پیدایش اخلاقیاتی نوین

رویاروئی مسیحیان با روشنفکران دنیای یونانی- رومی تنها رویاروئی آنها نبود بلکه برخورد دیگری نیز وجود داشت یعنی زندگی روزمره مسیحیان و نحوه زیستن آنان در دنیائی که مسیحی نبود.

در آغاز قرن سوم، شاگردان مسیح دیگر خود را « شهروندان موقت » نمی دانستند بلکه فعالانه در زندگی شهر و موطن خود شرکت می کردند اما با این وجود مشکلی پدید می آمد: دنیائی که ایشان در آن زندگی می کردند به شدت بت پرست بود، حال آیا می بایست خود را با همه خصوصیات زندگی و اخلاقیات این جامعه مشرک وفق دهند یا روشی مطابق ایمان خود پیش گیرند؟

در مورد زندگی روزمره باید گفت که مسیحیان روش زندگی هم عصران و همشهریان غیرمسیحی خود را نفی نمی کردند. بدین ترتیب آنها مثل همه حرف می زدند، لباس می پوشیدند و غذا می خوردند. به هرحال دیده می شد که اصولی گاه تعدیل یافته و گاه اغراق آمیز توسط اخلاق گرایان در میان مسیحیان اشاعه می یافت.

بدین ترتیب مسیحیان می توانستند در لباس پوشیدن تابع مد باشند اما تجملات افراطی و بخصوص استفاده از جواهرات محکوم بود.

در آن دوران که ضیافتها و مجالس میهمانی رواج داشت از مسیحیان درخواست شده بود تا خوراکی ساده داشته باشند و به « هنر شیطانی آشپزی » دل نبندند.

استحمام در اماکن دارای آب گرم به خودی خود کار خوبی است اما مسیحیان می بایست متوجه خطرهایی که این گونه حمامهای عمومی به همراه داشتند باشند.

شرکت در نمایشها به صراحت ممنوع شده بود. در واقع بازیهای که در آن زمان در سیرکها اجرا می شدند خوی خشونت ایجاد می کردند و تئاترها که غالباً موضوعات سبکی داشتند اصول ضد اخلاقی را اشاعه می دادند. سرانجام آئین هایی که در آن زمان به همراه نمایشها به اجرا در می آمدند معمولاً وابسته به بت پرستی بودند.

ورزش برای نوجوانان و نیز افراد بالغ مفید تلقی می شد ولی بازیهای رزمی و دو برای دختران جوان توصیه نمی شد.

اما در خصوص مدرسه کودکان و جوانان باید گفت که مشکلاتی مطرح بود. اگر موافقت می شد که کودکان مسیحی به مدرسه بروند، در عوض از آنها درخواست می شد

که در مراسم بت پرستی رایج در مدارس شرکت ننمایند و از والدین خواسته می شد که در خانواده به کودکان خود تعلیمات دینی بدهند. در مورد این که آیا فرد مسیحی می تواند استاد ادبیات شود مباحثی در میان بود. بعضی ها مخالف بودند زیرا می گفتند که اسطوره شناسی در بسیاری از آثار ادبی و بویژه نزد شعرا فزونی یافته است. بسیاری نیز از این رو مخالفت می نمودند که می گفتند اوریجن هنگامی که به این کار پرداخته بود ۱۸ سال بیشتر نداشت و چون در همان اوان جوانی از ادبیات کناره گرفت توانست یک مسیحی مثمرتر و در عین حال یک متفکر بزرگ مسیحی شود.

شرکت مسیحیان در زندگی اقتصادی نیز مستلزم تفکر و تصمیم گیری بود. در واقع تجار در صنفی مشغول به کار بودند که حامی آنان، هر مس از خدایان مشرکان بود. بعضی از مشاغل هم قدغن بودند چون وابستگی به شرک داشتند که از آن جمله می توان از ساختن یا فروش وسایل عبادت (از قبیل معبد های مینیاتوری، مجسمه های کوچک خدایان) یا شرکت در تزئین معبد بت پرستان نام برد. بدیهی است بعضی از «مشاغل» غیر اخلاقی به خودی خود کاملاً ممنوع بودند مانند فحشا یا دلالی.

مشارکت مسیحیان در زندگی اجتماعی نیز مشکلات ظریفی به همراه داشت. مسیحیان صادقانه مالیات های خود را می دادند، با این حال غالباً از آنها ایراد گرفته می شد که شهروندان خوبی نیستند. در واقع آنان برای انجام خدمت سربازی مردد بودند زیرا غالباً از داوطلبان می خواستند برای خدایان بت پرستان یا حتی برای امپراتور که خدا تلقی می شد قربانی بگذرانند.

این امر موجب طرح مباحث زیادی شد که انعکاس آن را می توان در بعضی از آثار آن دوره یافت. بدین ترتیب «سنت رسولی» نظر به این داد که نوآموزی که می خواهد سرباز شود باید تعمیم خود را به تعویق بیندازد، با این حال اگر سربازی بخواهد می تواند بدون آن که شغل خود را از دست بدهد تعمیم بگیرد. برعکس ترتولیان تا جایی پیش رفت که به سربازان توصیه می کرد از خدمت فرار کنند.

همان طور که می بینیم از این دوران غالب مسائلی که بعدها برای نسل های مسیحی پیش خواهد آمد مطرح می شود، مسائلی از قبیل: چگونه در دنیائی به سر بریم که مسیحی نیست؟ چگونه زندگی روزمره، زندگی مدنی، سیاسی و اقتصادی را با روح انجیل عجین کنیم؟

نامه به دیوگنتوس

این نامه که از هویت نویسنده آن اطلاعی نداریم در قرن دوم یا سوم میلادی نوشته شده و به سه سؤال در مورد برتری ایمان مسیحی و ویژگی های ممتاز مسیحیان و مسیحیت پاسخ می دهد.

طرز زندگی مسیحی، در این دنیا اما نه از این دنیا

مسیحیان به خاطر کشور یا زبان یا پوشاک یا آداب و رسوم خاص از دیگر مردمان متمایز نشده اند. آنان در شهرهای مخصوص به خود زندگی نمی کنند، نه زبانی عجیب دارند و نه روش زندگیشان غیر عادی است. آنان این آموزه را با استعداد خلاق خویش یا اندیشه مردمان متفکر پرمدعی کشف نکرده اند. آنها همانند بعضی ها قهرمانان اصول ساخته دست بشر نیستند. مسیحیان در هر شهری که زندگی کنند، چه در یونان و چه در شرق، از آداب و رسوم آن کشور در لباس پوشیدن، غذا خوردن و روشهای کلی زندگی تبعیت می کنند اما قوانین خارق العاده و حقیقتاً تعجب آور جمهوری روحانی خود را ابراز می دارند. آنان موقعیت قابل توجه و شگفت انگیزی از تابعیت وطن خود را به نمایش می گذارند. در کشور خود زندگی می کنند اما همچون مسافر هستند. همانند شهروندان در همه چیز سهیم هستند و همانند بیگانگان در رنج اند. هر سرزمین بیگانه ای وطن آنهاست، و هر وطنی سرزمینی بیگانه. مثل همه ازدواج می کنند و صاحب فرزندی می شوند اما فرزند خود را رها نمی کنند. زندگی خود را بر روی زمین می گذرانند اما شهروندان آسمان هستند. از قوانین وضع شده اطاعت می کنند اما در زندگی خود قوانین را بهتر از دیگران انجام می دهند. به تمامی انسانها عشق می ورزند و مورد آزار و جفای همه قرار می گیرند. کسی آنها را درک نمی کند و محکوم می شوند. به مرگ سپرده می شوند و با وجود این زندگی می بخشند... [بر اساس آیاتی از رساله دوم به قرن تیان باب ۶]. نامه به دیوگنتوس، ۵

کلیسا و امپراتوری

دنیای رومی حکومت

در قرن سوم، امپراتوری روم که به تسخیر مسیحیت درآمده بود به تدریج از شرق به غرب، از بریتانیا تا آفریقا توسعه یافت. همچنین مناطقی از کشورهای مختلف نیز جزئی از آن به شمار می‌رفتند. کشورهایی نظیر ایتالیا، فرانسه، اروپای مرکزی کنونی (تا مرز دانوب)، یونان و مقدونیه، کل آسیای صغیر (ترکیه امروزی)، سوریه و فلسطین، تمامی آفریقای شمالی، لیبی و مصر...

استانهای رومی

بخش‌های مختلف این امپراتوری عظیم همه تابع یک حکومت نبودند. به عنوان مثال تا هنگام مرگ هیروдіس پادشاه، فلسطین استانی تقریباً مستقل بود و سپس با مرگ پادشاه مستقیماً تحت فرمانروایی روم قرار گرفت.

سرزمینهای الصاق شده به روم به مناطقی تقسیم می‌شدند که به آنها «استان» می‌گفتند و به دو گونه بودند: استانهای تحت نظارت سناتورها که مدتها از تسخیرشان می‌گذشت و صلح و آرامش در آنها برقرار بود؛ استانهای تحت نظارت امپراتور که به تازگی تسخیر شده بودند و معمولاً در آشوب و ناآرامی به سر می‌بردند و از این رو حضور نیروهای اشغالگر در آنها ضرورت داشت. در قرن دوم لیون مرکز اداره استان امپراتوری «سه گل» و ناربن مرکز استان سناتوری «ناربون» بود.

مردمان آزاد و بردگان

همه ساکنان امپراتوری از یک طبقه نبودند بلکه عده‌ای آزاد و عده‌ای برده بودند. هیچ وجه اشتراکی بین گروه اول و دوم وجود نداشت. برده هرگز نمی‌توانست با زن آزاد ازدواج کند، به همین دلیل وقتی در رساله به فلیمون گفته می‌شود که بردگان را «برادران عزیز خود بدانید» (رساله به فلیمون ۱۶) و به پیروی از عیسی مسیح اعلام می‌کند که همه انسانها در نظر خدا یکسان و برابرند، مسیحیان را انقلابیونی خطرناک تلقی می‌کردند که ساختار منظم اجتماعی را برهم می‌زنند. البته چنین کاری مستلزم زمان بود ولی نمی‌توان نقش مسیحیت را در القای بردگی در دنیای باستان انکار کرد. انجیل به طور ضمنی این بذر زیرورو کننده آزادی را در خود دارد.

« شهروندان رومی »

در این دوران همچنین بین مردمان آزاد نیز تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. بدین ترتیب کسانی که از عنوان « شهروند رومی » که طالبان بسیاری داشت برخوردار بودند، موقعیت و جایگاه خاصی می‌یافتند. کسی نمی‌توانست آنها را محکوم به مجازات‌های ننگین کند و همیشه اجازه داشتند تقاضای ارجاع دادگاه خود را از شهرستان به دادگاه امپراتوری بنمایند. « شهروندان رومی » در آغاز ساکنان ایتالیا بودند و نیز همه افرادی که در سراسر امپراتوری این عنوان به ایشان پاداش داده شده بود.

پولس رسول به طور همزمان شهروند طرسوس و « شهروند رومی » بود و به خاطر همین عنوان بود که توانست « به قیصر رفع دعوی » کند (اعمال رسولان ۱۱:۲۵).

امپراتور

همه سرزمین‌های امپراتوری و تمامی ساکنان آنها از یک نفر یعنی شخص امپراتور فرمان می‌گرفتند. امپراتوران در اصل نوادگان ژولیوس سزار (قیصر) بودند و لقب آنان نیز از همین نام اقتباس شده، نامی که غالباً به گوش می‌خورد و در عهد جدید بارها به آن اشاره شده است. معاصران امپراتور را « آگوستوس » نیز می‌نامیدند که لقبی مذهبی و ارثی بود که توسط سنا به امپراتور اول « اوکتاویوس »، داده شده بود.

در مجموع، امپراتوران روم سعی می‌کردند جانشین خود را از میان فرزندان‌شان انتخاب کنند و اگر لازم بود فرزند خوانده‌ای برای خود می‌گرفتند. در واقع تغییر و تحولات بسیاری پیش آمد و سلسله‌های مختلفی جایگزین یکدیگر شدند. تیبریوس که در زمان عیسی امپراتور بود و نرون که مسؤول شهادت پطرس و پولس بود به خانواده سزار تعلق داشتند. وسپازیان و تیطس که در دوره تخریب معبد اورشلیم امپراتور بودند از خاندان فلاویان برخاستند. در پایان دوران رسولی سلسله جدید آنتونیان پا به عرصه ظهور نهاد که افرادی نظیر تراژان، دوست پلینی جوان و مارکوس اورلیوس مسؤول جفای لیون از شاخص‌ترین امپراتوران آن سلسله بودند. آغاز قرن سوم با سلطنت خاندان « سوریوس » همراه بود. پس از آن، امپراتوری دستخوش هرج و مرجی شد که حتی « دیوکتیان » آخرین کسی که بر کلیسا جفا می‌رساند نتوانست جلوی آن را بگیرد. بعد سلطنت خاندان کنستانتین فرارسید که امپراتوری را وارد مرحله نوینی کرد.

راه‌های بشارت انجیل

لوقا در آغاز کتاب اعمال رسولان می‌نویسد که شهادت رسولان و جانشینان ایشان باید تا « اقصای جهان » برود (اعمال رسولان ۸:۱). این عبارت معرف مجموعه امپراتوری

است یعنی راه رسولان بدین گونه برای مسیحیان گشوده می شود. برای تحقق این امر خطیر یا این «مأموریت»، سفیران مژده نجات فاقد وسیله نبودند. آنان برای جابجا شدن از راههایی می گذشتند که لشکر روم در تمامی امپراتوری احداث کرده بود. به عنوان مثال راهی که از روم به اسپانیا می رفت و از شهرهای ژن و ناربن عبور می کرد یا راهی که از کناره دریای آدریاتیک شروع می شد و تا تسالونیک امتداد یافته سپس به بیزانس (قسطنطنیه) خاتمه می یافت. همچنین راههای آبی بسیاری نیز وجود داشت که از طریق دریا یا رودها، بنادر عظیم مدیترانه را با برخی شهرهای داخل سرزمینها مرتبط می ساخت.

بسیاری از راههای ارتباطی همان راههای تجاری بودند که امکان دسترسی به شهرهای مهم در مرکز سرزمینها را فراهم می کردند. در قرن دوم، مردم افسس و شهرهای همجوار از دره رُن بالا آمده در شهر لیون ساکن شدند و در آنجا اجتماعی مسیحی به وجود آوردند.

اوضاع در قرن سوم

در قرن سوم و در پایان دوره جفا وضعیت به شرح زیر بود: مسیحیت به تمامی نوار مدیترانه، به ویژه به ایتالیا، یونان، فلسطین، مصر و آفریقای شمالی راه یافته بود. در این زمان لندن، سویل و کوردو اسقف داشتند. در فرانسه نه تنها در لیون بلکه در سانس، رُن و پاریس مسیحیانی زندگی می کردند.

بعضی از مبشرین پرشور مرزهای امپراتوری را درنوریده از دانونب گذشتند و علاوه بر این می دانیم که در این زمان اجتماعات مسیحی در ایران، ارمنستان و حتی در هند وجود داشت که آنها را مسیحیان حضرت توما می نامیدند.

پدیده‌ای که در ابتدا شهری بود

به طور کلی مسیحیت در شرق پیشرفته تر از مسیحیت در غرب بود چرا که تمدن زمخت سرزمینهای غرب با تکاملی مذهبی همراه بود که لطف و تعالی کمتری داشت. همچنین سرزمینهایی که تحت تأثیر تمدن یونانی قرار داشتند بیشتر پذیرای مسیحیت بودند تا سرزمینهای سامی. در غرب اجتماعات مسیحی، اجتماعاتی شهری بودند. تبشیر انجیل در حومه شهرها به تدریج در فرانسه و سپس در آفریقا صورت گرفت. تعداد کل مسیحیان به نحو قابل ملاحظه‌ای توسعه یافت که ارزیابی آن اصلاً ممکن

نیست. آنچه می‌دانیم این است که مسیحیان در شرق بی‌شمار بودند و در بعضی شهرها اکثریت مردم را تشکیل می‌دادند. با این حال همه جا این طور نبود. گاه در برخی مناطق مسیحیت با مقاومت بی‌رحمانه‌ای روبه‌رو می‌شد. در این خصوص می‌توان از انطاکیه و سوریه نام برد که تعداد مسیحیان در آن مناطق اندک بود.

مذهب رومی

خدا و آئین‌های بت پرستان پرستش امپراتور

انسان عهد باستان انسانی مذهبی بود. رومیان و به ویژه جوامع متمرکز رومی نیز از این قاعده مستثنی نبودند. با این حال افراد شکاک مخصوصاً در بین تحصیل کردگان و اشراف وجود داشتند.

در امپراتوری روم، مذهب رابطه نزدیکی با حکومت داشت و وابسته به آن بود. همچنین میل به ایجاد تغییرات عمیق در قوانین مذهبی یا حتی از بین بردن آن، در حکم نابودی حکومت بود.

در اصل هر شهر باستانی آئین ویژه‌ای برای خدای حامی خود داشت: برای شهر آتن، آتنا؛ برای قرنتس، آپولون؛ برای افسس، آرتیمیس؛ و برای پالمیر، بعل شمیم. سپس با فتوحات اسکندر نوعی التقاط مذهبی به وجود آمد اما این عقیده که هر شهر حامی (به زبان یونانی poliade) خود را دارد همچنان باقی ماند. در همان هنگام، سختی روزگار باعث می‌شد روح مردمان به سوی نیازهای تازه‌ای میل کند. آنها از خدایان انتظار رستگاری داشتند. همچنین به تدریج خدایان «نجات‌دهنده» اولویت یافتند به عنوان مثال آسکلپیوس، اپیدور...

در شرق نیز مانند غرب، خدایان نیروهائی بودند که به صورت انسان درآمده قادر بودند قدرت باروری به زمین، گله‌ها و حتی خانواده‌ها ببخشند. بدین ترتیب بعل در سوریه، دیمتری در یونان، و سرس در روم خدایان باروری بودند.

از سوی دیگر حمایتی که از خدایان و الهه‌ها انتظار می‌رفت به تدریج بر همه فعالیت‌های بشری دامن گسترده. ونوس خدای عشق و محبت شد، دیونیسوس خدای انگور و

شراب، هرمس حامی واعضان و تجار و راهزنان بود... رومیان عادت داشتند در معبد «پانتئون»، تمام خدایان ملتھائی را که بر آنها چیره شده بودند جمع آوری نمایند. پس تعداد زیادی مجسمه جمع آوری شده بود اما به تدریج بعضی از این چهره ها نسبت به سایرین اولویت یافتند که می توان به ژوپیتر خدای روم، مردوک خدای بابل، و زئوس خدای یونان اشاره کرد.

بدین ترتیب تحت نفوذ امپراتوری، نهضتی جهت طهارت و تفکیک خدایان ایجاد گردید. خدایان مختلف، دیگر به عنوان یک شخص معین در نظر گرفته نمی شدند بلکه به عنوان گوشه ای از تجلیات نیروی خدائی. تجمع تدریجی خدایان مشابه در کنار یکدیگر راهی برای نوعی یکتاپرستی گشود (زئوس = ژوپیتر = ساراپیس؛ آفرودیت = ونوس = اشتار).

پرستش امپراتور

تقریباً در همه جا، مسیحیت با آئین پرستش امپراتور مواجه می شد. نه این که امپراتور به عنوان خدائی زنده شناخته شود بلکه شخص خود او در پرستش روم که جنبه بت پرستی داشت شرکت می جست. بدین ترتیب معابدی به «روم و آگوستوس» اهدا شدند. این آئین که برای امپراتور برگزار می شد شامل سوزاندن مقداری کندر در برابر مجسمه وی بود که نشان دهنده وفاداری نسبت به تاج و تخت محسوب می شد و نیز مظهر یکپارچگی تمامی شهروندان این امپراتوری عظیم از هر کشور، زبان یا طبقه اجتماعی بود. مهم ترین قربانگاه در مرکز حکومت هر استان برپا می شد، مثلاً در لیون که قربانگاه در محل تلاقی دو رود قرار داشت. هر ساله در اول ماه اوت نمایندگان ۶۰ استان گل (فرانسه) در آنجا جمع می شدند تا آئین پرستش امپراتور را به جای آورند.

آیا در این مورد می توان گفت که موضوع ایمان مطرح بود؟ مسلماً، رومیان به وجود نیروهائی والا اعتقاد داشتند که دنیا و انسانها را اداره می کنند. اما آنچه بر آنها غالب شده بود ترس از این بود که مبدا آنچه را خدایان می خواهند با دقت انجام نداده باشند. شریعت گرائی و فقدان کامل صمیمیت با خدایان از این امر ناشی می شود زیرا عزیزترین مکان برای خدا قلب بشر است.

امپراتوران رومی

خانواده ژولیوس سزار

آگوستوس (۳۰ ق.م - ۱۴ م)

تیبیریوس (۱۴-۳۷)

کالیگولا (۳۷-۴۱)

کلودیوس (۴۱-۵۴)

نرون (۵۴-۶۸)

خانواده فلاویان

وسپازیان (۶۹-۷۹)

تیتوس (۷۹-۸۱)

دومیتیان (۸۱-۹۶)

خانواده آنتونین

تراژان (۹۸-۱۱۷)

آدریان (۱۱۷-۱۳۸)

آنتونین (۱۳۸-۱۶۱)

مارکوس اورلیوس (۱۶۱-۱۸۰)

کومود (۱۸۰-۱۹۲)

خانواده سوریوس

سوریوس هفتم (۱۹۳-۲۱۱)

آلکساندر سوریوس (۲۲۲-۲۳۸)

دوران هرج و مرج

ماکسیمین (۲۳۵-۲۳۸)

فیلیپ عرب (۲۴۴-۲۴۹)

دسیوس (۲۴۹-۲۵۱)

گالوس (۲۵۳-۲۶۰)

والریان (۲۵۳-۲۶۰)

گالیان (۲۶۰-۲۶۸)

اورلیان (۲۷۰-۲۷۵)

دیوکلتیان (۲۸۴-۳۰۵)

کنستانتین (۳۰۶-۳۳۷)

تاریخهای مهم مسیحی

تولد مسیح

مرگ مسیح (۳۰)

اخراج یهودیان از رم (۴۹)

آتش سوزی رم (۶۴)

اولین جفا و شهادت پطرس (۶۴) و پولس (۶۷)

تسخیر اورشلیم

دومین جفا (فلاویوس کلماں)

پلینی جوان و مسیحیان

شورش عظیم یهودیان

شهادت لیون (۱۷۷)

صبر و شکیبائی نسبت به مسیحیان

آغاز گسترش جفا

گشاده روئی نسبت به همه آئین ها

آزار و شکنجه روحانیون

گشاده روئی نسبت به مسیحیان

آغاز شکنجه و آزار عمومی و سازمان یافته

تمایل به مشارکت گذاردن اموال در کلیسا

شهادت لوران و سیریان

تحمل و شکیبائی

تحمل و شکیبائی

تثبیت امپراتوری و برقراری چهار دولت رومی،

آخرین و بزرگترین جفاها (۳۰۳)

مذهب رومی

مذهب رومیان چند خدائی بود یعنی خدایان متعددی را پرستش می نمودند. ژوپیترا اولین آنها بود ولی مارس خدای جنگ و نپتون خدای دریا، ونوس الهه عشق، آپولون خدای موسیقی و شعر، و خدایان دیگری نیز بودند. کهنانت دعوتی الهی به شمار نمی رفت بلکه شغل و منصب کشوری تلقی می شد. بعضی از کاهنان به خدمت خدائی مخصوص درمی آمدند مثل « کاهن » ژوپیترا. گروهی مسؤول مراقبت اعمال مذهبی بودند که به آنها « پونتیف » می گفتند زیرا در اصل مسؤول نگهداری پلی (pont) بر روی رودخانه تیبر بودند. رئیس آنان را « کاهن اعظم » می نامیدند که رئیس مذهب ملی بود. از آنجا که به عهده گرفتن چنین نقشی حائز اهمیت بود خود امپراتوران آن را برعهده می گرفتند. مراسم پرستشی در برابر معبدی صورت می گرفت که محافظ مجسمه آن بت بود. مهم ترین قسمت این آئین تقدیم قربانی ها بود. مدتها بود که دیگر انسانی را قربانی نمی کردند. بر روی مذبح در مقابل معبد حیواناتی را ذبح می کردند و شاخهایشان را به طلا اندوده کرده با نوارهای کوچکی تزئین می نمودند. غالباً فالگیران برای بررسی امعا و احشای حیوان قربانی شده داخل شده و سعی می کردند آینده را پیش بینی نمایند. بازیهای که در سیرک بزرگ صورت می گرفتند از قبیل ارا به رانی، نبرد گلا دیاتورها و گاه حتی مسابقات ادبی و موسیقی فقط نوعی سرگرمی نبودند بلکه معنی مذهبی نیز داشتند.

جفاها

نمایش خون بار
جفاهای عظیم
شهدا

نحوه زندگی مسیحیان و رفتارهای خانوادگی و اجتماعی ایشان با پیش داوری ها، خرافات و عادات مذهبی آنانی که در اطرافشان بودند مواجه می شد. از سوی دیگر مسیحیان از شرکت جستن در آئین های بت پرستان و پرستش امپراتور سرباز می زدند و بدیهی است که ایجاد اصطکاک با قدرت حاکم غیر قابل اجتناب بود.

بزودی مسیحیان در حاشیه قرار گرفتند و عقیده عمومی برضد ایشان بود. گاه تحت فشار مردم و گاه به خاطر حکم محاکمی نامعلوم مورد تعقیب قرار می گرفتند. حکومت روم که بر مبنائی بت پرستانه پی ریزی شده بود از آنها شهادتی میهن پرستانه می خواست که با ایمان ایشان متناقض بود. در قرن سوم تصمیمی جدی برای محو کردن ایمان مسیحی اتخاذ گردید و خیلی زود درگیریهای خونینی روی داد. نخستین شهیدانی که برای ایمانشان به قتل رسیدند در حدود سال ۶۴ بود و آخرینشان در سال ۳۱۲. جفاها با گرویدن امپراتور کنستانتین به آئین مسیحیت پایان یافت.

« آنها از بشریت متنفرند »

در طول سی سالی که از مرگ مسیح می گذشت، مردم از وجود مسیحیان بی اطلاع بودند یا غالباً آنها را با یهودیان اشتباه می گرفتند. سپس دوره ای شروع شد که طی آن مسیحیان به طور متناوب مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند.

در سال ۶۴ آتش سوزی مهیبی قسمتی از شهر رم را از بین برد. از آنجا که زمزمه هائی به گوش می رسید که خود امپراتور باعث این مصیبت شده، وی دستور داد تعدادی از مسیحیان را دستگیر نمایند و آنها را متهم به آتش افروزی کنند. آنها به طرز هولناکی در باغ واتیکان به قتل رسیدند. تاسیتوس وقایع نگار که این جریان را وصف نموده می افزاید که مسیحیان را متهم به داشتن « نفرت از نوع بشر » می نمودند. احتمال دارد که پطرس هم در میان این شهدا بوده باشد.

« خرافات بی منطق »

در سال ۱۱۲، پلینی جوان حاکم ناحیه ای در جنوب دریای سیاه به دوست خود تراژان نامه ای نوشت. وی به دنبال اتهاماتی که معلوم نیست از جانب چه کسی بوده مبادرت به دستگیری تعداد زیادی از مسیحیان نمود.

متهمانی که نام خدایان بت پرستان را بر زبان می آوردند و برای تمثال امپراتور قربانی می گذراندند و نام مسیح را انکار می کردند آزاد می شدند. آنان که اقرار می کردند شاگرد مسیح هستند و برایمان خود پافشاری می کردند کشته می شدند. دو شماسه محکوم به شکنجه شدند. پلینی این گونه نتیجه گیری می کند: « من جز خرافات محض و بی پایان چیزی نیافتم ». او از امپراتور می خواهد که به همین رویه ادامه دهد. پاسخ تراژان مبهم است. او می گوید نباید در جستجوی مسیحیان بود بلکه باید در پی آنانی بود که ایمان خود را انکار کرده و مسیحی شناخته شده اند. با این حال دو

محدودیت وجود داشت: ابتدا در میان آنانی که بعضی از ایشان قربانی کردن برای خدایان را می پذیرفتند و باید آزاد می شدند؛ و مذاکرات مجهولی که باید نادیده گرفته می شدند. پس تراژان شکنجه مسیحیان را تأیید نمود ولی بر وجود حکم محاکم تأکید کرد و این کار، قضاوت را محدود می نمود.

« مرگ بر بی ایمانان »

در سال ۱۶۱، پولیکارپ اسقف اسمیرنا محکوم به مرگ شد اما مردم راضی نشده بودند و اسقف را می خواستند. به خاطر فشار مردم کادراتوس فرمانروای آسیا تسلیم شد. او دستور داد تا پولیکارپ را به داخل محوطه آمفی تئاتر بیاورند و از او خواستند با صدای بلند فریاد بزنند «مرگ بر بی ایمانان». درواقع مسیحیانی که از قربانی کردن برای خدایان امپراتوری سر باز می زدند و مجسمه ای برای نشان دادن خدایشان نداشتند بی ایمان تلقی می شدند. پولیکارپ که می دانست این کار او هیچ تأثیری بر روی سرنوشتش ندارد بدون تردید فریاد برآورد «مرگ بر بی ایمانان» اما آزمایش دیگری نیز وجود داشت. حاکم به او گفت: «مسیح را نفرین کن!».

پاسخ اسقف پیر، هر کسی را تحت تأثیر قرار می دهد: «اینک هشتاد و شش سال است که او را خدمت کرده ام و او هیچ بدی در حق من نکرده است. چگونه می توانم پادشاه و منجی ام را انکار کنم؟» پس مردم تلی از هیزم درست کردند و اسقف در میان شعله های آن جان باخت.

مسیحیان لیون

در سال ۱۷۷ وقایع خون باری روی داد. از طریق نامه ای که مسیحیان شهر لیون به اجتماعات آسیای صغیر در مورد شهادت برادرانشان نوشته اند از این وقایع مطلع شده ایم. ابتدا مسیحیان را از ورود به منازل سایرین، حمامهای عمومی و میدان عمومی شهر به منظور بحث و گفتگو محروم نمودند. سپس مردم خود وارد عمل شده بر تعدادی از مسیحیان که مضروب شده یا بر روی زمین کشیده شده بودند، اموالشان غارت شده، سنگسار گشته یا محبوس شده بودند دست انداختند. بعد از این همه آنها را به دادگاه کشانده و قضات در برابر تمامی خلق از آنها بازجوئی کردند و آنها را تا آمدن حاکم به زندان افکندند. حاکم یا والی دستور داد تا افراد بیشتری را دستگیر نمایند. حتی مستخدمین غیرمسیحی نیز می بایست تحت فشار سربازان اقرار کنند که مسیحیان ضیافتگاهی شنیع دارند و بین والدین و فرزندان روابطی غیرقابل بیان وجود دارد. همان

تهمت‌های همیشگی در مورد مسیحیان به کار گرفته می‌شد، آنها از ابتدا تفسیری غلط و مغرضانه از راز قربانی مقدس و بوسه‌آشتی داشتند. مسیحیان که از شنیدن چنین اتهاماتی خوشحال بودند موجب عصبانیت بت پرستان گشتند. مسیحیان را دربند نهاده در زندانهای تاریک محبوس کردند و پاهایشان را در کنده‌ها بستند. اکثر آنها بر اثر خفگی درگذشتند. اسقف پوتن نیز که نود سال داشت به پای میز محاکمه کشیده شد. او که با مشیت و لگد مضروب شده بود به زندان افتاد و دو روز بعد درگذشت. عده‌ای نیز مانند بلاندین که برده‌ای جوان بود در آمفی تئاتر، جلوی درندگان انداخته شدند. اما در مورد آن عده که «شهروند رومی» به حساب می‌آمدند امپراتور مارکوس اورلیوس با مشورت دیگران تصمیم گرفت که در مورد آنها مساعدت شود.

ممنوعیت گرویدن به مسیحیت

با شروع قرن سوم موج تازه‌ای از جفاها شروع شد که مبنای قضائی داشت و به صورت منظم افزایش می‌یافت. خوشبختانه دوره‌های آرامش هم وجود داشت. بدین ترتیب در سال ۲۰۰ میلادی، امپراتور سوروس هفتم هر نوع تغییر مذهب و گرویدن به مسیحیت را ممنوع اعلام کرد. دسیوس ترجیح می‌داد مسیحیان را وادار به انکار ایمانشان بنماید: هر مسیحی یا هر شخصی که مظنون به مسیحی بودن باشد باید در ملا عام همبستگی خود را با آئین بت پرستی ابراز دارد (۲۵۰). تعداد افرادی که ایمانشان را انکار می‌کردند (به زبان یونانی apostasie یا مرتد) زیاد بود. بعضی از مسیحیان از فکر شکنجه شدن عملاً برای خدایان قربانی می‌گذرانند. بعضی دیگر فقط به سوزاندن تعدادی کندر در برابر تمثال امپراتور اکتفا می‌کردند. و بالاخره بعضی دیگر سعی می‌کردند بدون انجام مراسم فوق‌الذکر گواهی گذراندن قربانی را به دست آورند.

ممنوعیت آئین‌های مسیحی

امپراتور والریان می‌خواست هرطور شده به نتیجه برسد. در سال ۲۵۷ نخستین اعلامیه‌ای که به دست خود او به امضا رسید روحانیون را وادار می‌کرد برای خدایان امپراتوری قربانی بگذرانند و پرستش مسیحی ممنوع شد. سال بعد دومین اعلامیه دستور می‌داد کشیشانی که از امپراتور سرپیچی نموده‌اند فوراً اعدام شوند. مسیحیانی که منصبی در کلیسا نداشتند اما در دولت دارای پست و مقام بودند مورد تهدید قرار گرفتند که اگر در ایمانشان پافشاری نمایند اعدام خواهند شد. بالاخره کارکنان منزل امپراتور اموالشان

ضبط و خود به اعمال شاقه محکوم خواهند شد. در این دوران بود که شماس لوران قدیس در رم و اسقف سیپریان در کارتاژ به شهادت رسیدند.

شهادت سیپریان قدیس

سیپریان قدیس یکی از بزرگترین چهره‌های اسقفان آفریقا در قرن سوم بود. او که در سی ام اوت سال ۲۵۷ برای اولین بار دستگیر شده بود محکوم به تبعید شد و سال بعد در چهاردهم سپتامبر برای دومین بار در برابر والی کارتاژ ظاهر گردید که وی را محکوم به اعدام نموده گردن زدند.

اینک داستانی که از شهادت او نقل شده: «وقتی سیپریان به آنجا رسید ردایش را برگرفت و برای پرستش خدا زانو زد. سپس لباس کشیشی را درآورده به شماسان سپرد و درحالی که پیراهن بلند سفیدی برتن داشت به انتظار جلاد ایستاد. وقتی جلاد از راه رسید سیپریان به خویشانش دستور داد ۲۵ سکه طلا به او بدهند. برادران دستمالها و پارچه‌ها به پایش ریختند. سیپریان خود چشمانش را بست و از آنجا که نمی‌توانست دستهای خود را ببندد کشیش ژولین و سایر شماسان زیر دست این کار را برایش انجام دادند. بدین ترتیب سیپریان رنج می‌کشید».

نخستین گامهای کلیسا به سوی شرق

تا این جا به طور مخصوص درباره کلیسا در امپراتوری روم سخن گفته ایم، و البته اشاره ای چند به شهدا و زندگی وقف شده در خارج از مرزهای این امپراتوری داشته ایم. اینک باید از این چارچوب خارج شویم و نظری به سوی شرق بیفکنیم. این واژه معانی متعددی دارد که بجاست توضیحاتی در این باره داده شود. از نظر بسیاری از نویسندگان کلمه «شرق» نمایانگر حومه شرقی امپراتوری روم بود که به همراه انطاکیه به عنوان پایتخت آن دربرگیرنده سوریه کنونی، لبنان و گوشه ای از خاک اردن بود. از نظر عده ای دیگر این واژه بعد از دوران کنستانتین نمایانگر قسمت شرقی امپراتوری روم و بیزانس بود که قسطنطنیه پایتخت آن به حساب می آمد و دربرگیرنده مناطق وسیعی از مصر تا ترکیه و یونان بود. با این حال یک معنی دیگر را نباید از نظر دور داشت و آن شرق امپراتوری روم، آن سوی مرزهای غربی آن که مشتمل بر امپراتوری پارس و آسیای مرکزی و هند می شود.

در این شرق وسیع، به یاد می‌آوریم که تعداد زیادی از یهودیان در زمان تبعید به بابل به اسارت آورده شده بودند و بسیاری از ایشان در زمان کورش کبیر ترجیح دادند در همانجا بمانند و به اورشلیم بازنگردند، چنان که در زمان عیسی تعداد این اجتماعات مهم یهودی در بین النهرین حدود یک میلیون نفر تخمین زده می‌شد. با این حال می‌دانیم که این یهودیان در تماس دائم با اورشلیم بودند. در کتاب اعمال رسولان به پارتها، مادیان، ایلامیان و ساکنان بین النهرین (اعمال رسولان ۲: ۹) اشاره شده که در بین سایر یهودیان به مناسبت عید به اورشلیم آمده بودند. پس به طور طبیعی خبر خوش رستاخیز مسیح در غرب انطاکیه پیچید و از همان جا به ادسا و سپس به پایتخت امپراتوری پارس، سلوکیه تیسفون که در نزدیکی بغداد کنونی است رسید. آیا متی برای نمایاندن انتشار سریع و مخفیانه کلیسا به سوی شرق بود که از همان بدو تولد عیسی به مجوسیانی اشاره می‌کند که از مشرق برای پرستش آن پادشاه اسرارآمیز آمده بودند که به تازگی در بیت لحم به دنیا آمده بود؟ و اگر لوقا در اعمال رسولان فقط از انتشار کلیسا به سوی روم سخن می‌گوید، بدین معنی نیست که در مورد کلیسای شرق که از همان آغاز کتابش به آن اشاراتی می‌کند چیزی نمی‌داند، بلکه او به جای نوشتن تاریخچه کلیسای اولیه به معرفی «انجیل روح القدس» می‌پردازد و عمل اعجاب انگیز وی را در کلیسا و در قلب شاهدان وفاداری از جمله پولس و شاگردانش به ما می‌نمایاند. برای این کار او مأموریت به سوی پایتخت امپراتوری روم را نمونه قرار می‌دهد. البته عنوان کتاب او، «اعمال رسولان»، مغلطه‌آمیز است. این خود لوقا نبوده که چنین عنوانی را بر این کتاب نهاده چون او در این کتاب فقط از سه یا چهار تن از رسولان صحبت می‌کند. آیا سایر رسولان کمتر از این سه یا چهار تن نسبت به عیسی و به مأموریتی که پیش از صعود او از وی یافته بودند وفادار مانده بودند؟ در مورد تومای قدیس، رسول شرق، سنت کلیسا به ما می‌آموزد که او و عده زیادی از شاگردان که از جمله مار آدای و ماری را می‌توان نام برد، به سوی ادسا و از آنجا به سوی امپراتوری پارس رفت و از همراهان خویش در آنجا جدا شد و ایشان در قرن اول کلیسا را مخصوصاً در سلوکیه تیسفون بنیانگذاری کردند. (ر.ک «کلیساهای اولیه» ص ۵۶ تا ۶۲ انتشارات کانون یوحنا) کلیسای ایران خیلی آرام و تدریجی و در صلح و آرامش توسعه می‌یافت تا زمان روی کار آمدن سلطنت ساسانیان که مذهب زرتشت را مذهب دولتی اعلام کرد و شکنجه و آزار شدیدی بر مسیحیان وارد نمود. این امر تا زمان استیلای اعراب و سقوط سلطنت ساسانیان ادامه یافت (رجوع کنید به کتاب «شاهدان کلیسای ما»، انتشارات کانون).

اثین شهدا

هنر و سمبل‌های مسیحی سردابها

یکی از نتایج شکنجه و آزار در کلیسا پیدایش و توسعه آئین شهدا بود. از همان قرن دوم استخوانهای آنها را جمع‌آوری می‌کردند، چنان‌که این کار در مورد پولیکارپ صورت گرفت.

در قرن سوم جسد آنان را در جایی دفن می‌کردند تا بتوانند به آن ادای احترام نمایند که در این مورد می‌توان به پاپ کالیکستوس اشاره نمود.

خیلی زود در میان مسیحیان مرسوم شد که لباسهای خود را در خون ایشان فروبرند و یک آئین حقیقی به تدریج تنظیم گردید. روز سالگرد شهادت هر مسیحی که به آن «روز تولد در آسمان» می‌گفتند بر سر مزار شهید و در حضور جمع مسیحیان آئین عشای ربانی برگزار می‌گردید.

این رسم که زیر سنگ قربانگاه کلیسا، در همان محلی که عشای ربانی برگزار می‌شود «قطعه‌ای از وسایل یک شهید» یعنی تکه‌ای از بدن او یا قطعه‌ای از لباسش را قرار می‌دهند، از همین دوران شروع شد.

قبرستان زیرزمینی (catacombe): در وهله اول این کلمه، معرف مسیل کوچکی در شهر آپیا در نزدیکی رم بود که قبرستانی زیرزمینی در آن قرار داشت. بدین ترتیب این واژه، کلمه‌ای مشترک برای نمایاندن این گونه قبرستانها گردید. اما در مورد معنی این کلمه که امروزه مورد استفاده است باید گفت که از نام یک قبرستان زیرزمینی واقع در حومه یکی از شهرهای روم اقتباس شده که در طی سه قرن اول توسط مسیحیان این شهر مورد استفاده قرار می‌گرفت.

این سرداب هرگز در موقع جفاها برای پناه گرفتن مسیحیان مورد استفاده قرار نگرفت و هرگز مکان گردهمایی مسیحیان برای برگزاری مراسم پرستشی هم نبود.

در آغاز قرن سوم سرداب، سازماندهی منظمی یافت. کالیکستوس مدیر یکی از آنان شد و نام خود را بر آن گذارد و هنگامی که پاپ شد نام خود را به آن داد. سرداب کالیکستوس قدیس یکی از بزرگترین سردابهای زیرزمینی شهر رم است.

چرا مسیحیان تمایل داشتند در این سردابها دفن شوند؟ در واقع این کار عادت یهودیان بود اما دلایل دیگری هم وجود داشت. ابتدا این که مسیحیان مخالف سوزاندن جسد بودند (این رسم بت پرستی بود) و رومی‌ها نیز دفن جنازه‌ها را در درون شهرها قدغن کرده بودند. در ضمن جنس خاک آن محل نیز مهم بود، خاکی مقاوم و در عین حال قابل‌کندن که این بناهای زیرزمینی از آن ساخته شده بود.

در طی قرن‌ها، تعدادی سرداب در شمال و جنوب شهر رم کشف شد. همه آنها مشخصات مشابهی داشتند. در ابتدای سرداب یک مقبره به سبک بت پرستان بود که به خانواده‌ای تعلق داشت که همگی به مسیحیت گرویده بودند. سپس مجموعه‌ای از راهروهایی که بلندی آنها به اندازه قد انسان بود و به خاطر سهولت کار آنها را شبیدار ساخته بودند. در دیواره‌های سرداب حفره‌های ساده‌ای برای جای دادن بدن مردگان وجود داشت. ورودی این مقبره‌ها را با قطعه‌ای سنگ مرمر یا سفال می بستند.

همچنین نوعی اطاق که اجساد خانواده‌های مرفه را در آنها جای می دادند در این سردابها دیده شده است. غالباً در این اطاقکها، نوعی گودی به شکل کمان بر بالای قبرها دیده می شود.

محوطه سردابها غالباً تزئین می شد. بیشتر اوقات در این سردابها نقاشی‌هایی مشابه آنچه در بمپی دیده می شود یافت می شد. بیشتر این نقاشی‌ها پرندگان، گلها یا ظروف را نشان می دهند اما گاه تصویر چهره اشخاص یا صحنه‌ای از زندگی روزمره را نیز می توان مشاهده کرد (به عنوان مثال دسته بندی گندم).

اگرچه انگیزه‌های بت پرستی و به ویژه صحنه‌های اسطوره‌ای در آرایش این سردابها به کار نرفته، اما برعکس چهره تعدادی از بت پرستان در آنها دیده می شود که می تواند مفهومی مسیحی داشته باشد. بدین ترتیب هرمس، کریوفور (که بزی را روی شانه هایش حمل می کند) شبان نیکو می شود و عرفه، مسیحی می شود که با کلام خود مردم را جلب می نماید. اما بیشتر موضوعات الهام شده مسیحی، واقع گرا و عینی هستند. بدین ترتیب مثلاً تصویر کبوتر، دلفین، بره، طاووس ماده و لنگر دیده می شوند. این نمونه‌های مادی همیشه معنایی نمادین و روحانی دارند. کبوتر یادآور نوح است؛ دلفین (که گفته می شود غرق شدگان را نجات می دهد) نمایانگر مسیح نجات دهنده است؛ بره کلام یحیی تعمید دهنده را به یاد می آورد که: « اینک بره خدا »؛ لنگر نماد امید است؛ و ماهی که با سبد نان و کوزه شراب دیده می شود معرف عشای ربانی است.

نقاشی‌های درون سردابها اساس هنر مسیحی را در آغاز کلیسا پی می ریزند. برای مشاهده نخستین مدل کلیسای مسیحی باید منتظر قرن چهارم بود.

و هر روزه...

از تعلیم و مژده دادن

که عیسی

مسیح است

دست نکشیدند... (اعمال رسولان ۵: ۴۲)

مریم گفت: « باشد من کنیز خداوند هستم »

* مریم مقدس از دیدگاه عقاید امروز ما
* زن از دیدگاه عهد قدیم
* مریم مقدس از دیدگاه انجیل
* رفتار مریم در ارتباط با تولد مسیح
* مریم و کلیسا
* نیایش

مریم مقدس از دیدگاه عقاید امروز ما

بدون شک مریم مقدس را تمام مسیحیان می‌شناسند و هر کس به نحوی محبت خود را نسبت به او ابراز می‌دارد. مثلاً عده‌ای از مسیحیان مرتباً نماز مخصوص مریم مقدس را می‌خوانند و در مواقعی که با مشکلات زندگی مواجه می‌شوند به او پناه می‌برند. گاهی نیز او را در خواب می‌بینند و برایش شمع روشن کرده قربانی می‌گذرانند و از او می‌خواهند که خواسته‌هایشان را به جا آورد و اگر خواسته‌هایشان برآورده نشد از او روی گردان می‌شوند؛ عده‌ای نیز از روی علاقه زیادی که به مریم مقدس دارند در تمام طول ماه مریم مقدس هر روز به کلیسا رفته در نمازی که به این منظور برگزار می‌شود شرکت می‌کنند. می‌توان گفت که علاقه ما به مریم مقدس بیشتر به این خاطر است که او را به عنوان یک مادر می‌شناسیم و اکثر مردم نیز او را به خاطر پاکی اش می‌ستایند زیرا معتقدند که مریم آن قدر پاک بوده که خداوند او را از میان تمام زنان برگزید تا حامل مسیح باشد.

البته اکثر این عقاید و مراسم به جای خود خوب و مقبول است ولی نقطه ضعفی که در این گونه آداب و رسوم وجود دارد این است که هیچ‌گاه سعی نمی‌کنیم زندگی و مأموریت مریم مقدس را از دیدگاه انجیل بشناسیم. گاهی علاقه و احساسات خود را نسبت به مریم به حدی می‌رسانیم که او را از مسیح بالاتر دانسته و حتی جای مسیح را نیز در دل خود به او

می‌دهیم، در حالی که مریم راهی است که ما را به سوی مسیح رهبری می‌کند. با مطالعه انجیل مریم را نه تنها به عنوان یک مادر بلکه به عنوان یک زن با ایمان خواهیم شناخت که زندگی‌اش می‌تواند سرمشق خوبی برای زندگی ما باشد.

زن از دیدگاه عهد قدیم

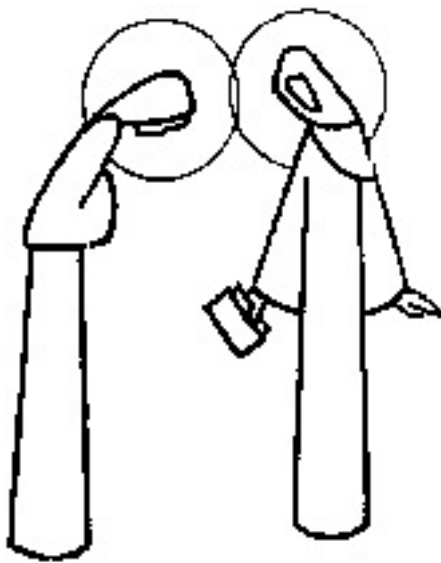
با مطالعه کتاب مقدس به این نتیجه می‌رسیم که زن در نزد خداوند دارای ارج و مقام والائی است و نقش بسیار مهمی در نقشه نجات بشر ایفا می‌کند. اگر درباره کتاب مقدس خوب تفکر نمائیم می‌بینیم که از بدو آفرینش اشارات و پیش‌بینی‌های غیرمستقیمی درباره مریم مقدس شده است. پس انتخاب مریم به عنوان مادر مسیح نمی‌تواند اتفاقی باشد، زیرا خداوند در نقشه نجات بشر از شروع آفرینش برای زن جای مهم و غیرقابل انکاری را در نظر گرفته است. همان‌گونه که می‌دانیم خداوند آدم و حوا را آفرید ولی حوا با ضعفی که از خود نشان داد به وسیله مار وسوسه شد و مرتکب گناه گردید و خداوند در سفر پیدایش به مار که دشمن انسان گردیده بود، چنین می‌گوید:

و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارد. / و سر
تورا خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید. (پیدایش ۳: ۱۵)

از آنجائی که انسان نزد خدا عزیز و با ارزش است، خداوند نخواست که بشر به وسیله گناه نابود گردد. از این رو قول داد زنی را انتخاب نماید که نسلش کوبنده دشمن انسان یعنی گناه گردد و بشر را به پیروزی برساند. اشعیای نبی درباره آن زن چنین نبوت می‌کند:

بنابر این خود خداوند به شما آیتی خواهد داد / اینک باکره حامله شده پسری
خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند. (اشعیای نبی ۷: ۱۴)

همان‌گونه که می‌بینیم هویت آن زن و نسل او به تدریج مشخص تر می‌شود و مهمترین که اسم ذریت آن باکره نیز فاش می‌گردد: «عمانوئیل» یعنی خدا با ماست! چه افتخار بزرگی است برای زنی که چنین نوزادی را به دنیا تقدیم کند! و چه شگفت‌انگیز است که باکره حامله شده و چنین پسری به دنیا آورد. این امر نشان می‌دهد که مریم چقدر مورد لطف و محبت خداوند واقع شده که در حین باکره بودن، مادر می‌شود. ما اکنون زندگی آن باکره مقدس را در کتاب مقدس دنبال کرده به عهد جدید می‌رسیم.



مریم مقدس از دیدگاه انجیل

در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به شهری به نام ناصره که در استان جلیل واقع است به نزد دختری که در عقد مردی به نام یوسف- از خاندان داود- بود فرستاده شد. نام این دختر مریم بود. فرشته وارد شد و به او گفت: «سلام، ای کسی که مورد لطف هستی؛ خداوند با تو است». اما مریم از آنچه فرشته گفت بسیار مضطرب شد و ندانست

که معنی این سلام چیست. فرشته به او گفت: «ای مریم، نترس زیرا خداوند به تو لطف فرموده است. تو آبستن خواهی شد و پسری خواهی زائید و نام او را عیسی خواهی گذارد. او بزرگ خواهد بود و به پسر خدای متعال ملقب خواهد شد. خداوند، خدا تخت پادشاهی جدش داود را به او عطا خواهد فرمود. او تا به ابد بر خاندان یعقوب فرمانروائی خواهد کرد و پادشاهی او هرگز پایانی نخواهد داشت». مریم به فرشته گفت: «این چگونه ممکن است؟ من با هیچ مردی رابطه نداشته‌ام» و فرشته به او پاسخ داد: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند و به این سبب آن نوزاد مقدس، پسر خدا نامیده خواهد شد. بدان که خویشاوند تو الیزابت در سن پیری پسری در رحم دارد و آن کسی که نازا به حساب می‌آمد اکنون شش ماه از حاملگی او می‌گذرد. زیرا برای خدا هیچ چیز محال نیست». مریم گفت: «باشد؛ من کنیز خداوند هستم، همان طور که تو گفتی بشود» و فرشته از پیش او رفت. (انجیل لوقا ۱: ۲۶-۳۸)

اگر ما در سخن مریم که گفت «این چگونه ممکن است» تعمق نمائیم، متوجه خواهیم شد که او قصد نداشت اراده خداوند را رد نماید، بلکه می‌خواست این پیام برایش روشن شود تا با آگاهی و هوشیاری این دعوت بزرگ خداوند را قبول نماید. نکته مهم این است که مریم برای پذیرفتن این مژده و مسؤولیت بزرگ هیچ اجباری نداشت بلکه آن را با ایمان و میل و آزادی کامل با گفتن این عبارت که «هرچه خدا بخواهد همان طور بشود» پذیرفت. مریم این پاسخ مثبت را در زندگی خود عملاً نشان داد و از لحظه‌ای که فرشته خداوند مژده را به او رسانید بی تفاوت نماند بلکه بی درنگ از شهر خود برای دیدن الیزابت زن زکریا به یهودیه رفت.

او به خانه زکریا وارد شد و به الیزابت سلام کرد. وقتی الیزابت سلام مریم را شنید بچه در رحمش تکان خورد. الیزابت از روح القدس پرشد و با صدای بلند گفت: «تو در بین زنان متبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو. من کی هستم که مادر خدا/وندم به دیدنم بیاید؟»^{۱۱}.
(انجیل لوقا ۱: ۴۰-۴۳)

بدون کمک روح القدس و دید ایمان نمی توان به اهمیت آنچه که در ملاقات مریم و الیزابت روی داد واقف شد و آن را توصیف کرد، زیرا مریم جز سلام هنوز سخن دیگری نگفته بود که الیزابت به یاری روح القدس از حاملگی وی مطلع شده و ثمره رحم او را مبارک خواند و تعجب آور این که بچه در رحم الیزابت از شادی تکان می خورد و به طور یقین می توان گفت با مسیحی که در رحم مریم شکل می گرفت ارتباط روحانی برقرار می کند.

رفتار مریم در ارتباط با تولد مسیح

آری بالأخره انتظار مریم به پایان می رسد و اولین فرزند^{۱۲} خود را که پسر بود به دنیا می آورد. فرشته خداوند این مژده بزرگ را به چوپانان می رساند و آنان برای پرستیدن نوزاد عازم بیت لحم شده مریم را با نوزاد در آنجا می یابند. مریم درباره تمام این اتفاقات یعنی دریافت پیام فرشته و چیزهائی که چوپانان درباره نوزاد گفتند، تعمق می کند. چنان که در انجیل لوقا می خوانیم:

اما مریم تمامی این چیزها را به خاطر می سپارد و درباره آنها عمیقاً می اندیشد.
(انجیل لوقا ۲: ۱۹)

این آیه رفتار مریم را در مقابل تولد مسیح به خوبی نشان می دهد. با وجود این که درک این اتفاقات برای مریم مشکل است، ولی با تلاش و جستجو سعی می کند هر آنچه را می بیند و می شنود در ذهن خود حفظ نماید تا درباره آن عمیقاً بیندیشد و با ایمان خود بتواند هر چه بیشتر از راز بزرگ این نوزاد آگاهی یابد. هر چه این نوزاد بزرگتر می شود مریم بیشتر در مفهوم اعمال و گفتار او فرو می رود.

۱۱ - قسمت اول دعای مریم مقدس.

۱۲ - اصطلاح «اولین فرزند پسر» در کتاب مقدس الزاماً به مفهوم این نیست که شخص برادران کوچکتر از خود داشته است، بلکه تأییدی است بر اهمیت حقوق خاص نخست زاده ذکور (رجوع کنید به سفر خروج ۱۳: ۲ و ۱۲ و ۱۵).

اکنون رفتار مریم را با پسر نوجوانش در انجیل لوقا مورد بررسی قرار می‌دهیم:

والدین عیسی همه ساله برای عید فصح به اورشلیم می‌رفتند. وقتی او به دوازده سالگی رسید آنها طبق معمول برای آن عید به آنجا رفتند. وقتی ایام عید به پایان رسید و آنان عازم شهر خود شدند، عیسی جوان در اورشلیم ماند ولی والدینش این را نمی‌دانستند و به گمان اینکه او در بین کاروان است یک روز تمام به سفر ادامه دادند و آن وقت در میان دوستان و خویشان خود به جستجوی او پرداختند. چون او را پیدا نکردند ناچار به اورشلیم برگشتند تا به دنبال او بگردند. بعد از سه روز او را در معبد پیدا کردند در حالی که در میان معلمان نشسته بود و به آنان گوش می‌داد و از ایشان سؤال می‌کرد. همه شنوندگان از هوش او و از پاسخ‌هایی که می‌داد در حیرت بودند. والدین عیسی از دیدن او تعجب کردند و مادرش به او گفت: «پسر، چرا با ما چنین کردی؟ من و پدرت با نگرانی زیاد دنبال تو می‌گشتیم». او گفت: «برای چه دنبال من می‌گشتید؟ مگر نمی‌دانستید که من موظف هستم در خانه پدرم باشم؟» اما آنان نفهمیدند که مقصود او چیست. عیسی با ایشان به ناصره بازگشت و مطیع آنان بود. مادرش همه این چیزها را در دل خود نگاه می‌داشت.

(انجیل لوقا ۲: ۴۱-۵۱)



مریم مثل هر مادری از گم شدن فرزندش ناراحت می‌شود و به جستجوی او می‌پردازد. به هنگام یافتن وی در معبد مریم می‌گوید: «پسر، چرا با ما چنین کردی؟» ولی زمانی که پاسخ عیسی را می‌شنود به جای این که ناراحت شود حرف‌های او را در دلش نگاه می‌دارد و درباره آنها می‌اندیشد تا با تأمل کردن بتواند کم‌کم به ماهیت واقعی پسرش پی ببرد. او تدریجاً این را دریافت که مقصود مسیح از گفتن

چنین پاسخی این است که در وهله اول به پدر آسمانی خود تعلق و بستگی دارد و زندگی اش را خداوند طرح ریزی کرده است. البته مسیح برای مادرش احترام قائل است لیکن او نمی تواند برای مادرش اهمیتی بیش از پدر آسمانی اش قائل شود. حال رفتار مریم را در متن دیگری از انجیل لوقا خوانده مورد بررسی قرار می دهیم:

به عیسی گفتند: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده اند و می خواهند تو را ببینند» و عیسی پاسخ داد: «مادر من و برادران من آنانی هستند که کلام خدا را می شنوند و آن را به جا می آورند.» (انجیل لوقا ۸: ۲۰)

اگر پاسخ مسیح را بدون آن که در آن تأمل نمائیم به طور سطحی بخوانیم، شاید این طور تصور کنیم که مسیح مادر خود را رد یا انکار می کند، در حالی که اگر این جمله را با دقت بخوانیم در خواهیم یافت که مسیح نه تنها مادرش را انکار نمی کند بلکه برعکس مادرش را به عنوان یک زن با ایمان به ما می شناساند، زیرا چه کسی بهتر از مادرش کلام خداوند را شنید و آن را به جا آورد؟ مگر مریم نبود که به فرشته خداوند گفت «من کنیز خداوند هستم» و از آن به بعد هم عملاً همه زندگی اش را وقف خدمت به خدا نمود؟ اما راجع به برادران مسیح، امروزه عقاید مختلفی در این باره وجود دارد. بعضی ها معتقدند که مریم بعد از مسیح دارای فرزندان دیگری شده است. انجیل نیز در این مورد پاسخی قطعی نمی دهد، اما از قرن اول تا به امروز، کلیسا (جماعت ایمانداران)، همیشه اعتقاد داشته که مریم غیر از مسیح فرزندی به دنیا نیاورده و هیچ گاه با مردی رابطه نداشته است. مهمتر این که در انجیل می خوانیم که مسیح بر روی صلیب مادرش را به یوحنا شاگرد خود می سپارد، در حالی که اگر برادران دیگر داشت، چرا مادر خود را به شاگردش سپرد؟ شواهد دیگری در انجیل موجود است که تأیید می کند کلمه برادران نه تنها برای کسانی که از یک پدر و مادر متولد گشته اند، به کار می رفته است بلکه برای جماعت ایمانداران و یا کسانی که از یک ایل و طایفه بودند نیز به کار برده می شد. چنان که امروزه نیز مرسوم است کسانی که هیچ نسبیتی با هم ندارند ولی چون همه آنها یک مرام و یک مسلک دارند همدیگر را برادر می نامند همان طوری که در کتاب اعمال رسولان می خوانیم:

اینان (شاگردان) همه با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او دور هم جمع می شدند تا وقت خود را صرف دعا نمایند. در آن روزها پطرس در برابر برادران که عده آنان روی هم در حدود یکصد و بیست نفر بود ایستاد و گفت ... (اعمال رسولان ۱: ۱۴ و ۱۵)

باز هم در رساله به عبرانیان می خوانیم:

آن کس که مردم را از گناهانشان پاک می گرداند و آنانی که پاک می شوند همگی یک پدر دارند و به این جهت عیسی عار ندارد که آدمیان را برادران خود بخواند، چنان که می فرماید: «نام تورا به برادرانم/علام خواهم کرد و در میان جماعت تورا حمد خواهم خواند».

(نامه به عبرانیان ۱۱:۲ و ۱۲)

باز هم در این مورد در اعمال رسولان می خوانیم:

از این نظر شاگردان تصمیم گرفتند هر کس به قدر توانائی خود/عانه/ای برای یاری برادران مقیم یهودیه بفرستد.

(اعمال رسولان ۱۱:۲۹)

اکنون از متن دیگری از انجیل استفاده می کنیم تا رفتار مریم را نسبت به عیسی بهتر و عمیق تر بشناسیم. در انجیل یوحنا می خوانیم:

وقتی شراب تمام شد مادر عیسی به او گفت: «آنها دیگر شراب ندارند».

(انجیل یوحنا ۳:۲)

در این آیه می بینیم که مریم به جای این که کمبود شراب را به صاحب جشن خبر دهد به سوی مسیح می رود و او را از تمام شدن شراب و امکان به هم خوردن جشن آگاه می سازد. حال باید پرسید که چرا مریم این موضوع را به جای این که به صاحب جشن اطلاع دهد به مسیح می گوید؟ مریم از ایمانی که به مسیح داشت مطمئن بود که او می تواند کاری انجام دهد و این کمبود را برطرف سازد. در آیه ۴ پاسخ عیسی را می خوانیم که می گوید:

«این به من مربوط است یا به تو؟ وقت من هنوز نرسیده است».

(انجیل یوحنا ۴:۲)

اگر ما این آیه را بدون تأمل و تفکر بخوانیم ممکن است چنین به نظر رسد که این جواب برای مریم ناخوشایند بوده، در حالی که اگر در آن تعمق بیشتری کنیم به پیام مهمی که در آن نهفته است پی می بریم و آن این است که مسیح می خواهد بگوید زندگی اش بر حسب میل و اراده پدر تعیین شده و اطاعت او تنها از پدر است. اما این گفته مسیح که «وقت من هنوز نرسیده است»، در انجیل معنی بخصوصی دارد. منظور از «وقت یا

ساعت مسیح « روزی است که او با مرگ و رستاخیزش هویت خود را آشکار می کند. معنای دیگر ساعت لحظه ای است که مسیح زندگی علنی خود را شروع کرد که در حدود سه سال به طول انجامید و به تدریج مردم او را به عنوان پسر خدا شناختند. در ادامه متن انجیل یوحنا می خوانیم:

مادرش به نوکران گفت: « هر چه به شما بگویم/انجام دهید».

(انجیل یوحنا ۵:۲)

در اینجا مریم مقدس به خاطر ایمانی که به مسیح دارد با کمال متانت و فروتنی نوکران را به سوی وی راهنمایی می کند و از آنها می خواهد که به مسیح گوش فرادهند و به هر آنچه که او می گوید عمل نمایند. مریم با این کار خود می خواهد این واقعیت را به ایشان بفهماند که تنها مسیح می تواند مشکلات و خواسته های آنها را برآورده کند. در اینجا با مریم به عنوان زن ایمان داری روبه رو می شویم که سرمشق بسیار خوبی برای ما می باشد. او نمی توانست و هیچ گاه نمی خواست جای مسیح را بگیرد. در این معجزه بزرگ مسیح، که باعث ظهور جلالش گردید و شاگردان به او ایمان آوردند، نمی توان نقش مریم را نادیده گرفت زیرا او تا حدی در ایمان آوردن شاگردان سهیم بود. او سعی نمود مردم را به سوی مسیح راهنمایی کند و نه به سوی خود. مریم نه تنها به عنوان یک مادر بلکه به عنوان یک زن با ایمان همه زندگی اش در زندگی با مسیح خلاصه می شد و تنها مسیح برایش اهمیت داشت به طوری که تا آخرین لحظه زندگی مسیح، یعنی تا پای صلیب همراه او بود چنان که در انجیل یوحنا می خوانیم:

نزدیک صلیبی که عیسی به آن میخکوب شده بود، مادر عیسی به اتفاق خواهرش، مریم زن کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند. وقتی عیسی مادر خود را دید که بهلولی همان شاگردی که او را دوست می داشت ایستاده است، به مادر خود گفت: « مادر، این پسر تو است» و بعد به شاگرد خود گفت: « و این مادر تو است» و از همان لحظه آن شاگرد او را به خانه خود برد.

(انجیل یوحنا ۱۹:۲۵-۲۷)

مریم را می توانیم شاهد بزرگ مسیح بنامیم، زیرا مسیح از مریم متولد گشت و او از همان لحظه با مسیح بود. مریم از آغاز زندگی علنی مسیح که از قانای جلیل آغاز گشت همدم مسیح بود و همان طور که مشاهده کردیم حتی تا پای صلیب نیز همراه او بود و به یاد می آورد پیش بینی شمعون پیر را که گفته بود: «خنجری در دل تو فرو خواهد رفت» این زن صبور و متعهد، این مادر رنج دیده و با ایمان، مأموریتش را این چنین به انجام رساند

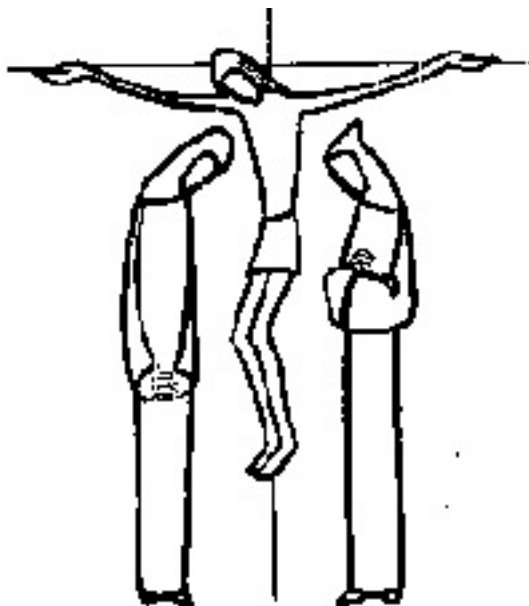
و سراسر زندگی اش سرمشق آموزنده ای برای پیروان مسیح می باشد. او به ما آموخت که به دست آوردن حیات ابدی بدون رنج صلیب امکان ندارد، صلیبی که نشانه مبارزه و استواری در راه حقیقت است.

مأموریت مریم بعد از مرگ مسیح پایان نیافت، چنان که در اعمال رسولان می خوانیم:

اینان (شاگردان) همه با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او دور هم جمع می شدند تا وقت خود را صرف دعا نمایند. (اعمال رسولان ۱: ۱۴)

آری مریم بعد از صعود مسیح همچنان در ایمان خود استوار ماند و در جمع شاگردان حاضر و مشغول به دعا بود، همان شاگردانی که چندی بعد با نزول روح القدس، کلیسای مسیح را تشکیل دادند. بنابراین حضور مریم در میان این جماعت نشانه زن ایمانداری است که با جماعت ایمانداران یعنی کلیسای مسیح همبستگی دارد. پس ذکر این مطلب اهمیت دارد که مریم، در طول زندگی اش همراه مسیح بود و بعد از صعود عیسی نیز با کلیسای او همراهی می کند.

مریم و کلیسا



پس از بررسی زندگی مریم از دیدگاه انجیل و با شناختی که از او به دست آوردیم، حال به این امر می پردازیم که زندگی او برای اجتماع ایمانداران چه نتیجه ای می تواند داشته باشد. همچنان که مریم به کمک روح القدس عیسی را باردار گشت و سپس او را به دنیا تقدیم نمود، امروزه نیز کلیسا باید به کمک همان روح القدس یقین داشته، امیدوار باشد و هیچ تردیدی در این مورد نداشته باشد، چون روح القدس همیشه نگهبان و حامی آن می باشد (اعمال رسولان ۱: ۲).

نکته دیگر همان گونه که خواندیم

مریم خود همیشه همراه مسیح بود و مردم را به سوی مسیح رهبری می کرد بنابراین کلیسا نیز باید سعی کند همراه مسیح بوده و تنها هدفش هدایت مردم به سوی او باشد، چنان که خود عیسی در انجیل مرقس به شاگردان می گوید:

«... به تمام نقاط دنیا بروید و این مژده را به تمام مردم اعلام کنید».

(انجیل مرقس ۱۶: ۱۵)

به طوری که دیدیم وقتی مریم گفته های مسیح را به خوبی نمی فهمد، به جای این که دلسرد و ناراحت شود حرفهای مسیح را در قلب خود جای داده و در آنها تأمل و تعمق بیشتری می نماید تا راز پیامی را که در آنها نهفته است، دریابد. این درست همان کاری است که امروز کلیسا باید انجام دهد، یعنی این که هرگز نباید به هنگام مواجه شدن با پیام مسیح که قدری مبهم و پیچیده به نظر می رسد دلسرد شود، بلکه باید همواره بر تلاش خود بیفزاید، زیرا مسیح به ما اطمینان می دهد که «بطلبید به شما داده خواهد شد» (انجیل متی ۷: ۷).

سرانجام فراموش نکنیم که سختی ها و ناملایمات زندگی، مریم را از دنبال کردن هدف اصلی خود یعنی مسیح باز نداشت بلکه در سخت ترین لحظات زندگی مسیح در کنار او استوار و وفادار باقی ماند. مریم هیچ گاه از مسیح انتظار خوشبختی و زندگی مرفه در این دنیا را نداشت بلکه به مسیح وفادار ماند تا در جلال او شریک و متحد شود. امروز کلیسا باید درس وفاداری و پایداری تا پای صلیب را از مریم بیاموزد، تا امید نجات و شرکت در ملکوت مسیح را داشته باشد، چنان که مسیح در انجیل متی می گوید:

«همه مردم به خاطر نام من که شما بر خود دارید از شما متنفر خواهند بود، اما کسی که تا آخر ثابت بماند، نجات خواهد یافت».

(انجیل متی ۱۰: ۲۲)

* * *

نیایش

ای مریم، ای مادر مقدس، تو که نمونه ایماندارانی، ما را نیز یاری ده تا از ایمان تو سرمشق گرفته در زندگی خود همیشه مسیح را جستجو کنیم.
آمین.

مسیح می گوید: «روح راستی شما را به تمام حقیقت رهبری خواهد کرد»

* برداشت امروز ما از روح القدس
* نشانه های روح القدس در عهد قدیم
الف: تجربه قوم اسرائیل
ب: تجربه قوم اسرائیل از آتش
* آب زنده نشانه روح القدس
* آتش، نشانه ای دیگر از روح القدس
* تجلی روح القدس در زندگی عیسی مسیح
* عیسی مسیح روح القدس را وعده می دهد
* تجلی روح القدس در کلیسا
* تجربه پولس رسول از روح القدس
* تجلی روح القدس در زندگی امروز ما
* نیایش

برداشت امروز ما از روح القدس

برای مسیحیان روح القدس کلمه ای آشناست، زیرا نه تنها در انجیل مطالبی درباره آن می خوانیم بلکه در موقعیتهای خاصی از زندگی نیز مثل تعمید و پذیرفتن راز میرون^۱، از آن یاد می شود. البته عده ای عقیده دارند که تعمید را باید در سن جوانی گرفت، تا روح القدس را که با تعمید نازل می شود، بهتر درک کنند. عده ای نیز عقیده دارند که در هنگام برگزاری نماز دسته جمعی، روح القدس را می پذیرند و همان روح سبب می شود که آنان به زبانهای مختلف شروع به صحبت کنند. بعضی از مسیحیان نیز بر این عقیده اند که روح القدس فقط و فقط مختص مسیحیان است و دیگران از وجود آن

بی بهره اند. بدون شک این همه اختلاف عقیده درباره روح القدس بدین جهت است که روح القدس مانند مسیح، جسم نگرفت و به چشم دیده نشد و از آنجائی که کمتر راجع به آن بحث و گفتگو می شود، روح القدس برای ما در ابهام باقی مانده به اهمیت وجود آن واقف نمی شویم. اکثراً سؤالات بی شماری درباره روح القدس برایمان پیش می آید که بدون جواب می ماند، مثلاً روح القدس چیست و کیست؟ کی، کجا و چگونه می توان روح القدس را در زندگی خود پذیرفت؟ آیا روح القدس فقط برای تعمید یافتگان است؟ حال برای این که پاسخ روشن و قانع کننده ای برای سؤالات خود بیابیم، بهتر آن است که به کتاب مقدس رجوع کنیم تا بتوانیم تا اندازه ای به ذات واقعی و الهی روح القدس و اهمیت آن در زندگی خود پی ببریم.

نشانه های روح القدس در عهد قدیم

با خواندن کتاب مقدس متوجه این نکته مهم می شویم که برای آگاهی بیشتر مردم از وجود روح القدس از نشانه های زیادی مثل آب و آتش و غیره استفاده می شود. در اینجا لازم به تذکر است که منظور از نشانه، استفاده از عوامل قابل لمس طبیعی جهت بیان رازهای نادیدنی روحانی است.

الف : تجربه قوم اسرائیل از آب

آب یکی از بزرگترین نشانه های روح القدس می باشد. قوم اسرائیل تجربیات زیادی از آب در زندگی خود داشت. زمانی که موسی این قوم را از زیر ستم و اسارت مصریان رهانید تا آنها را به سرزمین موعود هدایت کند، آنها می بایست از صحرای سینا عبور کنند و سفر ایشان چهل سال به طول انجامید. در این مدت طولانی، قوم یهود تجارب بسیاری اندوخت، تجاربی که هرچند خوشایند نبود لیکن بسیار آموزنده و گرانبها بود. یکی از این تجارب تشنگی و نبودن آب در صحرا بود که قوم را در خطر مرگ و نابودی قرار می داد. در برابر این خطر، یهودیان هراسان نزد موسی شتافتند و از او آب خواستند و موسی نیز طبق دستور خداوند عصای خود را بر صخره زد و آب از آن جاری گشت. تمام قوم از آن نوشیدند و از هلاکت نجات یافتند (مراجعه شود به سفر خروج ۱۷: ۱-۷). قوم اسرائیل با سیراب شدن و نجات از مرگ دریافت که آب نشانه زندگی است، زندگی ای که بخشش خدا می باشد.

با خواندن متنی از سفر تثنیه خواهیم دید که آب برای یهودیان نه فقط نشانه زندگی است بلکه گویای برکت خداوند نیز می باشد:

اگر آواز یهوه خدای خود را به دقت بشنوی تا هوشیار شده تمامی او/مرا/را که من امروز به تو امر می فرمایم به جا آوری آنگاه یهوه خدایت تو را بر جمیع امتهای جهان بلند خواهد گردانید. و تمامی این برکتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت اگر آواز یهوه خدای خود را بشنوی و خداوند تو را در میوه بطن و ثمره بهایمت و محصول زمینت در زمینی که خداوند برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد به نیکوئی خواهد افزود. و خداوند خزانه نیکوی خود یعنی آسمان را برای تو خواهد گشود تا باران زمین تو را در موسمش بباراند و تو را در جمیع اعمال دستت مبارک سازد و به امتهای بسیاری قرض خواهی داد و تو قرض نخواهی گرفت. (سفر تثنیه ۲۸: ۱-۲ و ۱۱-۱۲)

همچنان که تاریخ نشان می دهد یهودیان در قرن ششم قبل از میلاد مسیح به اسارت بابلی ها درآمدند و چون بابلی ها بت پرست بودند، یهودیان نیز در خطر گرایش به بت پرستی افتادند. خداوند به زبان حزقیال نبی که در همان زمان می زیست به قوم اسرائیل چنین وعده می دهد:

آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد و شما را از همه نجاسات و از همه بتهای شما طاهر خواهم ساخت. و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد شما دور کرده دل گوشتین به شما خواهم داد. و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته آنها را به جا آورید. (حزقیال نبی ۳۶: ۲۵-۲۷)

در این متن صفت دیگری از صفات آب بیان می شود و آب به عنوان وسیله ای برای پاکی و تطهیر معرفی می گردد. از خواندن متون فوق به این نتیجه می رسیم که آب برای یهودیان نشانه زندگی و برکت و پاکی است که همه اینها عطیه خدا در راه اتحاد با او می باشد (برای اطلاع بیشتر راجع به آب که نشانه روح القدس است می توان به متونی از حزقیال نبی باب ۴۷ و اشعای نبی باب ۳۵ مراجعه نمود).

ب: تجربه قوم اسرائیل از آتش

خداوند بار دیگر برای شناساندن خود به مردم از وسیله دیگری غیر از آب، یعنی آتش استفاده می کند. در سفر خروج می خوانیم:

فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته بر موسی ظاهر شد و چون او نگرید اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی شود. و موسی گفت اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که بوته چرا سوخته نمی شود. چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سوی می شود خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: «ای موسی، ای موسی» گفت: «لبیک» گفت: «بدین جا نزدیک میا. نعلین خود را از پایهایت بیرون کن زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدس است» و گفت: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب». آنگاه موسی روی خود را پوشانید زیرا ترسید که به خدا بنگرد. (سفر خروج ۳: ۲-۶)

در متن فوق می خوانیم که چطور موسی از این که بوته مشتعل بود اما سوخته نمی شد، متعجب گشت زیرا او بین آن آتش با آتش معمولی که نتیجه اش سوزاندن و خاکستر کردن است، فرق بسیار می دید. موسی حیران و متعجب گشته سعی کرد که ماهیت آن آتش استثنائی و غیرطبیعی را کشف کند. شاید هدف خداوند از این طرز نشان دادن خود این بود که موسی را به تلاش و جستجو وادارد. آری موسی با دیدن آتش و شنیدن صدا از میان آن، به حقیقت وجود خدا پی برد و ایمانش به او فهماند که آتش نشانه ای از حضور خداست.

حال متن دیگری در مورد تجربه قوم اسرائیل از آتش می خوانیم:

واز سگوت کوچ کرده در ایام به کنار صحرا اردو زدند. و خداوند در روز پیش روی قوم در ستون ابر می رفت تا راه را به ایشان دلالت کند و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنائی بخشد و روز و شب راه روند. و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب از پیش روی قوم برنداشت. (سفر خروج ۱۳: ۲۰-۲۲)

در این متن ستون ابر و آتش، از نشانه هائی می باشد که تعجب قوم اسرائیل را برمی انگیزد. این ستونهای ابر و آتش قوم را برای پذیرفتن حقیقتی که در عمق این نشانه ها نهفته بود، آماده می کرد. آنها شاهد بودند که چگونه خداوند به وسیله این ستونها در روز و شب از آنها پاسداری کرده و راه راست را در صحرای بی انتها به آنها نشان می دهد تا بتوانند از گمراهی در صحرا نجات یافته و به سرزمین موعود برسند. حال متن دیگری داریم که در آن آتش نمایانگر حضور خدای حقیقی می باشد. در زمان زندگی ایلای نبی، حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، یهودیان در بین سامریان

بت پرست زندگی می کردند. کم در اثر تماس با آنها بت پرستی به یهودیان نیز سرایت کرد تا جایی که اخاب پادشاه یهودیان، زنی بت پرست به نام ایزابل را به همسری اختیار نمود، زنی که از آزار و کشتن انبیا ابائی نداشت. از این رو خداوند وقتی قوم اسرائیل را در خطر دید حضور خود را در آتش نمایان ساخت و به این وسیله یهودیان از گمراهی خود آگاه گشتند. ایلای نبی در این مورد این گونه دعا نمود:

مرا اجابت فرما ای خداوند، تا این قوم بدانند که تو یهوه خدا هستی و این که دل ایشان را باز پس گردانیدی. آنگاه آتش یهوه افتاده قربانی سوختنی و همیزم و سنگها و خاک را بلعید و آب را که در خندق بود لیسید.
(کتاب اول پادشاهان ۱۸: ۳۷-۳۸)

آری وقتی پیش چشم همه آن مردم دعای ایلایا مستجاب شد و آتش نزول کرده قربانی سوختنی، همیزم و دیگر چیزها حتی آبهای خندق را بلعید، بر همه آشکار شد که خدای ایلایا خدائی حقیقی و زنده می باشد، نه مثل خدای انبیای دروغین که بت بی جانی بیش نبوده و طبیعتاً نمی توانست جوابی به دعاها و التماسهای آنها بدهد. در متن دیگری نیز می خوانیم که خدای حقیقی این بار خود ایلایا را در آتش به آسمان صعود می دهد:

چون ایلایا و الیشع می رفتند و گفتگو می کردند، اینک عرابه آتشین و اسبان آتشین ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلایا در گردباد به آسمان صعود نمود
(دوم پادشاهان ۲: ۱۱)

شکی نیست که بعد از خواندن این متون درباره آب و آتش به عنوان نشانه های حضور خدا سؤالات بی شماری بر ایمنان پیش می آید. پس طبق روال همیشگی ما برای پاسخ سؤالات خود به انجیل مراجعه می کنیم تا دریابیم که چگونه عیسی مسیح پرده از مبهمات برمی دارد و حقیقتی را که در این نشانه ها نهفته است آشکار می سازد.

آب زنده نشانه روح القدس

تا به حال مفهوم نشانه های آب و آتش در عهد قدیم را تا حدی بررسی کردیم و اکنون با مراجعه به عهد جدید مشاهده می کنیم که عیسی مسیح حقیقتی را که در این نشانه ها نهفته است، روشن می سازد. به عنوان مثال در انجیل یوحنا می خوانیم:

در آخرین روز که مهمترین روز عید بود عیسی ایستاد و با صدای بلند گفت: «اگر کسی تشنه است پیش من آید و بنوشد. کسی که به من ایمان

بیاورد چنان که کلام خدا می فرماید، نه‌رهای آب زنده از درون او جاری خواهد گشت». این سخنان را درباره روح القدس، که می باید به مؤمنین اوداده شود، می گفت و چون هنوز عیسی جلال نیافته بود روح القدس عطا نشده بود. (انجیل یوحنا ۷:۳۷-۳۹)

اگر قدری بیشتر درباره آب زنده بیندیشیم و رویدادهای عهد قدیم را که در زندگی موسی و قومش رخ داد و همچنین نبوت اشعیا و دیگر انبیا را به یاد آوریم، متوجه این مطلب می شویم که در همه آن رویدادها و نبوتها رازی نهفته است. خداوند متعال برای رساندن پیام خود به ما انبیائی را فرستاده است و همچنین از عناصر طبیعت چون آب و آتش و غیره استفاده می کند تا پیامهای خود را به ما برساند. همان طور که خواندیم موسی آب را برای رفع تشنگی به مردم داد و مردم از آن نوشیدند و از هلاکت نجات یافتند و لیکن باز تشنه گشتند. اما با آب حیات بخشی که مسیح به ما عطا می کند، دیگر هیچ گاه تشنه نخواهیم شد، بلکه همان طور که مسیح خود در متن بالا گفته «نه‌رهای آب زنده از درون آن کسی که به من ایمان بیاورد جاری خواهد گشت»، یعنی در حقیقت آن شخص نه تنها خود سیراب می شود بلکه به چشمه آب زنده نیز تبدیل خواهد شد. این آب زنده که مسیح به آن اشاره می کند همان روح القدس است. حال متن مربوط به آب زنده را در باب چهارم انجیل یوحنا مطالعه کرده مورد بررسی قرار می دهیم تا پیامی را که در آن نهفته است کشف کنیم:

روزی مسیح خسته از سفر بازمی گشت که در کنار چاه آبی به نام چاه یعقوب به استراحت پرداخت. زنی سامری برای بردن آب به چاه آمد. مسیح از فرصت استفاده کرده و با آن زن به بحث و گفتگو پرداخت و از او آب خواست. آن زن نتوانست جلوی تعجب خود را بگیرد و از عیسی پرسید: «چطور تو که یک یهودی هستی، از من که یک زن سامری هستم، آب می خواهی؟» عیسی پاسخ داد: «اگر می دانستی کیست که از تو آب می خواهد، حتماً از او خواهش می کردی و او به تو آب زنده عطا می کرد». (انجیل یوحنا ۴:۵-۱۰)

آنچه در این گفتگو جالب توجه است ادعای مطمئن و قاطع مسیح است. او می گوید: «آب ی که من به شما می دهم در درون شما به چشمه ای تبدیل خواهد شد که، تا حیات جاودان خواهد جوشید» ولی همان طور که از خواندن متن درمی یابیم، آن زن مقصود مسیح را از آب زنده (آب حیات) نفهمید زیرا از او خواست که از آن آب به او بدهد تا دیگر تشنه

نشده و برای بردن آب زحمت نکشد. مسیح برای فهماندن نیت خود از راه دیگری وارد شد و اسرار زندگی آن زن را برایش فاش ساخت. در آن هنگام بود که زن با حیرت گفت: «تو نبی هستی!» سپس این سؤال را مطرح کرد که خدا را در کجا باید عبادت کرد، در کوه جرزیم یا مثل یهودیان در اورشلیم؟

در اینجا لازم است این مطلب گفته شود که در عهد قدیم عبادت و اجرای مراسم مذهبی برای یهودیان بسیار پراهمیت بود و در نتیجه پاسخ مسیح برای آن زن غیرمترقبه بود، زیرا او انتظار داشت عیسی یکی از آن دو مکان را نام ببرد لیکن عیسی گفت:

اما زمانی می آید، و این زمان هم اکنون شروع شده است که پرستندگان حقیقی، پدر را با روح و راستی عبادت خواهند کرد، زیرا پدر طالب این گونه پرستندگان می باشد. خدا روح است و هر که او را می پرستد باید با روح و راستی عبادت نماید. (انجیل یوحنا ۴: ۲۳-۲۴)

در آن وقت آن زن هم که مثل اغلب یهودیان عهد قدیم را مطالعه می کرد و در انتظار آمدن مسیح بود گفت:

من می دانم که مسیح یا کرسئوس خواهد آمد ... عیسی گفت: «من که با تو صحبت می کنم همانم». (انجیل یوحنا ۴: ۲۵-۲۶)

برای زن سامری دیگر تشنگی مفهومی نداشت، پس سیوی خود را که روزی آن قدر برایش مهم بود به زمین گذاشت و به شهر رفت تا مژده و بشارت خود را آغاز نماید.

به خاطر شهادت زن که گفته بود «آنچه تا به حال کرده بودم به من گفت»، در آن شهر عده زیادی از سامریان به عیسی ایمان آوردند.

(انجیل یوحنا ۴: ۳۹)

حال بیائید اندکی در خصوص نکات مهم این متن که طبیعتاً سؤالات مهمی نیز برای ما ایجاد می کند، بیندیشیم. نکته اول این که چه عاملی باعث شد که آن زن سیوی خود را فراموش کرده و دیگر آب و دلو و طناب برایش اهمیت نداشته باشد؟ نکته دوم این که چه عاملی باعث گردید که این زن که دارای گذشته ای بسیار تاریک بود، شهامت آن را یافت که به شهر رفته مردم را برای دیدن مسیح دعوت کند؟ این دگرگونی که در زن به وجود آمد زائیده چه نیروئی بود؟ باید دانست که آن زن از گفتگو با مسیح حقیقت بزرگی را کشف کرد و برایش روشن گردید که آب زنده آبی نیست که او از چاه یعقوب می کشید، بلکه این آب نشانه ای از روح القدس است که به وسیله مسیح داده می شود (مراجعه شود به انجیل یوحنا ۱۴: ۱۵-۲۰ و ۲۵ و ۲۶).

در اینجا تمام چیزهایی که انبیای عهد قدیم درباره آب گفته بودند، روشن می شود و نیز آشکار می گردد که صخره ای که موسی عصایش را بر آن زد و آب از آن جاری گشت، مسیح است که با مرگ و رستاخیز خود آب زنده یعنی روح القدس را به ایمانداران خود می بخشد. همه تعلیمات و نبوتهای عهد قدیم در وجود مسیح معنی پیدا می کند، همان طور که پولس رسول می گوید:

ای برادران، نمی خواهم از آنچه برای اجداد ما اتفاق افتاد بی خبر باشید. درست است که همه آنها در زیر سایه ابر بودند و همه از دریا عبور کردند و همه به عنوان پیروان موسی در ابر و دریا تعمید گرفتند و همه از یک نان روحانی می خوردند و از آب روحانی می نوشیدند (زیرا از صخره ای معجزه آمیز که ایشان را دنبال می کرد می نوشیدند و آن صخره مسیح بود). (رساله اول به قرنتیان ۱۰: ۱-۴)

نکته دیگری که در ملاقات عیسی با زن سامری مهم به نظر می رسد و ثابت می کند که «آب زنده» نشانه ای از روح القدس می باشد، این است که به گفته پولس رسول ایمان آوردن به مسیح تنها توسط روح القدس امکان پذیر است. بنابراین زن سامری نیز از این رو به مسیح ایمان آورد که روح القدس را پذیرفت و از اینجاست که می فهمیم منظور مسیح از آب زنده همان روح القدس می باشد. در این مورد پولس رسول می گوید:

پس باید بفهمید که اگر کسی تحت تأثیر روح خدا باشد نمی تواند عیسی را لعن کند و کسی هم نمی تواند عیسی را خداوند بداند مگر به وسیله روح القدس. (رساله اول به قرنتیان ۱۲: ۳)

آتش، نشانه ای دیگر از روح القدس

یحیی که مردم را به توبه دعوت می نمود و در آب تعمید می داد، در پاسخ سؤال عده ای از مردم مبنی بر این که آیا تو مسیح موعود هستی که ما در انتظارش می باشیم، چنین اظهار داشت:

... من شما را با آب تعمید می دهم اما کسی خواهد آمد که از من تواناتر است و من لایق آن نیستم که بند کفش او را باز کنم. او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. (انجیل لوقا ۳: ۱۶)

در جای دیگر از انجیل لوقا می خوانیم:

من آمده‌ام تا بر روی زمین آتشی روشن کنم و ای کاش زودتر از این روشن می‌شد. من تعمیدی دارم که باید بگیرم و تا زمان انجام آن چقدر تحت فشارم. (انجیل لوقا ۱۲: ۴۹ و ۵۰)

شاید بعد از خواندن این متون، این سؤال پیش آید که منظور یحیی از تعمید با آتش و همچنین آرزوی مسیح برای افروختن آن چه می‌تواند باشد؟ پاسخ خود را در کتاب مقدس جستجو می‌کنیم:

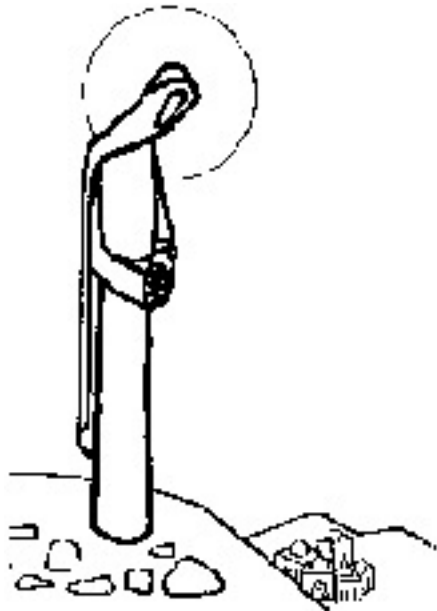
وقتی روز پنطیکاست رسید، همه شاگردان در یک جا جمع بودند. ناگهان صدائی شبیه وزش باد شدید از آسمان آمد و تمام خانه‌ای را که در آن نشسته بودند پر ساخت. در برابر چشم آنان زبانه‌هایی مانند زبانه‌های آتش ظاهر شد که از یکدیگر جدا گشته و بر هر یک از آنان قرار گرفت. همه از روح القدس پرگشتند و به طوری که روح به ایشان قدرت تکلم بخشید به زبانهای دیگر شروع به صحبت کردند. (اعمال رسولان ۲: ۱-۴)

در این متن اشارات یحیی و سخنان مسیح مصداق پیدا می‌کند، زیرا که آشکارا می‌بینیم آتشی که یحیی از آن سخن گفته است همان روح القدس می‌باشد که بر هر یک از شاگردان قرار گرفت. در اثر نزول روح القدس، رسولان به زبانهای مختلف شروع به صحبت کردند، یعنی این که از آن پس رسولان شروع به پخش پیام مسیح در میان تمام ملل روی زمین نمودند، همان‌طور که خواست مسیح بود.

تجلی روح القدس در زندگی عیسی مسیح

مسیح به این دلیل درباره روح القدس مثل ملکوت آسمانی و یا موضوعات دیگر زیاد توضیح نداده است، که روح القدس در قالب کلمات و جملات نمی‌گنجد و در زندگی روحانی است که باید حضور و فعالیت روح القدس را تجربه نمود. همان‌طور که می‌دانیم مسیح به وسیله اعمال خود بود که توانست به خوبی حضور فعال روح القدس را در زندگی خویش نمایان سازد و او را بشناساند. برای تأیید این گفته چند متن از انجیل می‌خوانیم و به بررسی آنها می‌پردازیم:

عیسی پر از روح القدس از رود اردن بازگشت و روح خدا (روح القدس) او را به بیابانها برد. (انجیل لوقا ۴: ۱)



در بیابان بعد از چهل روز
روزه، ابلیس مسیح را آزمایش
کرد. از آنجائی که عیسی گرسنه
بود ابلیس از این فرصت استفاده
نموده به قصد وسوسه نمودن او
گفت:

... اگر تو پسر خدا هستی به
این سنگ بگو تا نان شود و
عیسی پاسخ داد: «در
کتاب مقدس نوشته شده است که
انسان فقط با نان زندگی
نمی‌کند». (انجیل لوقا ۴: ۳-۵)

ابلیس به دو طریق دیگر نیز مسیح را تحت آزمایش قرار داد، اما عیسی مسیح هر بار
پیروز گردید. این پیروزی با اتکا به کلام خدا صورت می‌گیرد و در تمام این آزمایشات
روح القدس مسیح را ترک نکرد.
حال متن دیگری از انجیل می‌خوانیم تا بار دیگر تجلی روح القدس را در مسیح مشاهده
کنیم:

«روح خداوند بر من است، او مرا مسح کرده است تا به بینوایان مژده دهم.
مرا فرستاده است تا آزادی اسیران و بینائی کوران و رهائی ستمدیدگان را
اعلام کنم و سال فرخنده خداوند را اعلام نمایم».
(انجیل لوقا ۴: ۱۸-۱۹)

با نشانه‌های مختلفی که در زندگی عیسی دیده می‌شود یعنی همدلی با فقیران، مهر و
عطوفت با شکسته دلان، آزادی و رهائی بخشیدن به اسیران و بینائی دادن به کوردلان،
ثابت می‌شود که روح خداوند بر اوست و عیسی به آنانی که در این جهان خاکی سالها در
انتظار و جستجوی وی بودند اعلام می‌کند آن که با روح مسح شده خود اوست که اینک
در مقابلشان ایستاده است:

«امروز در حالی که گوش می‌دادید این نوشته به حقیقت پیوست».
(انجیل لوقا ۴: ۲۱)

برای توجه بیشتر به کار روح القدس در زندگی مسیح انجیل متی باب ۱۲ آیات ۲۲-۲۸ را بخوانید. در شرح شفای این شخص که دیوانه و کور و لال بود، می بینیم که چگونه عیسی به وسیله قدرت روح القدس این شخص را شفا می دهد. عیسی با کسانی که از او انتقاد کرده می گفتند: به کمک بعلزبول، رئیس شیاطین، دیوها را بیرون می کند به بحث و گفتگو پرداخته سرانجام چنین گفت:

«اما اگر من به وسیله روح خدا دیوها را بیرون می کنم / این نشان می دهد که پادشاهی خدا به شما نزدیک شده است.» (انجیل متی ۱۲:۲۸)

اینک متنی را می خوانیم که شادمانی مسیح را که از نشانه های حضور روح القدس می باشد، نشان می دهد. عیسی سرشار از روح القدس با شادی گفت:

«ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می گویم که این چیزها را از خردمندان و دانایان پنهان نموده به کودکان آشکار ساختی، آری ای پدر، اراده تو چنین بود.» (انجیل لوقا ۱۰:۲۱)

سرچشمه شادی مسیح این است که کودکان و محرومان به کمک روح القدس پیام او را می پذیرند و از این روست که او پدر را سپاس می گوید.

در عهد قدیم می خوانیم که موسی، داود، اشعیا و دیگر پیامبران، زمان معینی مجذوب روح القدس گشته، نبوت نمودند و مطالب زیادی برای هدایت مردم بیان داشتند. ممکن است این سؤال پیش آید که: آیا مسیح نیز مانند آن پیامبران است؟ باید گفت خیر، زیرا که طبق نوشته یوحنا روح القدس از ازل بر مسیح بود. مدرک معتبری که جهت اثبات این واقعیت داریم تولد بی سابقه و معجزه آسای او از مریم باکره و همچنین تعمید اوست که در همان هنگام روح القدس آشکارا از جانب خداوند بر او نازل شد.

با بررسی زندگی مسیح به این نتیجه می رسیم که معجزات و مبارزه و پیروزی مسیح بر وسوسه های ابلیس و بالأخره مهمترین اتفاقات زندگی وی یعنی مرگ و رستاخیز، همه نشانگر حضور فعال روح القدس در مسیح می باشد.

عیسی مسیح روح القدس را وعده می دهد

عیسی مسیح در انجیل یوحنا آمدن روح القدس را این چنین وعده می دهد:

«اگر مرا دوست می دارید، دستورهای مرا اطاعت خواهید کرد و من از پدر درخواست خواهم کرد و او مدافع دیگری به شما خواهد داد تا برای همیشه با شما بماند یعنی همان روح راستی که جهان نمی تواند بپذیرد زیرا او را نمی بیند و نمی شناسد...» (انجیل یوحنا ۱۴:۱۵-۱۷)

مسیح پیش از این که این جهان را ترک کند به شاگردان خود گفت:

«این چیزها را به شما گفتم تا وقتی زمان وقوع آنها برسد، گفتار مرا به خاطر آورید... با وجود این این حقیقت را به شما می گویم که رفتن من برای شما بهتر است زیرا اگر من نروم مدافع پیش شما نمی آید اما اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد» (انجیل یوحنا ۱۶:۴ و ۷)

با خواندن این آیات متوجه می شویم که عیسی مسیح تا زمانی که خود همراه و حامی شاگردان بود، هیچ لزومی نمی دید که درباره پشتیبان و حامی دیگری که همان روح القدس است، صحبتی به میان آورد، زیرا نیک می دانست که از قدرت فهم و درک شاگردان خارج است. لیکن وقتی مسیح دانست که ساعتش فرارسیده و می بایست آنها را ترک کرده به آسمان صعود نماید، آنان را برای پذیرفتن این جدائی که حامل پیام مهمی برایشان بود، آماده کرد.

مسیح که اضطراب و پریشان حالی شاگردان را در نتیجه رفتن خود می دانست به ایشان چنین وعده داد:

«پس وقتی شما را دستگیر می کنند و تسلیم می نمایند ناراحت نشوید که چه بگوئید بلکه آنچه در آن ساعت به وسیله روح القدس به شما گفته می شود همان را بگوئید، چون اوست که سخن می گوید، نه شما» (انجیل مرقس ۱۳:۱۱)

تجلی روح القدس در کلیسا

چنان که خواندیم مسیح آمدن روح القدس را وعده داده بود. این وعده در روز پنطیکاست یعنی پنجاه روز بعد از رستاخیزش به تحقق پیوست:

وقتی روز پنطیکاست رسید، همه شاگردان در یک جا جمع بودند. ناگهان صدائی شبیه وزش باد شدید از آسمان آمد و تمام خانه ای را که در آن نشسته بودند پر ساخت. در برابر چشم آنان زبانه هائی مانند زبانه های آتش ظاهر شد که از یکدیگر جدا گشته و بر هر یک از آنان قرار گرفت. همه از روح القدس پرگشتند و به طوری که روح به ایشان قدرت تکلم بخشید به زبانهای دیگر شروع به صحبت کردند. (اعمال رسولان ۲: ۱-۴)

از آنچه گذشت شاهد پذیرفتن روح القدس توسط کلیسا بودیم. حال زندگی ایمانداران (کلیسا) را دنبال می کنیم تا ببینیم این روح چه اثر و فعالیتی در زندگی ایشان داشته است. شمعون پطرس که از جانب مسیح مسؤولیت رهبری کلیسا را به عهده داشت به اتفاق سایر شاگردان از اطاق در بسته خارج شده و با مردمی که از ملل مختلف برای جشن پنطیکاست به اورشلیم آمده و همه در آنجا جمع بودند، ملاقات کرد. پطرس با قدرت روح القدس پیام خود را به آن جماعت رساند و به مردمی که حالت و دگرگونی شاگردان را نفهمیده و آنها را متهم به مستی کرده بودند گفت:

ای یهودیان و ای ساکنان اورشلیم، توجه کنید: بدانید و آگاه باشید که بر خلاف تصور شما این مردان مست نیستند... بلکه این همان چیزی است که یوئیل نبی در نظر داشت وقتی گفت: خدا می فرماید در زمان آخر چنین خواهم کرد: از روح خود بر جمیع انسانها فرو خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد. (اعمال رسولان ۲: ۱۴ و ۱۶ و ۱۷)

هدف پطرس از یادآوری نبوت یوئیل نبی این بود که به آنان بفهماند که آن نبوت در همان روز تحقق یافت و خداوند روح خود را بر انسانها فرو ریخت تا به کمک آن بتوانند به پیام اصلی کتاب مقدس یعنی مرگ و رستاخیز مسیح ایمان بیاورند. چنان که مسیح می گوید: «وقتی روح راستی بیاید شما را به تمام حقیقت رهبری خواهد کرد».

پطرس که در گذشته از ترس جان سه بار مسیح را انکار کرده بود و در جای دیگر نیز با شمشیر از مسیح دفاع نمود، اینک به سلاح روح القدس مجهز و آماده دفاع از پیام مسیح گردید. با نیروی حاصله از روح القدس بود که ترسش مبدل به شجاعت گردید و شهادت دادن به مسیح را آشکارا و بدون ترس آغاز نمود. آری، آن مردم غافل که رسولان را مسخره می کردند، با شنیدن پیام پطرس که مملو از روح القدس بود دگرگون گشتند و با

عجز و ناتوانی از پطرس و دیگر شاگردان می پرسیدند: ما چه کار باید بکنیم؟ و پطرس در جواب ایشان گفت:

توبه کنید و همه شما فرداً فرد برای آمرزش گناهانتان به نام عیسی مسیح غسل تعمید بگیرید که روح القدس یعنی عطیه خدا را خواهید یافت (اعمال رسولان ۲: ۳۸).

پس آن مردم که در حدود سه هزار نفر بودند تعمید گرفتند. در ادامه همین متن در مورد تأثیر فعالیت روح القدس در آن جماعت می خوانیم:

آنان همیشه وقت خود را با شنیدن تعالیم رسولان و مشارکت برادرانه و پاره کردن نان و دعا می گذرانیدند. (اعمال رسولان ۲: ۴۲)

در متن فوق می بینیم آنانی که ایمان آورده و تعمید گرفتند با کمک روح القدس جماعت ایمانداران را تشکیل داده هر روز در معبد وقت خود را به دعا می گذرانند و در خانه های خود نان را پاره کرده با اتحاد و صمیمیت به نشان همان قربانی مقدس که مسیح در شام آخر به آنها داده بود، با هم می خوردند. این روش زندگی علاوه بر این که احترام دیگران را برمی انگیزد باعث جلب شدن مردم به سوی مسیح نیز می گردید. اما روح القدس در کلیسا به نحو دیگری نیز تجلی می یابد:

روزی پطرس و یوحنا برای دعا به معبد رفتند. در آنجا مرد مفلوجی را که همیشه دم در معبد برای دریافت کمک از دیگران می نشست به نام عیسی مسیح ناصری شفا دادند. آن مرد افلیج جست و خیز کنان و خدا را سپاس گویان وارد معبد شد. وقتی مردم او را دیدند غرق حیرت و تعجب گشتند. پطرس از آن مردم پرسید چرا از دیدن این امر تعجب کردید؟ ما این کار را نه به قدرت خود بلکه به نام عیسی مسیح و با قدرت روح القدس انجام دادیم (اعمال رسولان ۳: ۱-۱۶).

پطرس و یوحنا را به جرم شفا دادن مرد مفلوج محاکمه کرده از ایشان پرسیدند:

... با چه قدرت و به چه نامی این کار را کرده اید؟ پطرس پراز روح القدس جواب داد: ... به نام عیسی مسیح ناصری که شما او را روی صلیب کشتید و خدا او را زنده گردانید. (اعمال رسولان ۴: ۷-۱۰)

سران یهود که می دانستند پطرس و یوحنا مردمانی عادی و ماهیگیران ساده ای بیش نبودند و در اجتماع نیز جا و مقامی نداشتند از این که با جرأت در دادگاه و در مقابل

سران و مشایخ یهود ایستاده و با قاطعیت همچون وکلای خبره از عقیده و ایمان خود به مسیح دفاع می کردند در تعجب بودند. آری این موضوع برای آنان می بایست عجیب و باورنکردنی باشد، زیرا آنان غافل از این بودند که همه این چیزها و اتفاقات را قبلاً مسیح به شاگردان خود گفته و آنان را از این امور آگاه ساخته بود:

«پس وقتی شما را دستگیر می کنند و تسلیم می نمایند ناراحت نشوید که چه بگوئید، بلکه آنچه در آن ساعت به وسیله روح القدس به شما گفته می شود همان را بگوئید، چون اوست که سخن می گوید، نه شما».
(انجیل مرقس ۱۳: ۱۱)

آری رسولان با یاری روح القدس توانستند این چنین با شهادت دهند و نام مسیح را به مردم اعلام کنند و حتی بعدها می بینیم که چه بسا جان خود را نیز در این راه نثار کردند. به عنوان مثال می توان از استیفان که نخستین شهید مسیحی می باشد، نام برد:

اما استیفان پراز روح القدس، به آسمان چشم دوخت و جلال خدا و عیسی را که در دست راست خدا ایستاده بود دید و گفت: ببینید من هم اکنون آسمان را گشوده و پسرانسان را در دست راست خدا ایستاده می بینم.

آری استیفان به خاطر شهادت دادن به مسیح سنگسار شد و در همان حال با التماس از درگاه خداوند برای دشمنانش طلب بخشش نمود و با قدرت فریاد زد و گفت:

ای عیسی، ای خداوند، روح مرا بپذیر... این را گفت و جان سپرد.
(اعمال رسولان ۷: ۵۹ و ۶۰)

بدون شک، شجاعت و نیروی خارق العاده استیفان و بخشیدن دشمنانش از مدد روح خدا بوده، خدائی که در چهره مسیح تجلی کرد و به وسیله روح القدس در شاهدان و رسولان ساکن گردید تا آنان بتوانند تحت تأثیر همان روح نهایت محبت مسیح یعنی مرگ بر صلیب و رستائیز او را آشکارا به همه اعلام نمایند.

تجربه پولس از روح القدس

اینک شاهد فیض فعال روح القدس در زندگی یکی دیگر از ایمانداران کلیسا می گردیم. این شخص به «رسول امتها» (رسول بت پرستان) معروف است. نامش شائول

بود که بعدها به نام پولس شناخته شد. در اعمال رسولان می‌خوانیم که چگونه روح القدس در زندگی شخصی متجلی گردید که از آزار و کشتار مسیحیان اولیه ابائی نداشت. آری، پولس مردی بود که هرکجا مسیحیانی می‌یافت آنان را دستگیر و زندانی می‌کرد و حتی در سنگسار کردن استیفان ناظر و شاهد بود. جای بسی تعجب است که همین شخص کاملاً دگرگون گشته به رسول مسیح تبدیل شد...

روزی شائول برای انجام مأموریت خود یعنی دستگیری مسیحیان، به شهر دمشق می‌رفت. بین راه عیسی بر او ظاهر شد و همین ظهور او را به خود آورد و به کمک روح القدس به مسیح ایمان آورده فوراً از هدفی که داشت منصرف شد و از آن راه بازگشت. از آن پس روح القدس محرک اصلی زندگی اش گردید و برای رساندن مژده انجیل به مردم ملل مختلف روانه شهرها شد. تجلی روح القدس در این شخص زمانی به اوج می‌رسد که او را در شهر رم دستگیر کرده و پس از شکنجه و آزار بسیار، سرانجام به دلیل شهادت دادن به مسیح سرش را از تن جدا کردند. پولس رسول به هر کجا که می‌رفت اجتماعی از ایمانداران (کلیسا) را به وجود می‌آورد و برای تحکیم ایمان کلیساهائی که خود مؤسس آنها بود، رساله‌های بسیاری نوشت در تمام رساله‌های خود رابطه روح القدس با کلیسا را آشکارا تشریح کرده است. اکنون چند خطی از تجربه و برداشت او را در مورد روح القدس از رساله‌هایش ذکر می‌کنیم:

آیا نمی‌دانید که شما خانه خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟
(رساله اول به قرنتیان ۳: ۱۶)

و در یکی دیگر از رسالات او می‌خوانیم:

به این سبب بود که مسیح آمد و مژده صلح را به شما که دور بودید و آنانی که نزدیک بودند اعلام کرد. اکنون هر دو به وسیله مسیح اجازه داریم که در یک روح، یعنی روح القدس به حضور خدای پدر بیائیم.
(رساله به افسسیان ۲: ۱۷-۱۸)

پولس رسول با عمق و آگاهی بسیار درباره روح القدس و ثمراتش سخن می‌گوید. او می‌داند که روح القدس در زندگی کلیسا زنده است و به ایماندار تحرک می‌بخشد و اعمال ایمانداران گویای وجود روح القدس در آنان می‌باشد. پولس رسول در نامه خود به غلاطیان می‌گوید:

اما ثمراتی که روح القدس به بار می آورد: محبت، خوشی، آرامش، بردباری، مهربانی، خیرخواهی، وفاداری، فروتنی و خوشتنداری است که هیچ قانونی که برخلاف چنین کارها باشد وجود ندارد و آنانی که متعلق به مسیح عیسی هستند، طبیعت نفسانی را با هوسها و امیال آن مصلوب کرده اند. اگر روح خدا منشأ زندگی ماست، او هم باید هادی زندگی ما باشد. خودپسند نباشیم و یکدیگر را نرنجانیم و بر یکدیگر حسادت نورزیم. (رساله به غلاطیان ۵: ۲۲-۲۶)

تجلی روح القدس در زندگی امروز ما

در قسمت اول این بحث تحت عنوان «برداشت امروز ما از روح القدس»، عقیده مسیحیان امروز را درباره روح القدس بررسی کردیم و تا آنجائی که ممکن بود سعی کردیم روح القدس را از راه تأمل و تعمق بر کتاب مقدس بهتر بشناسیم. این کار در دو مرحله انجام گرفت: مرحله اول «تجلی روح القدس در زندگی مسیح» و مرحله دوم «تجلی روح القدس در کلیسا».

ما مسیحیان امروز اگرچه در قرن بیستم زندگی می کنیم، لکن پیرو راه مسیحیان هستیم، زیرا همه ما به یک شخص واحد یعنی عیسی مسیح ایمان داریم. همه ما با تعמיד، یک روح القدس را پذیرفته ایم و عضو کلیسای مسیح شده ایم. ما باید به روح القدس فرصت دهیم که در زندگی ما نیز همچون زندگی مسیح و کلیسایش تجلی پیدا کند، زیرا روح القدس به ما نیروی خلافت می دهد تا بتوانیم زندگی خود را با کتاب مقدس مطابقت دهیم. ما در جهانی پر آشوب و پر وسوسه زندگی می کنیم و ابلیسی که مسیح را تحت آزمایش قرار داد امروزه در قالب پول، ثروت و جاه طلبی ما را نیز وسوسه می کند. پس باید از خود بپرسیم که آیا ما هم مثل مسیح سعی می کنیم به یاری روح القدس بر تمام این وسوسه های فریبنده پیروز شویم؟ آیا ما مسیحیان تحرک لازم را داریم و به عبارت دیگر کلیسائی زنده هستیم؟ آیا به مسؤولیت و تعهد خود نسبت به کلیسا در پخش پیام انجیل، واقفیم؟ اگر جواب این سؤالات مثبت است پس این همه فرقه گرائی بین کلیساها از کجا سرچشمه می گیرد؟ مگر کتاب مقدس به ما ثابت نمی کند که یکی از عمده ترین کارهای روح القدس ایجاد وحدت و یگانگی بین جماعت ایمانداران است؟ چنان که در اعمال رسولان می خوانیم:

تمام ایمانداران با هم متحد و در همه چیز شریک بودند .

(اعمال رسولان ۲: ۴۴)

بعلاوه این سستی ایمان که نتیجه اش عدم تعهد در کلیسا نسبت به پخش پیام انجیل می باشد از کجا ناشی می گردد؟ آیا نمی دانیم که ایمان قوی یکی از بزرگترین داده های روح القدس است؟

... اگر کسی تحت تأثیر روح خدا باشد نمی تواند عیسی را لعن کند و کسی هم نمی تواند عیسی را خداوند بداند مگر به وسیله روح القدس.
(رساله اول به قرنتیان ۳: ۱۲)

علت کینه توزی و دشمنی و عدم وجود محبت بین فرقه های مختلف مسیحیان چیست؟ مگر نمی دانیم که محبت از مهمترین داده های روح القدس می باشد؟

خلاصه این سه چیز باقی می ماند: ایمان و امید و محبت، ولی بزرگترین اینها محبت است.
(رساله اول به قرنتیان ۱۳: ۱۳)

اما با تمام این کمبودها نباید ناامید و مأیوس شویم، زیرا که تنها نیستیم و طبق قول مسیح روح القدس ما را به تمام حقیقت رهبری خواهد کرد (انجیل یوحنا ۱۶: ۱۳). پس، ای ایمانداران، بیائید در گذشته خود تجدید نظر کنیم و سعی نمائیم به کمک روح القدس تفرقه را به دوستی و وحدت مبدل سازیم. اگرچه ما بسیاریم ولی در اتحاد با مسیح یک بدن را تشکیل می دهیم و فرداً فرد نسبت به هم اعضا یکدیگریم. پولس رسول مسیحیان شهر قرنتس را که در خطر فرقه گرائی بودند، به اتحاد و همبستگی دعوت می کند:

ای برادران، به نام خداوند ما عیسی مسیح از شما درخواست می کنم که همه شما در آنچه که می گوئید توافق داشته باشید، دیگر بین شما اختلاف و نفاقی نباشد بلکه با یک فکر و یک هدف کاملاً متحد باشید... منظورم این است که یکی می گوید: من طرفدار پولس هستم، و دیگری می گوید: من طرفدار آپلس هستم، آن یکی خود را پیرو پطرس می داند و دیگری خود را پیرو مسیح! آیا مسیح به دسته ها تقسیم شده است؟
(رساله اول به قرنتیان ۱۰: ۱-۱۳)

باز در همین رساله می خوانیم:

بدن انسان واحدی است که از اعضای بسیار تشکیل شده و اگرچه دارای

اعضای متفاوت می باشد، باز هم بدن واحد است و مسیح هم همین طور می باشد. پس همه ما خواه یهود، خواه یونانی، خواه برده، خواه آزاد به وسیله یک روح در یک بدن تعمید یافته ایم و همه از همان روح پر شده ایم تا از او بنوشیم. (رساله اول به قرنتیان ۱۲: ۱۲-۱۳)

* * *

نیایش

ای روح القدس، از این که در قلب خود به جای تو کینه توزی را جای داده ایم و باعث تفرقه و نفاق بین کلیساها شده ایم، طلب بخشش می کنیم. تمنا داریم به ما قدرت و شهامت عطا کنی تا بتوانیم بر غرور و خودخواهی خود غلبه کرده، در ایجاد کلیسائی یگانه و متحد کوشا باشیم. آمین.

* * *

"Qui est Jesus?"

Initiation chretienne pour jeunes et adultes
redigee par un groupe de catechetes iraniens.